

دیوان
کمال بخشندی

آکادمی علوم اتحاد شوروی
انستیتیوی خاورشناسی

دیوان

کمال الدین مسعود خجندی

متن انتقادی به اهتمام

ک. شیدفر

۲-۲

اداره انتشارات «دانش»

شعبه ادبیات خاور

مسکو ۱۹۷۵

تحت نظر ای . س . براگینسکی

مندرجسات

۲ - ۲

۷۹۵	غزلیات (ادامه)
۱۰۱۰	قطعات
۱۰۴۱	مستزاد
۱۰۴۲	ترانه
۱۰۴۳	رباعیات
۱۰۵۳	مثنوی
۱۰۵۴	معاها
۱۰۵۶	مفردات

فهرستها

۱۰۵۸	فهرست اسامی
۱۰۶۰	فهرست اماکن

با درد تو آرمید نتوان
 از داغ تو هم رهید^۱ نتوان
 گو تیغ بیاردا^۲ از تو برسر
 از همچو توشی برید نتوان
 چون از^۳ همه دلبران گزینی
 بر تو دگری گزید نتوان^۴
 رخسار جو زر چه سود مارا
 وصلت جو بزر خسرید نتوان
 رویت مه^۵ عید عاشقانست
 هر دم مه عید دید نتوان^۶
 سبب ذلتن شکر نهانسان
 بوسید توان گزید نتوان

گویند کمال هست کس^۷ آه
 بستست سخن شنید نتوان

(۱) ب، تاش - برید (۲) ب - نیاید (۳) ب - بر (۴) س - بیت ۳ و
 ۶ را ندارد (۵) ب - که جو (۶) تاش - این بیت را ندارد
 (۷) تاش - بس کن این

بحر عشیت بحر بی پایاب گفتن میتوان
 در وصلت گوهر نایاب گفتسن میتوان^۱
 عاشق گریان که گوید با او نستی ده بما^۲
 گرچه گستاخیت در غرقاب گفتن میتوان
 گر کنم با چشم و دل که که^۳ از بخت خود حدیث
 پیش بیداران حدیث خواب گفتن میتوان
 ابرویت^۴ از گوشه گیران دل بناحس میبرد
 قول حق در گوشه محراب گفتن میتوان
 گر نند گفتن^۵ باهو وصف چمت چون^۶ گریخت^۷
 از خطت حرفی بشک ناب گفتن میتوان
 بلبان شب تا سحر از گل حکایت میکنند
 این حکایت با گل سیراب گفتسن میتوان

غم مخور چون زاهدان عنك از پیری کمال
 تا غزلهای تو چون آب گفتسن میتوان

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) لن - مرا (۳) لن - که که بچشم و
 دل (۴) تا - ابروت (۵) تا - گفته (۶) ب - خون (۷) لن -
 چمت ای صنم

بدیده سوی تو حیف آیدم گذر کردن
 نشان پای تو آزرده نظراً کردن
 نهاده‌ایم همه^۲ سوی آستان سو روی
 بعزم کعبه مبارک بود سفر کردن
 لب تو هدم ما^۳ چون بریم^۴ ازان سر زلف
 ز ذوق جان که تواند بتوک سر کردن^۵
 دعای جان تو گویم همیشه^۶ پیش رقیب
 که بی‌دعا نتوان از بلا حذر کردن
 رقیب نیز کند گفتی از برای تو تیغ^۷
 کراست^۸ صبر بنفوسای تیز تر کردن^۹
 زبیم آنکه بدرمان حوالتم نکنی
 ز درد خویش نیام^{۱۰} ترا خبر کردن

علاج درد^{۱۱} خود ار برمی^{۱۲} از طبیب کمال
 دران مقام زبان بایدت بدر کردن

-
- (۱) سر - بحر (۲) ب - نهاده‌ام همه دم (۳) ب - تب - جان (۴) ب -
 جهیم (۵) س - بیت ۳ و ۶ را ندارد (۶) ب - تب - تو گفتم مدام
 (۷) ل - تاش - نگفتی از پی تو نیز میکنم شمشیر؛ ب - جان
 (۸) تصحیح فیاسی - مراست (۹) د - بیت پس از بیت ۳ جای
 دارد (۱۰) ب - تب - خود نتوانم (۱۱) ل - ضعف (۱۲) د - ار خواهی

برخ قدر گل و گلزار بشکن
 سخن گو قند را بازار بشکن
 اگر خواهی شکست^۱ مشک در چین
 ز زلف عنبرین يك تار بشکن
 بمزگان چون بگیری نهمزه بازی
 سنان در سینه افکار بشکن
 شکست من دلت گر میکند خوش
 بروزی خاطر صد بار بشکن^۲
 شگفت ای باغبان اطراف گلزار
 قفس بر عندلیب زار بشکن
 نظر هم غیرتم آید بدان سو
 بچشم نوگس ای گل خار بشکن^۳
 برویش سجده کن ناموس بگذار
 مسلمان شو بت پندار بشکن
 بزنی سر بر در میخانه صوفی
 دماغ عقل دعویدار بشکن^۴

کمال این توبه صد جا شکسته
 بیادش ده جو زلف یار بشکن

(۱) ب - شکستن (۲) تاش - بکردی (۳) د - این بیت را ندارد ؛
 س - بیت ۳ و ۴ و ۶ را ندارد (۴) د - این بیت را ندارد (۵) ب -
 ده تاش - بیت پس از بیت ۶ جای دارد

بر دوت بسی آب شد اشکم زیسپار آمدن
 بعد ازین خون خواهد از چشم گهربار آمدن
 ای دل ار آهنگ آن در میکنی چون آه خویش
 باید از خود شد بدر آنگه بر یار آمدن
 گر بعد بندم نگه دارند چون آب روان
 خواهم از شوق گلی گریبان^۱ بگلزار آمدن
 چون بدود رویش ای گل حسن نتوانی فروخت
 از چمن دامن کنان تاکی بیسازار آمدن^۲
 زاهدان شرمت نمیآید از آن چشمان مست
 پیش^۳ اصحاب نظر^۴ تاچند هنیار آمدن
 گر ملولی کامدم پیش تو دشنام^۵ مسده^۵
 ود دهی از ذوق آن خواهم^۶ دگر بار آمدن
 چون^۷ طبیب عاشقانی رنجه شو سوی کمال
 هست قانون اطبا^۸ پیش بیمسار آمدن

(۱) ب، تب - گل عطشان (۲) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۳) تاش -
 نزد (۴) ب - این اصحاب خود (۵) ب - بده (۶) ب، تب - خواهم
 ز ذوق آن ؛ د - خواهم بدود آن ؛ تاش - خواهم بشوق آن (۷) ب -
 گر (۸) تاش - طبیبان

برگ گل خواندمش از لطف برونجید ز من
 مگر این نکتہ رنگین نپسندید ز من
 آن پری چهره که دیوانہ خویشم گرداند^۱
 چه خطا رفت^۲ که چون بخت بگردید ز من
 ظاهرا برگ کسی^۳ نیست جو گل سرو مسرا^۴
 ورنه چون غنچه چرا روی پیوشید ز من
 تا بمهر تو جو ابروی تو پیوستم دل
 چون^۵ بر زلف برآغفتی و ببرید ز من
 شب بر آن در زدم از درد^۶ چنان فوسادی
 که سگ کوی تو در خواب بترسید ز من
 بوفایت که من امروز بفایت خجل^۷
 از رقیب تو که بسیار جفا^۸ دید ز من^۸

سالها منتظر پرستی او بود کمال
 عمر بگذشت درینا و نپرسید ز من^۹

(۱) ب - دانست؛ س، تب - کردست؛ تاخ - میخواند (۲) ل - دید
 (۳) د - گلی (۴) د - جو گلبرگ مرا (۵) ب - جو (۶) ب، د، تب -
 خوی (۷) د - وفا (۸) س - این بیت را ندارد (۹) ب - همه جا
 قافیه "از من" آمده است

تا طوطی لب تو در افتاد در سخن
 بردا از دهان تنگ تو تنگ شکر سخن^۱
 از فندق تو هیچ نخیزد بجز نبات
 در پسته^۲ تو هیچ نگنجد مگر سخن
 اول حدیث روی تو گویند بلبیلان
 بر شاخسار گل چو در آیند در سخن
 با اهل عشق عادت تو گفتن است سخت^۳
 آری چو از لب تو ندارد خبر^۴ سخن
 دلرا به پیش لعل تو قلب است^۵ نقد جان
 تا همچو مکه با تو نگوید بزد سخن
 بر باد رفت عمر عزیز آخر ای صبا
 در پیش آن نگار بگو این قدر سخن

مقصود گفت و گوی کمال از میان توشی
 گفت آنچه دامت با تو نگوید و گرس سخن

(۱) تاش - بود (۲) ب، ده، ص، لن، تب - این غزل را ندارد
 (۳) تاش - تو سخت گفتنت (۴) تاش - شکر (۵) تاش - قلبیست

ترك دل گفت آن دو چشم و دل ز تیرا غمزه خون
 ترك از ده رفت و سهم او نرفت از ده^۲ برون
 چون نهاد از وسمه زه برطای ابرو گفتمش
 نیست چون چشم تو شوخی^۳ زیر طای نیلگون
 عاشق فرد از ستون خیمه^۴ هم در وحشتست
 ساخت فرهاد از بی این^۵ خانه خود بیستون^۶
 طالب سیمرخ باش و کیمیا لیکسن مجوی
 در بغان مهر و وفا با^۷ عاشقان صبر و مکون
 گفته بودی ترك سر کن تا بیوسی پای من
 آنچنان کردم که فرمودی چه میگوئی^۸ کنون
 سوز ما از گریه شد چون آتش از روغن زیساد
 شمع را آری ز اشک آمد افزون^۹ سوز درون

دور از آن لبهای خندان چشم گریبان کمال
 طفل آب افتاده را ماند که داری^{۱۰} سرنگون

- (۱) ب، ده، س - ز بیم؛ تاش - شد ز تیر (۲) ب، ده، تاش، س، تب -
 از دل (۳) تاش - ترکی (۴) ب، تاش، تب - خانه (۵) ب، ده، تب -
 آن (۶) س - بیت ۳ و ۵ را ندارد (۷) ب، تاش - در؛ تاسب - وز
 (۸) تاش - فرمائی (۹) تاش - ز اشک افزون بود؛ تب - شمع را از
 اشک میاید افزون (۱۰) ب، تب - باشد؛ ل، تاش، س - دارد

چشم اگر اینست و ابرو این و ناز و شیوه این
 الوداع ای^۱ زهد و تقوی الفراق ای^۲ عقل و دین
 میکشی ناوک ز مزگان در^۳ کمان ابروان
 که بدانم میکشی ای نامسلمان گسه بدین
 گر پری میگویدت من بانو میمانسم نرنج
 بی ادب گر آدمی بودی نگفتی اینچنین^۴
 دوش اندک برفی از پیش رو^۵ بسرداشتی
 داشت ماه آسمان پیش^۶ تو رویی^۷ بر زمین
 کمترین اقبال من بنگر که خود را بسردرت
 از سر^۸ اخلاص میدانسم^۹ غلام کمتسیرین^{۱۰}
 گر ملولی از حریم دل که^{۱۱} تاریکت و تنگ
 دیده ماواثیست روشن بعد ازین آنجا نشین
 بعد ازین^{۱۱} کم جوی آزار دل رهش کمال
 هرچه در دل داشتم گفتم تو دانی بعد ازین

(۱) ب، ل - (ای) ندارد (۲) ب - با؛ تاش - بر (۳) تاش - بیت را
 باین شکل میاورد:

هر شبی در خواب می بینم که سنگین دل توی
 باشد آری عادت بخت گران خواب اینچنین
 (۴) ده تب - رخ؛ تاش - دی زمانی اندکی برقع ز رخ (۵) ل -
 نزد (۶) تاش - آفتاب از شم آن بنهاد رخ را (۷) ب، تاش - از
 ره؛ ده تب - از در (۸) ب، تاش؛ ده تب - میدارم (۹) س - بیت
 ۴ و ۵ را ندارد (۱۰) ب، تاش؛ تب - از دلم کان جای (۱۱) س -
 گفتمش

چو زلف یسار زخود لازمست ببردن
 گر اختیار کنی خاک پاش بوسیدن
 دلاجو در حرم عشقاً میروی خودرا
 چو شمع جمع ادب نیست در میان دیدن
 بخاک بوسی پایت هنوز دام چشم
 دران زمان که بگیرم بخاک بوسیدن
 اگر نه داعیه شبرویست زلف مرا
 چه موجبست بدامن چراغ پوشیدن^۳
 بکشت پیچش آن زلف تابدار مرا
 چنان که دام کشد مرغ را ز^۴ پیچیدن
 همیشه گرد تو خواهیم چون کمر گردید
 که گرد موی میانان خوش است گردیدن

کمال وصف مهانش اگر کنی تحریر
 قلم ببايد باریکتره^۵ تراشیدن

(۱) ب، ده، تب - وصل (۲) تب، ب - میزنی (۳) س - بیت ۴ و ۵
 را ندارد (۴) ب، تاش - به (۵) ل - ببايد ازین خوبتر

چه خوش است از تو بوسی^۱ بخوشی نیاز کردن
 ز لب تو وعده دادن پس وعده نسا^۲ز کردن
 من دل سیه چو حالت نکتم شکیب از آن لب
 ز شکر کجا تواند مگس احس^۳راز کردن
 بسؤال بوسه از ما چه کنی بخواب چشمان^۴
 در منعمان نشاید بگسدا فراز کردن
 رخ خوب باز بگشا که قهامت بیت^۵و
 چو قهامت بساید در خلد باز کردن
 بسجود سوی قبله بنهیم خیال رویت
 کسه حضور باید اول پس از آن نماز کردن^۶
 ز در تو عاشقان را بحرم کجا کشد دل
 چو تو کعبه چه حاجت^۷ هوس حجاز کردن
 تو کئی کمال باری که بساط قوب جوشی
 بحد گلیم باید پی خود^۸ دراز کردن

(۱) ب - خوشم آید از تو بوسی؛ تاش - بوسی از تو؛ من - چه
 خوش آید از تو بوسی (۲) ده لن - این غزل را ندارد (۳) ب -
 مزگان (۴) ل - پیش (۵) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۶) ب - تاش -
 وانگه (۷) ب - باید سر پا؛ ل - باید همه پا؛ تاش - بگلیسم
 خویش باید قدمت

حدیث یار شیرین لب ننگجد در دهان من
 که باشم من که تمام او برآید بر زبان من
 رفیقم روزی از جشمت بکشتن داد پیغامی
 هنوز آن مژده دولت نرفت از گوش جان من
 نسیم^۱ دویخی آید سگان آستانشرا
 پس از حد سال اگر يك يك ببویند^۲ استخوان من
 گمان میبودمی کان مه بسرو بوستان ماند
 چه دیدم شکل او شد راست از قدش کمان من
 غم او ناتوان دارد بجان میجوید^۳ آرام
 چه میجوید نمیدانم^۴ ز جان ناتوان من
 کمال او بشنود سعدی دویخی زین غزل گوید
 کد خاک باغ طبیعت باد آب بوستان من

چنین مرغ خوش العانی که من باشم روا باشد^۱
 که خاریستان بار اشکنده^۲ بسازد گلستان من^۳

(۱) تاشه س - نشان (۷) تاش - يك ره ببوید (۳) تاش - نمیدانم
 چه میجوید (۴) د - کجا یابند (۵) تاش - یار اشکسته (۶) س - بیت
 ۳ و ۷ را ندارد

خاک پایت دوست دارد روی منی
 نیست عیب ای دوستان حب لوطن^۱
 خاک گشتم این سخن چندان رفیب
 در دهن داری که خاکت در دهن
 آرزوی ماست زلفت بشکنی
 در جهان يك آرزوی ما فکن
 گفته دیگر نوزم جان تو
 جان من دیگر چه باشد سوختن
 من خم تو آتشی چند انتظار
 در دل من ز انتظار آتش مزن
 ای رفیب از چشم از سو برکنی
 چشم ازو گو برکنم چشم بکن
 عقل و دل گفتم که دردید از کمال
 زیر لب خندان چه دانم گفت من

(۱) دل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد

خبری یافتم از بهار میرسید^۱ ز من
 تا نهار رسید بر من خبر دار و رسن
 خبر دار و رسن رایت منصور بسود
 خبر رایت و^۲ منصور بسود قلب شکن^۳
 خبری یافته‌ام از گل و از باد بهار
 خبر من برسانید بمرغستان چمن
 خبر مرغ چمن باغ و گلستان باشد
 خبر باغ و گلستان چه کند دفع حزن
 خبری یافتم از نکبت پیراهن دوست
 بخطا چند دوید از پی آهوی ختن
 خبر نکبت جانان چه بود مزده^۴ جان
 مزده^۴ جان چه بود صحبت عقل و دل و تن
 خبری یافتم ای جوهری از معدن لعل
 تو چرا میروی از بهر عقیله به یمن
 خبر معدن لعل آن لب شیرین باشد
 لب شیرین ببرد تلخی غمها ز دهن
 خبری یافتم از دولت وصلت بنسوی
 تو گجا میروی از بهر او بی بلعن

خبر وصل پتی مزده^۴ آن دوست^۵ کمال
 ختم شد قصه^۴ آن روی بوجه احسن

(۱) تاش - از دوست میرسید (۲) تاش - (و) افتاده است (۳) س -
 بیت ۲ و ۷ را ندارد (۴) ل - خبر (۵) ب - لب - خبر وصل بسود
 مزده^۴ از دوست

خواجه چرا نشسته خیز که رفت کاروان
 بار به بند و شو توهم در پی کاروان روان
 قصر امل چه میکنی روزه^۱ دلگشا ببین
 کلبه فقر خوشتر از شاه نشین خسروان
 ریخت بهار زندگی برگ خود و تو بیخبر
 بر سر گل چو نرگی مست شراب ارغوان
 نفس^۲ که کوه بر کند مرد خدا بیفکنند^۳
 پنجه شیر بشکند زور هزار پهلوان
 روزه گرفته پارسا ورد چه خواند و دعا
 گرسنه سه روزه را بر سر خوان بگو بخوان
 پیر حرمی باشد و هست زحوص پهریست
 اینکه بجنتم^۴ آشی و باز شوی ز سر جوان

چیست کمال جنت عدن که نگذرد^۵ از آن^۶
 از همه میتوان گشت از در او نمیتوان

(۱) ب، د، تاش، س، تب - روزن (۲) ب - نفس (۳) تاش - احد
 نیفکنند (۴) د - نکوه تاش - برو؛ س - خود (۵) ب - آنکس
 نخست (۶) د، س - نگذری (۷) ب، د، تاش، س، تب - نگذرد
 ازو

خواهیم نلند جان و سر در پای جانان ریختن
 بر خاک کویش خون و اشک از چشم گریان ریختن^۱
 هر گرد دردی کز ره سوداش گرد آورد جان
 در خاک هم نتوانم آن از دامن جان ریختن^۲
 مجروح تیر غمزه را گفتسی زلب سازم دوا
 سودی نمیدارد نمک بر زخم پیکان ریختن
 برخوان حسن^۳ خود نکو کردی پریشان زلف را
 عادت بود بر روی^۴ خوان سبزی پریشان ریختن
 زینسان که دامنه‌های زلف از جان و دل پرکرده‌ای
 جانهای ما در زیر پا خواهی زدامان ریختن
 تا بردت هرکس روان چون آب چشم نگذرد
 برخاک آن ره خارها خواهم زمزگان ریختن
 از گریه آب از خانه چشم کمال آمده^۵ برون^۶
 باشد خرابی خانه را اکثر زیاران ریختن

(۱) ده لن - این غزل را ندارد (۲) سر - بیت ۲ و ۳ را ندارد (۳) ل -
 زلف (۴) سر - بر گرد (۵) ب - آید (۶) تاش - فرود

داری لب و دهانی شهرین ولی چه شهرین
 بر رخ عطی و خالی مشکین ولی چه مشکین
 غاروگریست زلفت ظالم ولی چه ظالم
 عاشق کثیبت چنمت بیدین ولی چه بیدین
 از ماه رنگ گیرد هرچیز و اشک ما هم
 از عکس آن دو رخ شد رنگین ولی چه رنگین
 بیم بهشت شاید درخواب خوش که شبها
 دلم زآفتانت بالین ولی چه بالین
 بیمار بود عاشق آن لب که نوش بادش
 از قند ساخت شربت شیرین ولی چه شیرین^۱
 آبست^۲ آب آن بر درآب سنگ باشد
 در پردلی ترا هم سنگین ولی چه سنگین
 در خیل دلبرانی سلطان ولی چه سلطان
 پیشت کمال بیدل مسکین ولی چه مسکین

(۱) ب، تب - نوشین ولی چه نوشین؛ س - بیت ۵ و ۶ را ندارد
 (۲) ب - آبست

در سر زشجیر زلف او من بیعقل و دین
 باز در پیچیده‌ام هذا جنون العاشقین^۱
 دی طبیب آمد بهوش بر سر بسالین من
 گفت بینم رحمت تو گفتمش رحمت مبین
 پیش لب خال سیه را آن دودخ گر جای داد
 سادگی باشد مگر او برشکر کردن امین
 چون روی^۲ ای تیر از آن ترکش روان منشین بخاک
 تو بقدر بار میانی^۳ بیا برجان نشین
 لطف اندامت که پیراهن بسدامن مینهفت
 ترسم از ماعد که ننهد در میان با^۴ آستین
 آستین بوست چو کس را برنمایسد ز دست
 دامن از ما خاکیان چون زلف باری در^۵ چنین

یا نشان در پیش تیغ یا نشین پیش کمال
 من نخواهم عمر بیتو یا چنان کن یا چنین

(۱) سر، لن - این غزل را ندارد (۲) ل، تاش - نوی (۳) ب، تاش -
 بار ما مانی (۴) ب، تاش، تب - (با) ندارد (۵) ب، تب - بر

دلا تحفه جان بجانان رسان
 نیاز گدا پیش سلطان^۱ رسان^۲
 ز مینبوس موران سر زیر پای^۳
 بخاک جناب سلیمان رسان
 شنیدم که چشمش مسلمان کش است
 مرا پیش^۴ آن نامسلمان رسان
 از آن زلف دلبنده و چاه ذفن
 مرا مزده^۵ بند و زندان رسان^۵
 حدیث سر ما و پای حبیب
 چو از سر گرفتی بیبایان رسان
 ز اشک من این ماجرا گوش داد
 یکایک بدرهای غلطان رسان

ز سیلاب موگان درود کمال
 بجیحون خواردم و باران^۶ رسان

(۱) س - گدایان سلطان (۲) لن - این غزل را ندارد (۳) د - سر
 گشته روز (۴) د - نزد (۵) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۶) ب، تاش،
 س - عمان

دلبر نازك دل من هر زمان رنجد ز من
 گرا لبش کویم بجان ماند بجان رنجد ز من
 گر ببندم^۱ نقش بوش در خیال آید بجنگ
 و بر برآم نام آن لب بوزبان رنجد ز من^۲
 گر بگویم نیست در خوبان^۳ مسلمانی و رحم
 زمین شکایتها نخست آن دلستان رنجد ز من
 فتنه انگیزی و شوخی را اگر عیبی نهم
 اول آن چشم انگهی آن ابروان رنجد ز من
 دوست دلم ز خوبانش همه دانند گو
 من چه غم دلم گرامین آزارد آن^۴ رنجد ز من
 خاطر جان جهان من جو باشد برقرار
 سهل باشد گر دل خلق جهان رنجد ز من
 درد سر کم ده بناله آن سگ کورا کمال
 گر نمخواهی که بار مهربان^۵ رنجد ز من

(۱) د - و (۲) ل - د - گ (۳) س - بیت ۲ و ۶ را ندارد (۴) فاش -
 خوبان را (۵) ب - که آن آرام جان (۶) ب، فاش، د، تب - جان
 و (۷) ل - که آن آرام جان

دلست جایش^۱ یا دیده^۲ فتاده بخون
 بدین^۳ خوشیم که باری از این دو نیست برون
 عجب مدار که پروانه شب نیارامید
 که شمع لیلی حسنت و عاشقش مجنون^۴
 فزون ز ماه نوست ابرویت^۵ بصد خوبی
 که حد بود جو بگیرند در حساب دو نون
 جو همنشین لذت شد دل اضطراب نمود
 ز دل سکون رود ار با الف شود مقرون
 بعنکبوت بگوئید تا بیک^۶ دو مگس
 تن نزار من آرد بخانه بهر ستون^۷
 درون دل جو نشستی نه ایستاد دمی
 ز دیده خون و بدین وجه رفت تا اکنون

وجود قند لبی گم رفت^۸ اشک کمال
 بتازیانه^۹ شیرین دونده شد گلگون

(۱) ب، تاش، س، تب - جایش و (۲) ده، تاش - بآن؛ ب - بسوان
 (۳) س - این بیت را ندارد (۴) ب، س - ابرویت (۵) ب، تب -
 سکون (۶) ل - رفت گم

دل که میرفت ز خود چون نرود باز چنین
 چنم و ابروی ترا شیوه چنان ناز چنین^۲
 من بیدل جو زرم به^۳ تو ز اخلاص درون
 قلب چون نیست مرا این همه مگذار چنین
 تیر خاکی نبود^۴ رسم که دور اندازند
 خاکیم من ز خودم دور مینداز چنین
 واعظ آن گوش که پند تو شنیدی همه وقت
 شد ز فریاد تو کر برمکش آواز چنین^۵
 چون شوی قاصد جانها بنه از من بنیاده^۶
 تا برآید همه کارت بکن آغاز چنین
 همدمیهاست بآن غمزه دل پرخسبون^۷ را
 کس نشد همدم و همراز بنمساز چنین

گفته جای تو بر خاک در ماست کمال
 آن^۷ محل نیست گدا را مکن اعزاز چنین

(۱) د - چنم خونریزه فاش، لن - خونبار (۲) س، ل - این غزل را
 ندارد (۳) ب، تب - با (۴) ب - تیر خاکبست نکو (۵) ل، تاش -
 جانها ز دلم کن آغاز (۶) تاش - خونین (۷) تاش - این

دل من عاشق یاریست که گفتن نتوان
 روز و شب در پی کاریست که گفتن نتوان
 این همه چهره که کردیم بخونابه نگار
 از غم روی نگاریست که گفتن نتوان
 دیده زان دم که ز خون^۱ خاک درت شست باخاک
 بردل از دیده غباریست که گفتن نتوان
 دامن^۲ چون تو گلی کی بکف آم که رقیب
 در تو آویخته خاریست که گفتن نتوان
 چشم خونریز ترا دوش بخونم که بریخت
 در سر امروز خاریست که گفتن نتوان^۳
 با تو ای سنگدل از من که رساند که مرا
 بردل از هجر تو باریست که گفتن نتوان^۴

سهل مشر که بزلف^۵ تو در افتاد کمال
 که درین دام شکاریست که گفتن نتوان

(۱) ده س - ز خود (۲) س - دامنی (۳) ب - بیت پس از بیت ۳
 جای دارد (۴) س - این بیت را ندارد (۵) تاش - بدام

دل نثار زلف جانان کرد جان خویشتن
 جان دهد مرغ از برای آشیان خویشتن^۱
 قوی نالان که عاشق بود بر بالای سرو
 در سر او کرد آفرخان و مسان خویشتن
 همچو شمع از انگبین کام ز شیرینی سوخت
 تا گرفتم نام آن لب بر زبان خویشتن^۲
 از لب کردم سخن بگذار تا نامت بسرم
 چون باب زندگی شتم همان خویشتن
 درد سر آورده‌ام بر آستانت ای طیب^۳
 دفع کن دردم از آستان خویشتن^۴
 گو نداری باور از بیماری این ناسوان
 خسود بین اینک^۵ بچشم ناسوان خویشتن
 میخورد خون جگر بینو، بجانوزی^۶ کمال
 میخورد سوگند باورکن بجان خویشتن

(۱) ده، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - بیت پس از بیت يك
 جای دارد (۳) تاش، ل - بر سر (تاش - بر در) بمالش زیسر
 پای (۴) س - این بیت را ندارد (۵) ب - اشکم (۶) ل، س، تب -
 بجان تو

دلم را صبر ممکن نیست از روی نکو کردن
 ولی گرا اینچنین باشد نشاید عیب او کردن^۱
 بشبگردی برآمد نام من چون ماه^۲ در کویش
 شبی از روزنش ناچار خواهم سر فسو کردن
 بحسن آئینه میگوید که هستم چون مه رویش
 من آن رو سخت را بادوست خواهم روبرو کردن
 اگر چون فرصتی داری منه يك لحظه جام^۳ از کف
 که خواهد کوزه گر روزی رخاک ما سبو کردن

بخون دل وضو سازم برآم رو با برویش^۴
 که در محراب دلها سجده نتوان بیوضو کردن

(۱) ب - گو (۲) ده، تاش، س، ل، ل، ن - این غزل را ندارد (۳) ب -
 چون باد (۴) تب - می (۵) تب - چو آیم پیش روی او بخون دل
 وضو سازم

دوستان مرحمتی بر دل بیچاره من
 که برفت از بر من یار ستمکاره^۱ من
 دل نهادم من مسکین بهلاک تن خویش
 چه کنم در غم او نیست جز این چاره من
 وای بر جان من از بیگسی و تنهائی
 گر نبود غم او مونس و غمخواره^۲ من
 هوس لعل لب او بخرابات مغان
 کرد مد باره گو خرقه مد^۳ باره^۴ من
 ای صبا گر گذر از کوی دلارام^۳ کنی
 باز برسی خبری زان^۴ دل آواره^۵ من
 دام امروز سر آنکه کنم جانبازی^۵
 تا قدم رنجه کند دوست بنظاره^۵ من

گر نیارد^۶ بزبان سوز تو چون شمع کمال
 خود گواهیست برو گونه رخساره^۶ من

(۱) ده س - این غزل را ندارد (۲) تاش، ل، ل - دل و دو صد
 (۳) ب، تاش - خرابات (۴) تاش، ل، ل - زمین؛ سبب - از
 (۵) تاش - سربازی (۶) تاش، ل - گر برارد

راز عشقت ز دل آید بزبان
 مهر در ذره نپفتن نتوان
 گفتمی از چشم تو خون میآید
 هرچه میآید ازو در گذران
 دهنتم دیدم و گفتمم شکرست
 گفتمت هرچه خوش آمد ابدهان^۱
 لاف اگر زد بقصدت سرو چمن
 گویش اینک گز و اینک میدان
 نسبت روی تو کردیم^۲ بمسأه
 ماه چرخى بزد از شادی آن
 گفته خون تو ریزیم^۳ کمال
 ز انتظام چه کشی باش برآن^۴

حاکمی^۵ خواه بکش خواه بیخش
 بنده ام^۶ خواه بخوان خواه بران

(۱) ب به تب - آید (۲) فاش، س - بزبان (۳) د - کردند (۴) تب -
 تو ریزیم جو؛ ب - رانیم (۵) فاش - کشی باز رهان (۶) ب به تب -
 بنده ام (۷) ب به تب - حاکمی

روی او از زلف دیدن میتوان
 گل شب مهتاب^۱ چیدن میتوان^۲
 گرچه زلف او ز سر تا پا جفاست
 این جفا از وی کشیدن میتوان
 کشنی^۳ مرغی که باشد خانگی
 گر پیام او پریدن میتوان
 با لب او^۴ میوه شیرین وصل
 گر رسد وقتی^۵ رسیدن میتوان^۶
 از دهانش جرعه^۷ آب حیات^۸
 گر بقا^۹ باشد چیدن میتوان^۹
 دل برخی از تو ترك ناله گفت^{۱۰}
 وقت مرهم آرمیدن میتوان

دید عکس جان در آن عارض کمال
 عکس گل^{۱۱} در آب دیدن میتوان

-
- (۱) تاش - شب گل دزدیده (۲) ده لن - این غزل را ندارد (۳) ل ،
 تاش - کشنی (۴) ل ، تاش - بالیش در (۵) تاش ، ل - وقت
 (۶) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۷) ب - چشمه (۸) تاش ، ل - بقا
 (۹) تاش ، ل - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۱۰) تاش - کسرد
 (۱۱) تاش - م

زلف بر دوش آن پوی در ماهتاب^۱ آمد برون
 گوشیا از سوی چین صد آفتاب آمد برون
 دور سازم گفتم^۲ اشک از چشم تر با آستین
 چشمه چندانی که کردم پاک آب آمد برون
 میروید آم میگردون تا ز دل خسون میروید
 دود از روزن ز خوناب کباب آمد برون^۳
 کاو کاو^۴ خرجه ها کردند در دور لبش^۵
 ز آستین صوفیان جام شراب آمد برون
 گر ز دل بیرون شد و بنیشت بر چشم چه پاک^۶
 بود گنج حسن^۷ از گنج خراب آمد برون
 بوسه ها دادم حمایل را که از بهر رقیب
 چون گشودم فال آیات عذاب آمد برون

تا نیفتد در دویدن پیش بالایش^۸ کمال
 از در خلوت بتحصیل و شتاب آمد برون

(۱) ب - گر بی نقاب؛ س - چون از نقاب (۲) ب - گفتی (۳) س -
 این بیت را ندارد (۴) ب - جست و جوی؛ فاش - گاه گاهی (۵) ب -
 لب (۶) ب - خیال (۷) فاش - حسن و (۸) د، ل، فاش - بالایت

زا نشاط و عیش بادا لب تو همیشه خندان
 شکرست آن نه لبها گهرست آن نه دندان
 بدهان تنگ فرما که ~~بدر~~ مرهمی ده
 چو بخنده تازه کردی سر ریش دردمندان
 بغبار گرد روی تو خطی نوشتی ~~دیده~~
 که بحسن از آنچه بودی شده هزار چندان
 قلم مصوران گو سر خود بگیری و میرو
 تو بیا و صورت خود بنماید بنفش بندان
 به بجان آهنین دل نشوی دلا ~~مقابل~~
 که تو آبگینه داری و نیی^۲ حریف سندان
 چو مجال بویه افتد بلب^۳ نیاز صوفی
 تو و آستین زاهد من و آستان رندان^۴
 ننهی^۵ کمال خود را ز سگان آستانش
 که بیایه^۶ بزرگی نرسند خسود پندان

(۱) ب - به (۲) تاش - دل (۳) ب - بلبت (۴) تاش - تو و آستین
 صوفی من و آستان جانان؛ س - این بیت را ندارد (۵) س مشمرد؛
 ب - ننهد

زیر پا دامن کشان زلف دوتای او ببین^۳
 بر زمین افتاده چندین سرا برای^۴ او ببین^۳
 جنت اعلیٰ و طوبیٰ^۴ فکر پورست و دراز
 برگذر زان کوی و^۵ قد دلربای او ببین
 نوتیا را گر خیال چشم روشن^۶ کـردنت
 گو بچشم ما بیا^۷ و خاک پای او ببین
 که بغمزه جنگ جوید که بعارض آشنی
 هر زمان با این و آن جنگ و صفای^۸ او ببین
 دیده رای پایبوس^۹ تو دارد چو آب
 تاجه غایت روشن و عالیت رای او ببین
 دل هلاک جان خود^۹ میخواست بیتو در دعا
 عاقبت چون مستجاب آمد دعای او ببین^{۱۰}

باسک کویش پرهم صحبتی دارد کمال
 از محبان همت کمتر گدای او ببین

(۱) ب - سر چندین (۲) تاش، س - بپای (۳) لن - این غزل را
 ندارد (۴) تاش - جنت و فردوس اعلیٰ (۵) ب - آن صفای روی و
 (۶) س - زیبا (۷) تاش - در او (۸) س - جفای؛ تاش - رضای
 (۹) تاش - من (۱۰) س - این بیت را ندارد

سرو میماند بقدر یار من
 خاک پای سرو از آن روشد چمن
 میکنند از لطف خود باتو حدیث
 غنچه و سوسن زبان بین و دهن^۱
 گل ترا و او^۲ مرا یار عزیز
 صحبت یوسف به از حد پیرهن
 زلف تو دائم رسن تابی^۳ کند
 تا کشد دلها از آن^۴ چاه ذفن^۵
 نقل جان افشان زلب برخوان عشق^۶
 باز شوی در نمکدانها فکن
 تا نمایی تو پیش عاشقان
 عاشقانرا جان نمیآید بن^۷

خواهست دل بود بردی از کمال
 جان من دیگر چه میخواهی زمن

(۱) ب، تب - دهن بین و سخن (۲) ب، تب - ترا با دو (۳) تاش،
 ل - بازی (۴) تاش - دران (۵) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد
 (۶) ب - دل (۷) تاش - بیت پس از بیت يك جای دارد

سوخت بداغ غم چنان دل که نماند ازو نشان
 پیش من آدمی نشین آتش جان من نشان
 بیتو مرا ز تشنگی آمده بود جان بلب
 داد ز آب زندگی خال لب توام نشان
 تا فکنی بزیرو پا جان جهانیان همه
 دست ز آستین بکش دامن زلف برفشان
 بند و نصیحت کسان تلخ کنند عیش من
 ناصح تلخ گوی را چاشنی زلب چنان^۱
 مستی ما ز چشم تو سر بجنون کند یقین
 چون بکرشده ازو جمله شدیسم سرخوشان^۲
 من نه به اختیار خود میروم از قفای تو^۳
 آن دو کمند عنبرین میکندم کشان کشان
 بهر پری اگر کسی عود^۴ بر آتش افکند
 سوخت کمال عود جان از هوس پر یوشان

(۱) ل و تاش - ز تشنگی مرا (۲) س - این بیت را ندارد (۳) ل -
 بیت پس از بیت ۳ جای دارد؛ د - بیت پس از بیت ۲ جای
 دارد (۴) ب و تاش، تب - او (۵) ب و ده س، تب - عطر

سوخت جانم تا ز پا^۱ افتاد زلفت بر ذقن
 تشنه را جان سوزد آری چون بجاه افتد رسن
 دیده نامیم بهان و نون ابروی تو دیدم
 نقش آن بستم بدل چون بود هر دو نقش من
 دلبران را از برون پهرهن باشد خیال
 زان میان او را خیالی در درون پهرهن
 میکند سرو از فضولی پیش آن گل^۲ سا دراز
 ای صبا چندانکه پایش بشکنی بروی بسزن
 گر در آرد سر بمهر آن زلف پرده خار نه^۳
 چون مسلمان شد بگو ز نار بر آتش فکسن
 ما فقیریم و گدا دانم ندارد گوش میا
 چون بزد او را تعلقهاست چون^۴ در عدن^۵
 نیستی و تنگستی^۶ باشدت دایم کمال
 چون نداری دل که داری دست از آن شیرین دهن

(۱) ده ل، تاش، سه، تب - تا ز باد (۲) ب - قد (۳) ب - مده
 ل، تب - به (۴) د - تا (۵) ب، تب - با (۶) ل، تاش - بیست
 پس از بیت ۴ جای دارد (۷) تاش - دست تنگی

سوختی ای مرهم جانها درون ریش من
 آتشی بنشان دمی یعنی نشین در پیش من
 شاکرم ز انعام مخطومی که گفتی با رقیب
 بیشتر ده بسخت غم یا عاشق درویش من
 ای که ا هم چاکر شدی هم بنده یار خویش را
 گر نداری عار هم یار منی هم خویش من
 عقل گفت اندیشه دورست عزم کوی دوست
 خاک بر اندیشه‌های عقل دور اندیش من
 گفتم از نوشی^۱ نباید کم ز نیش^۲ آن غمزه گفت
 با دل مجروح تاکی رنجه^۳ سازی نیش من
 بهر پیکان در نزاع افتند جان و دل بهم
 گر بجان تیری رسد از ترک^۴ کافر گیش من

یاد جان کردی و دل را از لب جانان کمال
 یاد دادی و پراکندی نمک برویش من

(۱) ب - گفت (۲) تاش - هم یار (۳) س - بیت ۳ و ۵ را ندارد
 (۴) د - او (۵) ب، ده تب - ار (۶) ل - ز نیشی (۷) پ - ز نوش
 (۸) ب - (آن) را ندارد (۹) ل، تاش - خسته؛ ب - غصه (۱۰) تاش -
 نوك

شبی خواهم چو شمعش لب گزیدن
 بدین قولم زبان بساید بریدن
 جو آن لب در خمال آرد دو چشم
 جو آب از نازکی گیرد چکیدن
 ندانم اشک خونین از پی کیست
 که دم بر دم فتادش از دویسیدن
 مرا چشمی گرت بینم چه باشد
 بچشم خود گناهی نیست دیدن
 حدیث حسن گل نازک حدیثی است
 ز بلبل باید این معنی شنیدن^۲
 مگو ای باغبان بگل از آن سرو
 که حیف است از چنان سروی بریدن

کمال آن زلف دانست و خیالست
 چنان دالسی بانگشتان کشیدن^۵

(۱) ب - زندگی ؛ ل ، س - نازکی (۲) ل - در (۳) س - بیت ۵ و
 ۶ را ندارد (۴) د ، ل ، تاش - ببرید (۵) تاش - بیت را باین
 شکل میاورد؛

کشیدم دوش جان در پای او گفت
 کمال از جود تاکسی حرکتیدن

شبی نگردد بر دو چشم^۱ اشک گلگون
 که از دل برآما نیارد^۲ شبیخون
 گر آن مه پذیرد ز من ناله و آه
 از اینسان معاش فروشم^۳ بگردون
 خیالت^۴ جو بر آب چشم نشیند
 بگویند بنیشت شورین بگلگون
 کجا ایستند آهوان پیش چشمست
 که دارند از تو جگرهای پر خون
 جو یاد آید آن ابروان در نمانم
 نخوانم بسحراب جز سوره^۵ نسون^۶
 ز لب خستگانرا دهی^۷ نـوشدارو
 طبیب شفا بخش باشد بقانون
 کمال اهل حکمت جو شعر تو خوانند^۸
 ازین خوب ترکیب سازند معجون

(۱) ل - چشم (۲) قاش - دیده (۳) د - نهاری (۴) ب - فروشم (۵) س -
 خیالت (۶) س - بهت ۵ و ۶ را ندارد (۷) ل - قاش، تب - دهد
 (۸) ب - س - تب - بینند (۹) ب - ازان

عد لشکرکش ما برد از ما عقل و هوش و دین
 چرا آن ترک کافر کیش غارت میکند چندی^۱
 در آن صف کو سپه راند بقصد غارت دلهای^۲
 دلی کانبجا نخواهد^۳ عد اسیر او زهی مسکین
 جو بود آه خود با او رساندم سوخت چمنانسی
 چه بهی زدی خود صوفی تو کافر سوزی من بین
 جهانگیری همین باشد که چون بوقع براندازی
 رخت فی الحال بگشاید عطا^۴ زلفت بگردد چسبن
 مرا هر لحظه با مهر تو جنگ زدگری^۵ باشد
 جو بهنم نوک آن پوگان^۶ بسخون دیگری رنگون
 بگلگون گر هوس داری که بنشینی بشهرینسی^۷
 دو چشم عد بسخون گلگون بها برچشم من بنشون

کمال امسال چندی عد غزل براسب گفت اکثر
 سخنهای سراسهی نباشد غالباً بسه زین

(۱) ص، لن - این غزل را ندارد (۲) ل - جانها (۳) ب - نمیخواهد
 (۴) قاض - غم (۵) ب، قاض - سر (۶) قاض، دل - دیگری (۷) ب،
 تب - موگان (۸) ل، قاض - ز غورینسی (۹) ب، قاض، سب -
 غزلهای

طولی لب تو دهد و در افتاد در سخن
 برد از دهان تنگ تو تنگ هکر سخن
 از فندق تو هیچ نخیزد بجز نبات
 در پسته تو هیچ نکشد مگر سخن
 اول حدیث روی تو گویند بلبیلان
 بر خاکسار گل جو در آیند در سخن
 با آهل عشق عادت تو تلخ گفتن است
 آری جو از لب تو ندارد خسبر سخن
 دلوا به پیش لعل تو قلب است نقد جان
 تا همجو بگه بانو نکوید بزد سخن
 بر باد رفت عمر عزیز آخر ای صبا
 در پیش آن نگار بگوی این قدر سخن

مقصود گفت و گوی کمال از میان نوشی
 گفت آنچه دامت بانو نکوید دگر سخن

(۱) بـه تـا سـه سـه لـه لـن و دـه این غزل را ندارد (تکلیل از
 نسخه چاپ تبریز بماخذ نسخه محمد نجفجوانی)

عاشق کیمت دلم باز نخواهم گفتن
 سر موشی بکس این راز نخواهم گفتن
 وصف آن روی کز آسب نظرهاست نهان
 بهمی رندان نظرباز نخواهم گفتن
 گر بپوشد زمن آن غمزه که خون تو که ریخت
 هرگز این راز بغماز نخواهم گفتن
 کله ناز و عتاب تو بان ابرو و چشم
 گو کفی مد رهم از ناز نخواهم گفتن
 بهمی بالات کزان قامت طویی هست
 سخن سرو سرافراز نخواهم گفتن
 در مقامی که برانم سخن از سنگدلان
 جز حدیث تو در آغاز نخواهم گفتن

گو بگویم زسگ کوی تو وصفی بکمال
 جز باکرام و باعزاز نخواهم گفتن

(۱) عاشق - روی که از اهل نظر هست ملول (۲) ب، س - بر آن ؛
 عاشق - ازان (۳) عاشق، د - کزو (۴) ده ل - کزو شهرو طوبیست
 نه هست (۵) س - این بیت را ندارد (۶) ب - (از) ندارد

عشقِ حالهست که جبریل بر آن نیست امین
 صاحب حال شناسد سخن اهل یقین^۱
 جرعه بر سر خاک از می عشق افشانند
 عرش و کرسی همه بر خاک نهادند جبین
 مرغ فردوس درین پرده نوازند دستبان
 طوطی قدس ازین آینه گورد تسلین^۲
 اهل فتوی که فرد رفعه کلك و ورقند
 مشرکانند که انوار ندارند بدین^۳
 مفلس عشق ندارد هوس منصب و جباه
 خاک این راه بد از مملکت روی زمین
 شب تربیت^۴ مرو^۵ ای دل غم دیده^۶ بخواب^۷
 که سر زنده دلان حیف بود در بالین
 ای که روشن شدت حال دل سوختگان
 همچو شمع از سر جان^۸ خیز و بر آتش بنشین
 باد روشن بتماشای رخت چم کمال^۹
 این دعا را ز همه خلق جهان باد آمین

(۱) ل، تاش، س - مصراع را بدین شکل آورده است؛ بمقالات
 گمان حل نمود سر یقین (۲) س - ازین (۳) ب - این بیت را
 ندارد (۴) ده ل، لن - فتوی (۵) س - بیعهای ۴ و ۶ و ۷ را ندارد
 (۶) ل، تاش - قدریت (۷) ب - مراد (۸) د - دیده (۹) ل، ده، ب،
 تب - حق دیده (۱۰) ب - بخواب (۱۱) ل، تاش - کین (۱۲) س -
 مصراع را بدین شکل آورده است؛ دیده بخت کمال از نظرت
 روشن باد

فلسفت آن با الف با پیرو سهمین
 بگویم راست هم آنی و هم این
 خط سبوت ز رخ دل بردن آموخت
 که طوطی گهرد از آئینه تلبیس
 ز بیماری مرا درد سری نیست
 چو خاک آیدان ست بسالین
 برویت زلف را طسی مکنانت
 که شب در روم باشد روز در چین
 زهی فرهاد و شهرینکاری او
 که دینی کرد و دین در کار شهرین
 به از فرهاد مرد بار غم نیست
 که بار عاشقی بارست سنگین

کمال از لطف آن لب گوی و رخسار
 که خوش باشد حکایت های رنگین

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، فاض، لب - دنیا (۳) ب،
 لب - مو

که خبر بود بهار از من مبتلای غمگین
 که لبش بریخت خونم بیبانههای رنگین
 شب هجر دلفروزان جو سحر ندارد امشب
 تو هم ای چراغ مجلس بامهد صبح منتهین
 سر ما دگر نخواهد بوجی شود آسنانت
 که بهواب هم ببینند همه عمر نفس بالین
 بسمنبران بستان ببر ای صبا بهامی
 که به بلبل خوش العان مکنید ناز چندین
 اگر آیدم بخلوت جو تو سو گمگذاری
 نکنم مول محرا و تفرج رهسارحین
 دل ازین کمند سودا عجب از خلاص یابد
 مگر آنکه تو گشائی گرهی ز زلف مشکین

چه غریب التفاتی بکمال اگر نمانسی
 که کنند پادشاهان نظری بحال مسکین

(۱) ب به قافیه، س، ل و لن، د - این غزل را ندارد [تکسیر از
 نسخه چاپ تبریز به مأخذ (م - ن)]

گر سر ز تیغ تیزت دارد سر بریدن
 من بسار سر نخواهم باراً دگر کشیدن
 زمینسان که دل بهارب زان غمزه خواست تیری
 يك تیر برنشاند خواهد یقین؟ رسیدن
 هرکس بدفع دردی آرام یابد^۱ و من
 تا درد او نبینم نتوانم آرامیدن
 گر پارما بخواند در زیر لب دعائی
 بهر شفای دردم نگذارم دمیدن^۲
 هر عربتی کزینم رنجورتر نسازد
 گر تشنه لب بهم نتوانم آن چشیدن
 حکمت فروش تاکی مرم همی کند عرض
 ما خستگان نخواهیم اینها ازو خریدن
 گوش کمال پرشد از آه درد منسدان
 دیگر نمیتواند نسام دوا شنیدن

(۱) فاعل - باری (۲) فاعل - بوی (۳) ب. - بنوع دردی آرام جوید
 (۴) س. - بهت ۴ و ۵ را ندارد

گر شبی آن مه ز منزل بی نقلاب آید برون
 ز اول شب^۱ تا دم صبح^۲ آفتاب آید بسرون^۳
 تا بچشم من^۴ خیال آن لب^۵ آمد خواب رفت
 چون نمک افتد درون دیده^۶ خواب آید برون
 از جگر خون^۷ که ریزم^۸ دل غذا میسازد
 قوت آبی باشد آن خون کز کباب آید برون
 هرکجا باشد نشان پای او آنجسای بچشم
 خاک بردارم چندان^۹ که آب آید بسرون
 کی برون آید لب^{۱۰} از عهده^{۱۱} بوسی که گفت
 چون محالست آب حیوان کز شراب آید برون
 خرقهای صوفیان در دور چشم مست^{۱۲}
 سالها باید که از رهن شراب آید بسرون

با همه تقوی و زهد ار بشنود نامت کمال
 از درون صومعه مست و خراب آید بسرون

(۱) ل - قاعی - تب - از در او (۲) لن - فا - سحرگه (۳) د - ایمن
 غزل را ندارد (۴) ب - ل - س - تب - ما (۵) قاعی - مه (۶) ل - چشم
 ب - میان دیده (۷) ب - س - لن - سازم (۸) قاعی - لبی

ما باز دل نهادیم بر چو دلسنانان
 مارا بما گذارید پاران و مهربانان
 از بهم بد زبانان بودن نمیتوانیم^۱
 الا بزهر لبها نام عکر دهانان
 با چشم و غمزه تو افتاده جان شهرین
 همجو مویز^۲ امانت در دست ترکمانان^۳
 حال تو خود خونم قداغت باغ آن رخ
 آری حرام خواره باشند بساغبانان
 چشمان بگفتن ما تا چند رنجسد سازی
 بسختی یا توانی برجگان ناعوانان^۴
 در زلف تو مفید جانیت هر تنگی را
 بگذار تا فشانند آن زلف جان فغانان^۵
 دلبر جو خط برآرد سوزد کمال جانیت^۶
 این حرف یاد دادم از نا نوشته خوانان

(۱) ب - لن - که میتوانده؛ فاشه تب - گفتن نمیتوانم (۲) ب - خر
 (۳) د - این بیت را ندارد (۴) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۵) ب -
 بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۶) ب - جانرا

من نخواهم دیده از رویت دگر برداشتن
 مشکلات از دیده^۱ روشن نظر برداشتن^۱
 چشم داری ای کبوتر این چه گستاخیت باز
 نامه^۲ کائنات نسام او بهر برداشتن
 همجو بر موثیت از جا برگرفتن بار کوه
 پیش آن موی میان بار کمر برداشتن
 دیده گریبان خواست گردی از درش^۳ خندید و گفت
 چون^۴ توان ای دیده گرد از خاک تو برداشتن^۴
 بار^۵ شبهای فراق چون تواند برگرفت
 آنکه نتواند ز صف آه سحر برداشتن^۶
 ای مگس منتهین بر آن لب جان شهرین گوشه دار
 بار تو نتواند از لطف شکر برداشتن

سر محقر بود چون بنهاد بر نهایت^۷ کمال
 از خجالت باز نتوانست سر برداشتن

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) قاف - زان قسم (۳) قاف -
 کی (۴) ل - بهت پس از بهت (۵) قاف - تراز
 (۶) قاف - بهت پس از بهت (۷) قاف - بهت

من و محنت تو زهی راحت من
 چه راحت که بخت من و دولت من
 جو من با تو باشم زهی راحت تو
 اگر این نیابد زهی محنت من
 بدشنام من و نجه گهتسی شنیدیم
 زهی خواری تو زهی عزت من
 من و افتدا با تو در هر نمسازی
 همین است تا زنده ام نیست من
 غم گو مغرور چونکه آن یار دیرین
 نکسو میشناید حق نعمت من
 ز تعدیع میترسم ای جان روانعز
 ز غمک در او ببر رحمت من
 کمال این حرف تا قیامت ترا بس
 که گوید فلانست در خدمت^۵ من

(۱) ده قافیه ل، ل، لن - رحمت (۲) پ - عشرت (۳) قافیه - بسفور
 (۴) س - بهت ۴ و ۵ را ندارد (۵) ل - در صحبت

مه عیدت مبارک باد ای خورشید مهریگان
 ز لب حلوائی عیدی ده نخستین با^۱ دعاگویان
 غلایق را نظر برماه و مارا بر^۲ تو نظاره
 برویت عاشقانرا عید و مردم ماه تو جسویان
 مه عید و شب قدری که میگویند^۳ آن و این
 دل ما یافت در ابروی و زلف^۴ عنبرین مویان
 صباح عید اگر سوزید^۵ عطری مجلس مسارا
 شکر گهرید و عود از زلف و لبهای من بویان
 رقیب ای کاش از ناگه جو ماه روزه^۶ میشد گم^۷
 که من بی روستائی عید مکررم بدلجویان^۸
 نماز عید خواهم کرد همین سالی بهار آبی
 برای آب نست من بر ابروی قنح شویمان

کسان شاد از مه عید و کمال از یار مه منظر
 همه مشتاق روی ماه و او مشتاق مهریگان

(۱) ب - تب - بو (۲) ل - تاش - در (۳) د - ل - تاش - س - میجویند؛
 ب - شب قدر و شب عیدی که میگویند (۴) د - ل - تاش - س -
 یافت در زلف سیاه (۵) ل - س - سازید (۶) ب - کاجکی ناگه جو
 ماه ؛ تب - کاجکی ناگه جو ماه روزه (۷) تاش - گم میشد
 (۸) س - این بیت را ندارد

نمیدهد دهننت کام ما از آن لب شیرین
 چرا بتنگ دلان میکند مایه چندین^۱
 جو بوسه ز تو خواهم سوی رقیب گزی لب
 زهی تعلق رنگین زهی بهانه شیرین^۲
 چنین که خواب شب از ما بچشم مست ربودی
 دگر بخواب نبینی که سونهم بیالین^۳
 دلا جو نقد تو جز بار آبگینه نباشد
 مکن معامله بار دگر بآن دل سنگین^۴

کمال چون سخت به زخرو و حسن آمد^۵
 دگر مدار ازین و از آن توقع نخبین

(۱) ب، د، ل، ن، فاش - این غزل را ندارد (۲) تب : بیت را
 میافزاید:

همیشه من ز خدا دولت وصال تو خواهم
 بود که وقت دعا بگذرد فرشته آمین

(۳) تب - بیت را میافزاید:

اگر سعادت و دولت بواسطه آیدم از بی
 جو در رکاب تو باشم کدام مرتبه به زین

(۴) س - باری (۵) تب - بیت را میافزاید:

رسید تا در دلی قوافل سخن من
 کجاست خسرو تا بشنود مقالت شیرین

(۶) س - و ز حسن

نوش کن خواجه^۱ علی رغم صراحی شکنان
 باده تلخ بیهاد لب شهرین دهنسان^۲
 بطلب یافت نشان^۳ از لب شهرین فوماد
 ره سوی لعل نبردند بجز کوه کنان
 خاک برفرو کمانی که زد و سهم بخاک
 باز بردند و نخوردند بسهمین ذقنان
 نوش رفتم بچمن از هوس بلبل و گل
 این یکی جامه دوران دیدم و آن نعره زنان
 گفتم این چیست بگفتند که آن قم که پار^۴
 مرسیدند درین روزه بهم جلوه کنان
 همه را خاک بفرسود کنون نوبت مات
 حال عیشاد قدان بنگر و تاز^۵ بدنان
 بلبل این گفت و دگر گفت که می نوش کمال
 فصل گلریز و^۶ بمطرب بگذار این سخنان

(۱) ب - باز (۲) ده سه لن - این غزل را ندارد (۳) ب - مراد
 (۴) ل، ه، قاصی - گو (۵) ل - باز (۶) قاصی - سهمین (۷) قاصی - (و)
 افغاده است

نه جویت آن روان در قصر شیرین
 که گوید سنگ بر فرهاد مسکین^۱
 جگر خونگشت مسکین آهوانسرا
 زاه و ناله^۲ مجنون غمگین^۳
 چه افتادست لیلی را بسه پرسید
 که پرید دیر دیر از یار دیرین
 رقیب ما بمرد الحمد للیه
 بخوان بر بولهب تبت نه یاسمین
 مرا وقتی در آن کو پا بگل رفت
 که آدم بود بین الماء و الطین
 جو زد بر آب نقش دیده دانست^۴
 که نفس ما^۵ ندارد صوت چسین^۶
 کمال از سادگی بانقش و تنهیب
 مهارا هفت بهت خویش چندین

سخن هرگز توو رنگین نگردد
 بزد کاری و جدولهای رنگین

(۱) قاهره سه لن - این غزل را ندارد (۲) د - فرهاد (۳) ده ل،
 تب - مسکین (۴) ب - نقش دیده زانست (۵) تصحیح غیائی - او
 (۶) د - این بهت را ندارد (۷) د - پاک و

نیست بازی بارخ او عشق پنهان باختسن
 باچنان رخ غایبانست نیست آسان باختسن^۱
 جان بسی درباخت عاشق تا بآن رخ عشق باخت^۲
 پاکباز آمد^۳ ملامرا از فراوان باختسن
 تابری از من بیازی^۴ جان و سر وانگه روان
 خواهم این شطرنج با تو تا بهایان باختن^۵
 چون^۶ بلب بازی کنی در عشوه^۷ جان بازم منت
 هر چه خواهد باخت باید با حریفان باختن
 در میان گریه بازلف تو چون بازم^۸ نظر
 روز باران نیست^۹ گویی وقت^{۱۰} چوگان باختن
 دست بازی خویش بود که با تو که بازلف تو
 این مهر نیست الا بر سر و جان باختسن

با دهان پیش آن عارض نظر بازی کمال
 چون توان کانگتری در روز نتوان باختسن

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) عاشق س - باخت عشق (۳) ب - آید
 (۴) ب - شطرنج از من (۵) س - بهت ۳ و ۶ را ندارد؛ لن - این
 بهت را ندارد (۶) ب، عاشق - تا (۷) ب، عاشق - در عشق (۸) ل -
 چون زلف تو آمدم در (۹) ب - روز باران نیست (۱۰) س - وقتست
 گوی و چوگان

هر دمی با دگری ناز مکن
 چشم بر روی خشان باز مکن
 چون نصیبی دهی از درد مرا
 دگری را بمن انباز مکن
 میکنم ناز دگر از تو نیاز
 ناز کن بار دگر ناز مکن
 غمزه را جانب من نیز ساز
 مدد مردم غمناز مکن
 چون کنی ترک جفای همه کس
 آن نفعین ز من آغاز مکن
 سر عاشق مکن زیر قدم
 بازی از کبر سرفراز مکن

گفته خاک ره ماست کمال
 خاک را این همه اعزاز مکن

(۱) قافیه - هر زمان بر (۲) سه - لن - این غزل را ندارد (۳) د -
 این بیت را ندارد

اگر دشنام میگوئسی مرا گو
 که از جانت دعا گویم^۱ دعا گو
 جو گوئی ناسزای هر که^۲ خواهی
 منت پرسم کرا گفنی^۳ ترا گو
 روم گفنی و دردی آورم بساز
 جو درد آوردی ای مونس دوا گو
 تو خوش میآی و می مینوش و میرو
 کسی را خوش نمیآید مها گو^۴
 دمی آبی نخوردم بیخو هرگز
 تو هم بی من چرا خوردی چرا گو
 برآمد گفتمش جانم ز غم گفست
 چرا عاشق شدی^۵ جانت بر آ گو^۶
 نخواهم یار شد گفنی بیار این
 چه یار ای شوخ بد مهر آشنا گو^۷
 گر احسانی^۸ نباشد در تو باری
 برین در چند باشد این فنا گو

کمال آن شوخ اگر نهد ترا دست
 جفاهای جهانرا موحبا گو

- (۱) ب - گوید (۲) تاش - ناسزا یا هر چه (۳) ل - گوئی ؛ تاش -
 جو من پرسم کرا گوئی (۴) ده ل ، لن ، تاش ، س - بیتهای ۴ و
 ۵ را ندارد (۵) ل - اگر عاشق توئی (۶) تاش - این بیترا ندارد
 (۷) س - این بیت را ندارد (۸) ب - گر احسان ؛ ل ، تاش - چو
 احسانی (۹) ل ، تاش ، س - بلاهای

آنکه رنگی نیست کس را از لب رنگین^۱ او
 باد جان من فدای عشوه^۲ شیرین او
 دامن وصلی اگر بار دگر افتد بچنگ^۳
 ما و شبهای^۴ دراز و گیسوی مشکین او
 دل بچندین آبگینه جانب او رفت باز
 سخت غافل بود مکین از دل سنگین او^۵
 گو بهرس از حال رنجوری که غیر از آب چشم
 کس نباید ز آشنایان بر سر بسالین او
 عاشقی و مسکنیت چندانکه راه و رسم ماست
 هست عیاری و شوخی شوه و آئین او
 با قدش نوگس برابر دید روزی^۶ سردا
 خاک زد باد صبا در^۷ چشم کوه بهن او^۸

گرچه سلطانی و داری حکم بوجان کمال
 رحمتی کن تا توانی بر دل مشکین او

(۱) ده، سه، تب - نوشین (۲) ب - با و سنهای (۳) تاش - بیت پس
 از بیت يك جای دارد؛ س - این بیت را ندارد (۴) لن - با
 قدرت روزی برابر دید نوگس (۵) ب، تاش - بر (۶) تاش، س -
 این بیت را ندارد؛ تاش - بیت را میافزاید؛
 حاصلی از گریه هم چندان نمی بینم که هست
 در من آن آتش که هر آبی دهد تمکین او

آه که خاک راه شد دیده من براه تو
 کرده جو گاه چه راهم فرقت عمر گاه تو
 بر دل من جفای تو پس که نهاده بار غم
 غیر نبوده بی بدان چون شده بارگاه تو
 بنده ام و بسجز دوت نیست پناه من دگر^۱
 چون تو پناه بنده باد خدا پناه تو
 شاه بتانی و ترا کشته عشق لشکری
 نیست جهان ملک را بیشتر از سپاه تو
 گرچه بلند پایه^۲ چون قد خود به سلطنت
 هست از آن بلندتر ناله^۳ داد خواه تو^۴
 یار جو نیست مستمع چند کنی دلا فغان
 باد هواست پیش او ناله ما و آه تو

پر تو روی او دلت سوخت کمال و همچنان
 نوبه نکرد از نظر^۵ دیده روسپاه تو

(۱) س - داغ (۲) ب - بر آن (۳) تان - پناه دگم (۴) ب - ز
 عشق (۵) ل - تان - پایه (۶) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۷) ل -
 گنه

ای حرم کعبه دل کوی تو
 قبله رندان مقبل روی تو
 گوشه گیران کرده در محرابها
 همچو چمتی مستی از ابوی تو
 پارما چندین تکبیر^۱ در دماغ
 کی تواند کی شنیدن بوی تو
 گر کنم وصف دهانت سالها
 کرده ام وصف سر^۲ یک سوی تو
 خواب چشمان تو دارند از چه روی
 سر نهد زلف تو بر زانوی تو
 دلکش است آن زلف و آن^۳ فلا بهاست
 آنکه^۴ مارا میکشد دل سوی تو
 گرچه گم شد بر سر کویت کمال
 یافتم بازی بجست و جوی تو

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) قاف - گوشه کرده در همه (۳) ده ل
 قاف - تب - بزرگی (۴) قاف - ل - کرده باشم وصف از (۵) قاف
 ل - این (۶) ل - قاف - اینکه

ای دلاویزتر از رشته جان کاکل تو
 برده سوی تو دلم موی کشان کاکل تو
 سنبل غاله سابت چو صبا شانه زده^۱
 غده بر خرمن گل ملک فشان کاکل تو
 داده از کار فروبسته^۲ من موی بموی
 خبر آن طره دلبنده و نشان کاکل تو
 همچو شمشاد که از باد به پیچ افتد و تاب
 در تو پیچیده و افتاده چنان کاکل تو
 گر بسازند گل از غاله و آب حیات
 هم نشاید که بنویند بآن کاکل تو^۳
 عود خوش بو بود و ملک ولیکن ز همه
 برسر آمد جو برآمد ز میان کاکل تو
 دل که دزدید سرزلف تو از دست کمال
 برد^۴ و در زهر کله کرد نهان کاکل تو

(۱) ب - زدی (۲) ب - فرومانده (۳) س - این بیت را ندارد
 (۴) ل - رفت در

ای دل غلام او عدی ای من غلام تو
 بادت مبارک اینکه جهان شد بکام تو
 از من بوسم بنده نوازی باو بگو
 مشتاق خدمتت غلام غلام تو
 آخر نه از توام همه وقت آمدی پیام تو
 آخر کجا شد آن کم مستدام تو
 پیش از غلام پیش روم قاصد سرا تو
 گرد در نماز باغم و آرد سلام تو
 نام کنار و بوس جو بردن نمیتوان
 هم برکنار نامه بیوسم نام تو
 صد گوی دیگرم ز خدا باشد آرزو
 روزی که بشنوم ز رسولی پیام تو
 ای کاش نامه روی به پیچیدی از کمال
 تا او بگوش خویش شنیدی کلام تو

(۱) عاش - روز (۲) ده من - آخر چرا؛ ب به تب - دیگر کجا (۳) ب ،
 ل ، عاش - نویسم (۴) د - نه

ای کاش رفتی جو صبا در حرم تو
 تا زنده گشتی نفسی از نسیم تو
 از تو امید قطع کنم این روا بود
 ما را امیدهاست بلطف عیبم تو
 گر بگذری تو از سر عهد قدیم ما
 ما نگذریم از سر عهد قدیم تو
 ای آنکه منع میکنی از عاشقی مرا
 فریاد از این طبیعت ناستقیم تو
 ما را بصحبت خود اگر ره نموده‌سی
 باری رقیب کیمت که باشد ندیم تو
 آیا چگونه صبر کند در غم فراق
 پرورده در وصال بنواز و نسیم تو
 مفرور عشوه شده باز ای کمال
 آه از سلامت تو و طبع سلیم تو

(۱) ب، تاس، س، ل، ن، د - این غزل را ندارد (نقل از
 نسخه چاپ تبریز بماخذ نسخه جعفر سلطان القوافی)

دست ندارم از تو من گرچه زیایم افکنی
 تیز تریم بدوستی گر همه تیغ میزنی^۱
 نیست زهم مفارقت سایه و آفتابرا
 هر طرفی که میروی من بقو و تو با منی
 ای نفس صبا زما برسر زلف او بگسوی
 چند بدل شکستگان عهد کنسی و بشکنی
 سرو بلند پایه را آن همه ناز کی رسد
 پیش درخت قامتت گر نکنی فروتنی
 ای بامید وصل او برزده دست و آستین
 این نشود مسرت جز که بها کدامنسی
 شکر که گر دمی زدم در همه عمر خوبستن
 با تو بدوستی زدم بادگران بدشمنی^۲
 شوی لب تو میدهد ذوق سخن کمال را^۳
 مرغ سخن سرا نهد تا که نکست گلشنی

(۱) ده، س، ل، ن - این غزل را ندارد (۲) ب، ه، تاش - این (۳) ب - این
 بیت را ندارد (۴) ل، ه، تاش - ذوق کمال در سخن

ای نور دیده را نگرانی بسوی تو^۱ تو
 جانان^۲ تعلقت دلم را بکوی تو^۳ تو
 گر دیگران ز وصل تو درمان طلب کنند
 ما را بس است درد تو و آرزوی تو
 چشم جهان بماه رخت دهد سالهاست
 بگشت روز ما و ندیدت^۴ روی تو
 از رهگذار بار^۵ چه برخیزد از دمی
 دل را گشایی رسد از بند موی تو^۶
 با ما دمی برآر که جان غریب^۷ ما
 مانند در بدن متعلق بسوی تو^۸
 بنشین دمی بجوی دل ما که سالها
 ننشسته ایم بکنفس از جت و جوی تو

گوئی حکایتی ز لبش گفته کمال
 کآب حیات مهجکد از گفتگوی تو

- (۱) ب به تاش - بسوی (۲) ب به تاش - جانی (۳) ب به تاش - بسوی
 (۴) د ل ل ن س - این غزل را ندارد (۵) تصحیح غیائی -
 ندیدیم (۶) تصحیح غیائی - باد (۷) تاش - بیت ۴ و ۶ را ندارد
 (۸) تاش - عزیز (۹) ب - بسوی

بی لب ساقی مرا می نرود در گلو
 نقل و می آن شما باد کلو او اشر بو
 پیر مغان گویدم باده بخور هم ببر
 باده کجا میبزم بالب او کرده غو
 محتسب خم شکنی گر کدویی میشکست
 من شکنم^۱ هم سرش گرچه کست از کدو
 چون^۲ بکشی خوان حسن لب ز نظرها بپوش
 ورنه گدایان کنند از پی حلوا غلو
 تا^۳ بنهم پیش تو هر قدمی را سوری
 سایه سرمن بساخت روز وصال تو دو
 گر بکشم زلف تو فکر زبید گو مکن
 من جو نگفتم بکس هرچه شنیدم ز تو
 دوست تر از هرچه هست صحبت یارست آه^۴
 در همه عالم کمال دوست کجا یار^۵ کو

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) فاش - ما شکنیم؛ ب، تب - میشکنم
 (۳) لن - گر (۴) ب - چون (۵) ل، س - یارست و بس؛ ب - یارست
 و آن (۶) فاش - یار کجا دوست

چاره کس نکند غمزه خونخواره تو
 خون نگردد چه کند عاشق بیچاره تو
 کرد با خاک سو جان عزیزان همسوار
 داغ پیوسته و درد غم همواره تو
 هر کسی راز دل ریش بود ناله و آه
 ناله ما ز دل ختر از خاره تو
 نه منم از وطن افتاده غریب تو و بس
 ای مایمان و غریبان همه آواره تو
 روز ختر از دل عاشق بجز این نیست سوال
 که چه آمد بنو از یار ستمکاره تو
 گر کنی پرده ز رخ دور مران^۵ چشم مرا
 که بود لایق و شایسته نظاره تو

چند پوشیده برآئی جو شنودند^۶ کمال
 سر فی جبتی^۷ از خرقه مد پواره تو

(۱) ب، تب - خویش (۲) ب، فاش، لن - من (۳) س - این بیترا
 ندارد (۴) ب - دل عاشق جو اینست (۵) ب - دور کن آن (۶) فاش
 چند پوشی رخلایق جو شنودند؛ ل، س - چوشنیدند؛ تب - پوشیده
 بداری جو شنودند (۷) تب - لیس فی جبتی

چو در جان کرد و دل جا غمزه تو
 میان مردمش خوانند^۱ جادو^۲
 به تهر تو شکاری را نظرمات
 کسه بیند از قفا سوی تو آهو
 بجننت بیشتر سوزند مردم
 اگر باشد بحور این چشم آبرو
 چو خاک با فروشی بسرکشیده
 دو چشم تر بسازم^۳ سر از
 ز لب شفتالونی دو لطف کن لطف
 اگر چه العنب گویند^۴ دو دو
 مگر زلفت پشیمانست^۵ از ظلم
 کسه دارد از ندامت سر بزانو
 کمال آن ترک اگر آید بمهمان^۶
 سر و جان پیشکش بر رسم ترغو^۷

(۱) ل - خوانندیم (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - بسازندش
 (۴) ب، تب - گفتند (۵) د، ل، تاش، تب - پشیمانست (۶) ب -
 ترغو؛ د - بیت را باین شکل میآورد:
 کمال آن لعل لب نارست خندان
 که باشد سبب سهمینش به پهلوی

دل ضعیف بی‌کباره نماند از تو
 پدید نیست نشانش مگر نهان شد از تو^۱
 اگرچه در غم او^۲ شد هلاک من^۳ نزدیک
 بدین قدر سعی بود چون توان شد از تو
 براه عاشق اگر بحر آتش آمد عشق
 ز تیرگیست که چون بود برکران شد از تو
 بدان گناه که بی او بس خواب میشد چشم
 چنان زدم شب هجرش که خون روان شد از تو

کمال عمر گرانمایه‌ات بودا رفت
 چه مایه بهن که درین ره ترا زیان شد از تو

(۱) ب، عاشق، سه ل، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - من
 (۳) ب - او

دو بوسم که گفتی اگر گویم آن کو
 مرا آن زبان کو ترا آن دهان کو^۱
 کمر گفته بودی که بندم بخسونت^۲
 کمر خود ببندی نگوئی میان کو
 دلت زود گفتی بر آتش نشانم
 نشانی ولیکن ازین دل نشان کو
 فشاندم بر زلف تو ریخت جانها
 برین در جو من عاشق جانفشان کو
 تو چاک گریبان ماء گر بدوزی
 باندازه چاکها ریسمان کو
 اگر از طبیبیم مرهم ستانی
 بفرد الم مرهمش در دکان کو

کمال از تو دلبر دل و عقل جوید
 کسی این چه داند کجا رفت و آن کو

(۱) د - خود (۲) فاشی - سره ل - این غزل را ندارد (۳) ده لمن -
 بخسومت (۴) د - من

سر خوشت ای پسر مرا با تو
 کشت چشم توأم نه تنها تو
 بر در و بام دل چه گردد جان
 او درین خانه باش گو یا تو
 کوثر و سلسبیل هر دو روان
 عده پنهان چو گفته پیدا تو
 واعظا چند خوانیم بیبهشت
 ما ازو نگریم فرما تو
 گل فروتر نمانده اند از او سرو
 برگشسته ازو بیبالا سرو
 گفته شیرین لبان ترا در روی
 مگانیسم ما و حلوا تو

نوعطان در جواب نامه کمال
 لا نوعند جلیه الا تو

(۱) ب - نمانده بی (۲) س - بهت ۵ و ۶ را ندارد (۳) فای -
 بهت پس از بهت ۴ جای دارد (۴) د - روی؛ فای، ل، لسن -
 خون؛ س - خوب

غلام پیر خرابانم و طبیعت او
 که نیست جز می و شاهد^۱ حریف صحبت او^۲
 در آن زمان که تن ما^۳ غبار خواهد بسود
 نشسته باشم بسراستان خدمت^۴ او
 جو نیست درک زاهد بضاعت اخلاص
 چه فسق و معصیت ما چه زهد و طاعت او
 مهوش رخ زمین ای پاریا بعیب گناه
 گناه بنده چه بینی نگر برحمت او
 هزار بار خرد کرد حل نکند^۵ عشق
 هنوز هیچ ندانست از^۶ حقیقت او^۷
 بهیچ قبله نباید فرو مر او بیپاش
 زهی مراتب رند و علو همست او
 کمال خاک خرابات جو هرست^۸ شریف
 که هر کسی نشناسند قدر و قیمت او

(۱) ب - ماقی (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - مکن (۴) د -
 حضرت (۵) ب - او (۶) د - این بیت را ندارد (۷) ب - گوهرست

گر بهر کشتی از طرف غمزه جادو
 مد آه کشد از جگر سوخته آهـ^۱
 خونم جو شود ریخته مستی کند آن چشم
 از ریخته ذوقست و طرب^۲ در سر هندو
 مد حسن به آن رخ تو بیک دفعه فروشی
 مه رفت بمیزان که فروشد بتـرازو
 زان چشم دل گمده پرسیدم و زان حال
 حال تو نشان داد یلب چشم بسابرو
 تا داد دهد آن رخ زیبا بسدو مکین
 هر لحظه در آیند دو زلف تو بزانو
 گفتم بدرختان که^۳ قد بسیار کسدامست
 مرغسی ز سر سر بزد بانگ که کو کو
 بشگفت کمال از تو بهر جا^۴ گل معنی
 باشد جو صبا منتشر انفاس تو هر سو

(۱) ب، تاش - با (۲) ده ل، س - این غزل را ندارد (۳) تاش -
 کز ریختن خون طربست (۴) ب، لن - جو؛ تب - به (۵) تاش - بهر
 سو

گرمرا مد سر بود هر يك پر از سودای او
 چون سر زلفش بیفشانم بچاك پای او^۱
 چمن ما از گریه شد تار يك چون سازیم جانی
 نیست جای چمن روشن خود که باشد جای او
 با خیالش مردم چشم نمویسد به چشم
 دیگری را چون توانم دید در مساوی او
 در چمن ها زان قد و بالا حکایت کرد سرو
 هر کجا مرغیست عاشق گفت سربالای او
 خواست جان بوسی و رفت از خود لبش چون گفت لا
 می چنین باید که جان مستی کند از لای او
 گرچه عمری تلخ کامها کشیدم از رقیب
 گر بمیرد من بشهرینی هنم حلواوی او^۲
 خاک پای تو بتاج سلطنت نهد کمال
 گرچه درویش است بنگر هست والای او

(۱) سر، لن - این غزل را ندارد (۲) ده قاره، لن، تب - بهت
 پس از بهت ۴ جای دارد

ز دیده در دل دیوانه^۱ رفتی
 ز منظرها بخلوتخانه^۲ رفتی
 دلت میخواست چون گنجی^۳ روان گشت
 روان گشتی سوی ویرانه^۴ رفتی
 صبا بادت بریده پا بعد جا^۵
 چرا در زلف او چون شانه رفتی
 بکوی آمدن ای دل سرا ساخت
 که هتار آمدی دیوانه^۶ رفتی
 جو مور افتان و خیزان از ضعفی
 سوی خالش بخری دانسه^۷ رفتی
 در او مسانده^۸ رفتی بکعبه
 ز کعبه بر در بیتخانه^۹ رفتی
 کمال از کعبه رفتی بر در یار
 هزارت آفرین مردانه^{۱۰} رفتی

- (۱) فاش، س، تب - ویرانه (۲) د - این غزل را ندارد (۳) ب - گنج
 (۴) س - بهت ۲ و ۵ را ندارد (۵) ب - جان؛ فاش - بعد جا پساً
 بریده (۶) فاش - بهت پس از بهت ۲ جای دارد (۷) س - مسانده و
 (۸) ب - این بهت را ندارد

گفتم ملکی یا بشری گفت که هردو^۱
 کان^۱ نمکی یا شکری گفت که هردو^۲
 گفتم به لطافت گلی ای سرو قبا پوش^۳
 یا نی شکری یا گهری^۴ گفت که هردو^۴
 گفتم بخط سبز و لب لعل روانبخش^۵
 آب خضری^۵ یا خضری گفت که هردو
 گفتم بجبینی که بآن روی توان دید^۶
 یا آئینه^۶ یا قمری گفت که هردو
 گفتم که بیک عشوه رباشی ز سم^۷ عقل^۸
 یا هوش من از تن ببری گفت که هردو
 گفتم دل ماشی که ندانیم کجاشی^۹
 یا دیده^۹ اهل نظری گفت که هردو

گفتم ز کمالی تو چنین بیخبر و بس
 یا خود زجهان بیخبری گفت که هردو

(۱) تاش - گفتم (۲) ده ل ه لن - این غزل را ندارد (۳) تاش - در
 کموی (۴) س - این بیت را ندارد (۵) تاش ، تب - خضری (۶) ب -
 گفتم نه چنینی که توان روی تو دید (۷) تاش - ز سم (۸) س -
 هوش

گفتند ماه بُریت آن چهره گفتا پر مگو
 کز زمین تا آسمان فرست از ما تا بدو^۱
 گفتم آن موی میان هیبت هیچ از بنگری
 گفت اگر دل بستگی داری بدو^۲ هیچی مگو
 گفتند آن رنگ و نکبت در گل مشک از چه خاست
 گفت هر يك برده اند از روی و مویم رنگ و بو^۳
 گفتند دل فکر روی و رای قادت میکنند
 گفت این رانیت عالی وان دگر فکسر نکو
 گفتم از جاه زنگدان تو دل در حیرت^۴
 گفت او^۵ رفتند بسیاری درین حیرت^۶ فرو
 گفتم از با دیده بگشایم چه باشد راز دل
 گفت پیش مردم ترسم که ریزد^۷ آب^۸
 گفتم از مهر^۹ رخت^{۱۰} کی دل نهی سازد^{۱۱} کمال
 گفت آن ساعت که سازد چرخ از خاکش مینو

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) ب ه س - باو؛ تاش - دمی (۳) س -
 بیت ۳ و ۴ را ندارد (۴) س - تو حیران - مانده ام (۵) ب - (او)
 ندارد (۶) س - بسهار اندرین رفتند در حیرت (۷) ل - بس - ریزد
 (۸) س - گفت ترسم و ریزد در پیش مردم آب (۹) ل ه س - ای
 جان از (۱۰) س - کبت؛ ل - غمت (۱۱) ل - دل بپردازد

گفتا کئی تو^۱ من بنده^۲ تو
 بیچرم از چنم افکنده^۳ تو^۴
 گاهی ازین در گاهی از آن در
 باری زهر در جوینده^۵ تو
 در جست و جویت زانم که باشد
 جوینده^۶ تو پابنده^۷ تو
 گر پای امکان پیش است مارا
 باشد درین ره پوینده^۸ تو
 گوی آن دهانرا باشد که مارا
 سازد بیبوسی شرمنده^۹ تو^{۱۰}
 دل کز برمن گم شد نسو داری
 دانستم ای جان از خنده^{۱۱} تو
 گفتی کمالت بهر چه گویند
 زان رو که باشم من بنده^{۱۲} تو

(۱) تب - گفتی (۲) تاش - گفتم که بودم (۳) ده ل، لن، س - این
 غزل را ندارد (۴) تاش - بیت ۵ و ۶ را ندارد

گفته^۱ از ما دلت بردار زنهار این مگو
 جان من با آن لب و گفتار زنهار این مگو^۱
 گفته^۲ راه وفا یا نیک^۲ نتوانیم رفت
 باچنان قد خوش و رفتار زنهار این مگو
 گفته^۳ خواهم بریدن از تو دیگر باره مهر^۳
 هم بمهر خود که دیگر بار زنهار این مگو
 گفته^۴ صبح امیدت من نیاوردم بسلام^۴
 از رخ و از زلف غمی دار زنهار این مگو
 گفته^۵ در آفتاب و مه توان هرگز^۵ رسید
 وصل رویم هم همان انگار زنهار این مگو^۱
 گفته^۶ آب خوشی هرگز کسی خورد از سراب
 وعده^۶ ما هم همان پندار زنهار این مگو
 گفته^۷ از دوستی جان خودم خواندی کمال
 هرچه گوئی این مگو زنهار زنهار این مگو

(۱) س و لن - این غزل را ندارد (۲) ب و ج - وفارا راست (۳) ب -
 چهر (۴) د - بشب (۵) ل - ماه نتوانی (۶) د - بیت ۵ و ۶ را
 ندارد

ما بکلی طمع وصل بریدیم از تو
 مهربانی نروده دست کشیدیم از تو^۱
 دل که در عشق تو خود را بفلامی بفروخت
 تا به هیچن ندهی باز خریدیم از تو
 سالها گریه نهادیم بتو چمن امید
 جز جفا و ستم و جور ندیدیم از تو
 هر سوالی و دعائی که بر آن در کردیم
 غیر دشنام جوابی نشنیدیم از تو
 چه درختی تو که تا در چمن جان رستی
 بر نخوردیم و گلی نیز نچیدیم از تو
 در دلب رنگ برونک این همه حلوا که تراست
 ای عجب چاشنی هم بچندیم از تو^۲
 رفتی از چمن توو گریه کنان گفت کمال
 رفت عمر و برادی نوسیدیم از تو

(۱) ل، س، ل، ن - این غزل را ندارد (۲) د - بران درو ص - ازان
 در (۳) د - این بیت را ندارد

نداند قدر حسنت کس به از تو
 که خاک پای خود رویی بگسود
 عراب حسن مینوشی ز لبها
 در آید زلف از آن بیست بزانو
 ز رویت معتبه عد قبله بر خلق
 سوی محراب اعازت کن با برو
 بمن حلوائ لب منمای گفتسم
 اگر نیت آورم در گردن تو
 بحسن از ماه میهریبی و پروهن
 اگر منکر شوند اینک سررازو
 هر رقص است امشب ماه مسارا
 بزن بر نی زنان بانگی که نف کو

کمال امشب سماع عاشقانست
 چون عیبا نماید رقص پهلوس

(۱) ل- راه (۲) س- این غزل را ندارد (۳) قاص- زلف در (۴) د و
 ل- آنک (۵) ب- تب- نی

اشك^۱ جو لعل ریزد آن لب مرا ز دیده
 در عینده هرچه باشد از وی همان چکیده
 باشد هنوز چشم همچون مگس بر آن لب
 گر عنکبوت بینی بر خاک من ننهد
 از آب برکشیده صورتگران و دی را
 گلبرگ عارض تو هر جا که برکشیده
 سبب ذلن رسد خود بامن جو دیدم آن رخ
 از آفتاب گردد هر میوه رسیده
 گر آیدم بمهمان شبها خیال رویت
 گهم برای شمعش پید از چراغ دیده
 پیش تو گل بخوبی از مفلحان برآید
 آنک^۲ گواه حالش پیسراهن دریده^۳
 زاهد لباس دلی کی از تو پاره سازد
 بر قامت کمالت این جامهها بریده

(۱) تاش - اشکی (۲) تاش - اینک (۳) س - این بیت را ندارد

آن عارض و رخسار و جبین هست دوسه ماه
 کز دیده نهانند^۱ نهان کردمت آگاه^۲
 گر دیده گنه کرد که از خانه^۳ کفتمش
 و در افک بزودیش برانهم^۴ ز درگاه
 بر شاه گدا را نبود هیچ گرفتگی
 جز دامن دولت که بگیرد گد و بهگاه
 گره هست خود از جانب آن^۵ روی مهوران
 تا روی تو^۶ بینم و بگیرم برود راه^۷
 هرچند که عظم رود از سر جو زند توغ
 جرم از طرف توست نگرم علم الله
 جان خواست غنیدم لبث از بنده جانی
 این بود^۸ مرا خود همه از لطف تو دلخواه^۹

بنهاد کمال آن بادب برکف و میگفت
 العبد و مافی یده کان لیسو لاه

- (۱) ب - کز بنده نهانست (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ده لن -
 دیده (۴) ده لن - برانهم بزودیش (۵) ب، تب - و (۶) ب - تو
 (۷) ده ل، قاش، تب - به (۸) ب - روی نه بینم (۹) ده لسن -
 بهت پس از بهت (۱۰) ب، تب - دل (۱۱) قاش - هست
 (۱۱) قاش - بهت پس از بهت (۱۲) ب، تب - دل (۱۳) قاش - هست

ای از حدیث زلف توأم بوزبان گره
 بگشای برقع از رخ و از زلف آن گره
 چشم گلی نجید زباغ رخت هنوز
 تاکی زند دو زلف^۱ تو بز ابروان گره
 زلفت دلم ببست و در آویخت از هوا
 جز باد دلگشا که گفاید چنان گره
 خوبان که دانه دانه کنند اشک عاشقان
 از ساحری زنند^۲ برآب روان گره^۳
 ابرو توش کنی^۴ جو بگویم زهی کمان
 آری نقد همیشه ز زه برکمان گره
 موی میان او بکمر هست در خیال
 چون رشته که باشدش اندر مهسان گره
 نظم کمال بسته بهم رشته در دست^۵
 گفتار دیگران همه بر ریمان گره

(۱) عاشق - چشم (۲) ل - زدند (۳) ب - بهت پس از بهت يك جای
 دارد (۴) ب - مکن (۵) ب - دریست

ای دل ریش من از جوراً تو غمگین گونه
 لب‌ت از خوردن خونم شده رنگین گونه^۱
 بسکه برخاک ره انداخته بپکسته دلسم
 چون سر زلف خودم ساخته^۲ مشکین گونه
 همچو بلبل من و بیداری و صد گونه خروش
 تا که باغد گل رخسار تو با این گونه
 نرود نقد بشیرینی لبهای^۳ تو لبک
 بهمانت جو رسیده شده شیرین گونه
 سرخروشی بودم پیش رقیبان^۴ همه وقت
 که^۵ بخون رنگ نهی امک مرا زین گونه
 گرچه هم رندم و هم رند ستا^۶ شکر خدا
 که نهم باری ازین زاهد خود بهن گونه
 بر روی ریخت مگر سرخی امک تو کمال
 که سخنهایت بدیوان تو چندین گونه

(۱) فاش - دل زار من از عشق (۲) س - این غزل را ندارد (۳) د -
 داغده (۴) لن - بلبهای شکر بار تو (۵) ب، فاش، تب - محبان
 (۶) ل، فاش - فاش تب - گر (۷) ب، تب - هم درد کفم

ای روان گرد درت اشک روان پیوسته
 بفلک بی تو مرا آه و فغان پیوسته^۱
 در چمن چون ورق عارض و رخسار تو نیست
 گل سرخ این همه برسد روان پیوسته
 نالیم پای تو بوسید و زبان نام تو برد
 این جدا شکر تو میگوید و آن پیوسته^۲
 تا بنیور مژه دل مید کنی از چپ و راست
 زابردان چشم تو دارد دو کمان پیوسته
 خاک پای تو ز صد میل مرا در نظرات
 باد آن سرمه بچشم نگران پیوسته
 در دهان^۳ جای حدیث دگری نیست که^۴ هست
 سخن آن لب و دندان بزبان پیوسته
 بوصال لب او^۵ یافته تا جنه کمال
 زندگانی جو تن گشته بجان پیوسته

(۱) ده من - این غزل را ندارد (۲) ب - بهت پس از بهت يك جای
 دارد (۳) لن - در جهان (۴) فاس - دگران (۵) فاس - جو (۶) فاس -
 تو

ای شیشه دل ما در زیر پا شکسته
 سنگیندلی گزیده^۱ عهد و وفا شکسته^۲
 با طاقهای ابرو^۳ دلها شکسته هر سو
 بسبار شیشه دیدم از طاقها شکسته
 بود آرزوی زلفت دلهای عاشقانرا
 آن آرزوی دلها باد صبا شکسته
 با قامت تو طوبی در لطف کرده دعوی
 شرط ادب ندانست آن شاخ پا شکسته
 نامت زبان پیامه چون برده^۴ پیش نامه
 از غصه جدایی هر یک جدا شکسته
 چون غنچه در ننگیم در پیرهن ز شادی
 آن دم که بهر قلم عطف قبا شکسته
 دی گفت خاک با هم خون کمال ارژد
 بر عادت بزرگی خود را بها شکسته

(۱) ل، ه، قاس - نموده (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب، ه، قاس ،
 صب - با گوشه‌های ابرو (۴) قاس - شوخ (۵) قاس - برده

ای لب و گفتار تو شیرین همه
 گردا رویت خال و خط مشکین همه^۲
 خوش نمودت خال پیش خط و لی
 عارضت خوشتر نماید زین همه
 گرچه با خال و خطت جان سوختی
 دوست مهادم ترا^۳ با این همه
 گر ز خوبان خطا خواهی خراج
 سجده آرندت بتان چین همه
 ساعد و زلفت بدامن و آستین
 جان و دل بودند و عقل و دین همه^۴
 عاشقان در مکتبت بره لام و بی
 کرده دندان نیز همچون سین همه
 بر روی آمد سختیای کمال
 همچو اشک او تر و رنگین همه

(۱) ب - کرده (۲) ده س - این غزل را ندارد (۳) لن - دوست -
 مهادمت (۴) ب - بهت پس از بهت ۳ جای دارد (۵) ب - تاش -

ای منت جانفشان دیرینه
 داغ عشقت نشان دیرینه^۱
 بفراوشیت نهامده نوسز
 یادی از عاشقان دیرینه
 بیخو بودم^۲ هلاک خویش گمان
 راست کردی گمان دیرینه
 گو غم خود جگر که نیست دریغ
 هیچ ازین میهمان دیرینه
 پیر گنت و هنوز هست رقیب
 آه ازین سخت جان دیرینه
 نو گلی چون تو بایدم نه بهشت
 چه کنم بوستان دیرینه
 سگ کویت چو دید لاغریم
 بو نکرد استخوان دیرینه
 بر ندارد کمال تا دم^۳ حشر
 سر ازین آستان دیرینه
 ناچو مجنون بساخت دفتر عشق
 تازه شد داستان دیرینه^۴

(۱) ص - این غزل را ندارد (۲) ب، لن، تب - بر دم (۳) ب، قاش،
 ده تب - در (۴) لن - این بیت را ندارد

بابروان تو زاهد جو چشم وا کرده
 ترا بگوشه محرابها دعا کرده^۱
 خدنگ و ناوک غم عضو عضو ما چندان
 که باز کرده^۲ بهم^۳ تیغ او جدا کرده
 ببردن دل و دین خال را نشان داده
 بفارت سر و جان زلفرا رها کرده
 بتوک جور و جفا وعدهها که داده مرا
 وفا نکرده و گره کرده هم جفا کرده
 رقب قطع رحم کرد باسگ کویس
 مرا بخویش برآن در جو آشنا کرده
 نگاه دارم و^۴ تا شب برای بوسیدن^۵
 بروز وصل بغان دست مرحبا کرده
 خیال قد لطیفت جو دیده سرو در آب
 چه میلها که بآن^۶ قد دلربا کرده

بهار بیگل رویش جو ابر تیره کمال
 برآمده بگلستان و گریهها کرده

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب، فاش، س، ل، تب - زخم کردن
 (۳) ب، د - زخم (۴) س - اگر (۵) ب - (و) افتاده است (۶) د -
 لن - لبیدن، فاش - کوسیدن (۷) فاش، س - بران

با تو در دل نهایدم رخ ماه
 رخ نیارد شدن بخانسه ماه
 در شمایل قد تو لطف خداست
 هست لطف خدا بتو همراه
 بهنمت دایم و چنان دانستم
 که نکردم هنوز نیم نگاه
 گر گناهت در رخ تو نظر
 باد چشم پر آب غرق گناه
 غرق دریای آتش و آبست
 جان عاشق میان گریه و آه
 آه خواهد برآمد از سر خاک
 دردمند ترا بجای گیاه

طیب زلفت بخویش برد کمال
 چون که با خاک رفت طاب فراه

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب - بر (۳) ب - چشم بر

باد آرد بر من بسوی تو ناگه ناگه
 کو گذر میکند از کوی تو ناگه ناگه^۱
 اندک اندک ز صبا بسته دلسم^۲ بگشاید
 چون زهم باز کند موی تو ناگه ناگه
 گرچه هندوست خود آن زلف چه دولتیار بست^۳
 بر نهد بر سر زانوی تو ناگه ناگه
 مشر عیب که دیوانه‌ام و ماه نواست^۴
 گر کنم چشم بر ابروی تو ناگه ناگه
 جز بشاهد نکشیدی دل زاهد هرگز
 گر فتادی گذرش سوی تو ناگه ناگه
 حلقه در گوش ندی زاهد^۵ اگر کردی گوش
 قصه^۶ حلقه گهوی تو ناگه ناگه^۷

لب به بست^۸ کمال از سخن اما گوید
 غزلی از هوس روی تو ناگه ناگه

-
- (۱) ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) د - ز صفات دل من
 (۳) ب - دولت یارست (۴) ب، تب - پوست (۵) ب - سوی صوفی
 د - عارف (۶) د - سخن (۷) ب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد
 (۸) ب - لب اگر بست

برهگذار قد یار دیدم از نساگاه
 کدام قد الفی بود در میانده راه^۱
 کدام الف که زلفش الف ندارد هیچ
 بطبع راست ازین^۲ حرف شد^۳ کسی آگاه
 نظاره^۴ بتمامشاکھی نمی بینیم
 به از جمال تو چندانکه میکنیم نگاه
 فرشته شوی رخت گر گنه نویسد و جسم
 صحیفه^۵ عمل بنده پر بسود ز گناه
 خط ترا شده مودان مرید ازان بسته
 میان^۶ بخدمت^۷ و پوشیده نیز جامه سیاه
 برقص بند قبای تو گر گشاده شسود
 ز اهل خرقه برآید هزار ناله و آه
 کمال اهل ربارا بگو^۸ بحلقه ذکر
 چه عربده است و غلولا اله لا اله

(۱) ل - امین غزل را ندارد (۲) تاش - کزین (۳) پ - شد از حرف ما
 (۴) د - کمر (۵) ب - بحرمت (۶) د - س - تب - جمله (۷) ب - مخوان

بناز کشتن او بازم آرزوست چه چاره
 که کس به آرزوی دل نیافت عمر دو باره^۱
 چو طفل دیده رسن باز شد بحلقه زلفش
 برون شدند ز هر گوشه مردمسان بنظاره
 ساخت بامن بیطالع آن ستاره دولت
 ستاره سوخته ام زان بمن ساخت ستاره^۲
 شب فراق تو از اشک پرتوست دو چشم
 شبی که مه نبود چشم پر بود ز^۳ ستاره^۴
 به بین علامت بکرنگی و درستی پیمان
 نظر^۵ مکن برخ زرد ما و جامه^۶ پاره
 چگونه هجر توام جان بلب رساند ندانم
 چمن که بحر غمت را بدید نیست کناره^۷
 چه آینی تو ز رحمت که تا زما شده گم
 نیافتم نمانت به ختمهای ساره
 خوش آن زمان که من و تو جو شاه و بنده برای
 روان شویم روان من پیاده و تو سواره^۸

هماره ورد زبان کمال این بود و بس^۸
 که باد ورد زبانش حدیث دوست هماره^۹

(۱) د، س - این غزل را ندارد (۲) ب، ل، ل - این بیت را ندارد
 (۳) ل - به (۴) تاش - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۵) ل - نگه ؛ لسن -
 کن نظر (۶) ب، ل، ل - این بیت را ندارد (۷) ل - این بیت را
 ندارد (۸) ل - کمال ذکر تو باشد (۹) تاش - بناز کشتن او بازم
 آرزوست چه چاره

بیروی او ز دیده^۱ بینا چه فایده
 رفتن بباغ بهر تماشا چه فایده^۱
 چون تشنه را رحمت او جان بلب رسید
 کردن لب فوات تمنا چه فایده
 جز^۲ رحمتی که میرسد از رخ بفاک پاش
 آن شوخ را ز درد سرما چه فایده
 رحمت مبین و رنج مبر ای طبیب من
 این درد عاشقیست مداوا چه فایده
 گفتم رسم بوعده^۳ بوسی که کرده^۳
 سال نخست گفت تقاضا چه فایده
 زاهد بهمنشینی رندان کسی نشد
 کو؟ فهم را صحبت دانا چه فایده
 شوخان شنگ را مرواز بی اگر روی
 دل میبرند و عاقل بیغما چه فایده

صد جور اگر بری و جفاها کنی کمال
 چون یار بیوفاست ازینها چه فایده

(۱) ده ل و س - این غزل را ندارد (۲) ب - هر (۳) تاس، لسن -
 گفته ای (۴) ب، لسن - کم

بهنم ابروی تو پهوسته مه نو که گه
 آن نبویست که گویند یقل العرمه^۲
 دارم از مهر تو که روشن و گه تیره دو چشم
 تا سر زلف سیه داری و رخسار چومه
 چون روی تشنه دلا جانب سیمین ذلفان
 پای بهرون منه از ره که بیفتی^۳ در چه
 باش تا نغمه^۴ نی گوش کنیم^۴ ای صوفی
 چند بانگ^۵ تو و فریاد تو الله الله
 لاف زد گل بتن نازک تو زهر قبا
 خواست عذر گنهی لاله و برداشت کله
 ای خوش آن دم که ببوسیدن رخسار و لب
 شمع بنشانم و پیش تو نشینم^۶ آنکه^۶
 گفته‌های تو که با آن زده سگه کمال
 هفت هفتست ولی چون زر خالص ده ده

(۱) ب - نقل (۲) قاصه، س - این غزل را ندارد (۳) ب - نیفتی
 (۴) ب - تب - کنی (۵) ب، لن، تب - چند ذکر (۶) ل - ایست
 بیت را ندارد

تا توانی دل عشاق^۱ بدست آری به^۲
 جانب یار و وفادار نگه‌داری به^۳
 با چنین زلف خوش و خال خوش^۴ و روی چو ماه
 مهر و دزی و کنی^۵ ترک جفاکاری به
 صاحب روی نکورا بهمه حال که هست
 رسم دلجوئی و آئین وفاداری به
 گر ببالین ضعیفان گذری خواهی کرد^۶
 صحت خویش نخواهیم که بیماری به
 هوس صحبت یاری اگر ت مہافتد
 بسا رقیبان^۷ مخالف نکنی یاری به
 برو ای زاهد شبخیز^۸ ز پیغم که مرا
 باغیال رخ او خواب ز بیداری به
 گر کند طوطی طبیعت هوس نطق کمال
 ببری نام لب یار و شکر یاری به

(۱) ده تب - مشتاق (۲) لن - نه‌زاری به (۳) ل، عاش - ایمن
 غزل را ندارد (۴) عاش - خال خوش و زلف کن (۵) ب، عاش، لن،
 تب - و دزی کنی و (۶) د - از سر مهر (۷) ب - رفیقان (۸) ب -
 خودبین

خواهم که کنم بار دگر در تو نظاره
 عمریست که دارم هوس عمر دو بساره^۱
 گفتمی دل ریشت بدوا چساره بسازم
 صد پاره شست این دل بیچاره چه چاره
 ما غرقه بحر غم و آن خال بنا گوش
 بنشسته چو نظاره گیان^۲ خوش بکناره^۳
 از شوق رخ و غمزه شوخت^۴ گل و نرگس
 این دیده تر دارد و آن جامه پاره
 هر جا^۵ روی ای باد بسخاک سر آن کوی
 همراه تو باد این دل آواره^۶ همواره^۷
 جز اشک فشان جان نرود در سر آن زلف
 شب راه بریدن نتوان جز بستاره
 بر دوخت نظر بیتو کمال از همه خوبان
 نادیده نباشد نتوان کرد نظاره

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب، د - کنان (۳) ب، سب -
 بنظاره (۴) ب - غمزه تو با (۵) ل - هر که (۶) ب - همواره
 (۷) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد

دریای تو تنها نه سر ماست فساد
 خلقیت بآن خاک قدم روی نهاده^۲
 از بیم رقیب تو کزین درهمه را راند
 خون مژه‌ام پیش تو یک دم نهاده^۳
 دل مهر لب لعل تو دارد همه دانند
 پیدا بود از جام تنک جوهر باده
 شرمنده نیم از دهن او بسند و بوسی
 کان وعده بسی داده ولی هیچ نداده
 هر چند شه ما یوفنا سخت بخمیل است
 هستند گدایان بدعا دست گشاده
 درد ارچه زیادت زهجران تو مارا
 از بیم ملامت نتوان گفت زیاده
 بگذر بکمال از دل او پرس که گویند^۴
 من عاد مریضا فله اجر شهاده^۵

(۱) ل، ص - بران (۲) س - این غزل را ندارد (۳) د - این
 بیت را ندارد (۴) ب، فاش - گوید (۵) ب - اجر زیاده

دلم برخم زبانها نگردد آزرده
 که عاشق تو بود کنده^۱ تبر خورده^۱
 چه خوش بود منی چون تو دربر آوردن
 بخلوتی که^۲ بود حجره در بر آورده^۳
 دلی^۴ که بود درو رحم کردیش از سنگ
 دگرچه برخوم از یار دل^۵ دگر کسوده
 بناز چشم تو پرورده شد دلسم منگر
 بخواریش که عزیزت نواز پرورده
 شنیده^۶ که مویز سیه بسود شهرین
 گزین زسبز خطن دلبر سیه چرده^۷
 مرا چه بیم زآتش جو^۸ سرد^۸ خواهد شد
 حجهم هر شر از^۹ زاهدان افسرده
 کمال واعظ خوشگوی ما^{۱۰} زبانگ و خروش
 جو شد خموش نگهدار گو همین پرده

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) ب، لن، تب - و (۳) تاش - در فرو
 کرده (۴) ب، لن، س، تب - دلت (۵) ب - از یاری (۶) می - این
 بهت را ندارد (۷) س - که (۸) تاش - گرد (۹) ب - بر سر آن
 (۱۰) تاش - را

دلسم ترسد دران زلف خمیده
 شبست آری و سرهسای خمیده
 اگر گل عندلیبانرا نکشست
 چه خونست این برآن دامان چکیده
 برخ^۲ اشکم گرو برده ز سوساب
 جو بر بالای زد بکام دویده
 دل ما دیده جان^۳ غم خویش
 چه نهکو دیده ای نسود دیده
 رخ تو^۴ آشت و زلف غمسن
 بخرمن آشم^۵ زآنها رسیده^۵
 زآتش آه من جرییده^۶ بهار
 جو با این ناله آنرا برکشیده

کمال از حال دل^۷ یعنی^۸ دو بنوشت^۹
 پریشان شد ورقهای جرییده

-
- (۱) فاش - آنجا (۲) فاش - برو (۳) ب - جای (۴) ب - رخت پسر
 (۵) س - این بیت را ندارد (۶) س - ب - جریید (۷) فاش - خود
 (۸) ب - حرفی (۹) ل - دل بنوشت یعنی

روی خوب از من مشتاق نهوشانی به
 قیمت صحبت صاحب نظران دانی به^۱
 گرچه دست دهد آزار دل مسکینان
 خاطر عاشق بیچاره نرنجانی به
 من بودای تو بازآمدم از شهوت چشم^۲
 که بآن روی نظر بازی روحانی به
 مهل شاهی نکند هرکه گدای تو بود
 زانکه این منزلت از دولت سلطانی به
 سود و سرمایه جانرا که متاعیست گران
 من سودا زده دایم بتو ارزانی به
 میکند در ره سودای تو مردن هوسم
 که حیات ابد از زندگی فانی به^۳
 دل زیباغ رخ او^۴ سبب ذقن گو بکف آ
 که برنجدد رسد میوه^۵ بستانی به^۶
 گرچه جان لایق آن جان^۷ جهان نیست کمال
 حالیا آنچه بدست است برافشانی به

(۱) سر - این غزل را ندارد (۲) ل، فاش - نفس؛ ب - شهوه چشم
 (۳) ل - بدان (۴) ب، ده، لن - این بیت را ندارد (۵) ده، ل - نظر
 آن (۶) فاش - این بیت را ندارد (۷) ب - جان و

زاد راه عاشقان اشکست و روی زرد و آه
 راه ازین گونه است بسم الله که داریم عزم راه^۱
 مهر او دعوی کنی آه از نریسا بگذران
 نشنود قبول تو کس تا نگذرانی این گواه
 دی نظر میکردم آن روی و ازین بسه دولتی
 من ندیدم در جهان چندانکه میکردم نگاه^۲
 گر گنه کاری شمارند آرزوی روی دوست
 ما چگونه روی او بینیم بسا چندین گناه
 در دهانش جایگاه يك سخن گفتم که نیست^۳
 باز دیدم این سخن هم بس بیجا بگناه
 کار اشک^۴ از چهره شمی بکس افتاده است
 عکس باشد پیش مردم آب بر بالای کلاه

در میان خون موگان عساقبت چمن کمال
 خاک مد از انتظار او سقا^۵ الله تراه

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ل - بیت ۳ و ۲ را ندارد؛ تاش -
 بیت پس از بیت ۵ جای دارد (۳) د، ل - دیدم که هست؛ تاش -
 گفتم نیست (۴) ب - شمع (۵) ب، تاش، ل - سلی

زهر پا آن زلف مشکین که گهی میکن نگاه
 تا ببینی از تو مسکینان بسی برخاک راه^۱
 خون آن روی جو آتش گرگنه گهرند و جسم
 من سزای آتشم چون بیشتر دادم گنجاه
 بر دو عارض چون کشید آن طرفه خطها در دو روز
 کان چنان نازک خطی نتوان کشیدن در دو ماه
 ناگرفته زلف او بوسیدنش خواهم ذقن
 تشنه‌ام من تشنه خواهم بی‌رسن رفتن بجاه
 اشک می‌آید^۲ روان زان نیزتر آه و فغان
 میرسد گوئی فلان ای دیده و دل راه راه^۳
 چون^۴ رویم از حسرت آن چشم برآ تابوت ما
 دستداران گو بپوشانید بسادام سیاه
 دوستان گویند میکن بردوش افغان کمال
 چون توان^۵ کز بهم حامد آه نتوان کرد آه

(۱) ل ه س، لن - این غزل را ندارد (۲) ده تاش - نوشتن (۳) تاش -
 می‌آرد (۴) تاش - راه خواه (۵) تاش - می (۶) تاش - در (۷) تاش -
 چون کنم

شبست خوش باد ای باد سحر گاه
 که آوردی هوای زلف آن ماه
 چه سود از ناله شبها که جانان
 ز حال دردمندان نیست آگاه
 در آن حضرت اگر چه راه آن نیست
 که باشم من ز نزدیکان درگاه
 ولی عیبی چنان نبود ز درویش
 که دارد آرزوی صحبت شاه
 من از اهل طریقت بسودم اول
 چو رفتارت بدیدم رفتم از راه
 مرا زاهد ز شبخیزان شمارد
 من و اوراد صبح استغفر الله
 تو جان خواه از کمال ای راحت جان
 که اورا در غمت اینست دلخواه

(۱) ب، عاش، س، ل، ل، ن، د - این غزل را ندارد (نقل از
 نسخه چاپ تبریز)

کحل بصر نیست جز آن خاک راه
 چمن برمه مکن ای دل سپاه^۱
 دود شنیدم سوی خوبستان رود
 یا تو رسد عساقبت ایمن دود آه
 درد تو گر جرم و گنه مینهند
 هست ز سر تا قدم من گناه
 ماه بدید آن رخ و خود را گرفت
 بس سببی خود نگرفتست ماه
 گر غم ابروی تو دیدی ز دود
 کج نینهادی مه نو هم کلاه
 وصل تو نو خواسته گفتم توان^۲
 یافت جو فوزین شرف قرب شاه
 گفت که من شاه بجانم کمال
 گر هوس مات بود شه بخواه

(۱) ل ه س - این غزل را ندارد (۲) ب ه تاج - نا (۳) تاج - موزان

گر سر طلبی بردرت^۱ آریم بدیده
 چون اشک همه جانب کوی^۲ تو دیده^۳
 بگشای با بروی سیه چشم که بینسی
 از یارب ما دود بمحراب رسیده
 زاهد چه عجب بی لبش ار کلام^۴ تو تلخست
 کامیست رعلوای صحبت نجشیده
 در صحبت صاحب نظران بسار ندارد
 صاحب هوس بار ملامت نکشیده
 دیدی رخ یوسف ز چه بر حرف زلیخا
 آنکشت نهی دم بدیم ای نست بریده
 تو گوش نهادستی و ما دیده بدیدار
 از دیده بسی فوی بود تا بشنیده
 بادیده^۵ تر^۵ سود کمال آن کف پارا
 چندانکه شدش رو بکف پای تو دیده^۶

(۱) تاش - پیش تو؛ ب - در نظر (۲) تاش - روی (۳) سر، لن -
 این غزل را ندارد (۴) تاش - زاهد عجیبی نیست اگر کلام
 (۵) تب - خود (۶) ب - سوده

گفتم شکرست آن نه دهان گفت ترا چه
 گفتم چه نمکهاست در آن گفت ترا چه
 گفتم دهن تنگ ترا در لب غاموش
 لطیفست که گفتن نتوان گفت ترا چه
 گفتم بپوشی گریب شیرین تو چسانست
 فد نیز روانست روان گفت ترا چه
 گفتم که تو جانی^۱ و بسی دوستر از جان
 هم جانی و هم شوخ جهان گفت ترا چه
 گفتم رخ تو برگ گلت آمده بیرون^۲
 حالت خوش و غط خوشتر از آن گفت ترا چه
 گفتم چه کمند افکن و دلیند فسادست
 آن کیسوی درهای کشان گفت ترا چه

گفتم ز^۵ ملاحظت همه چیزت بکمالست
 خندان عد و افسون کنان گفت ترا چه

(۱) ده ل، س - این غزل را ندارد (۲) س - و در (۳) ب - که
 بجانی ؛ لن - که ز جانی (۴) عاش، لن، تب - آمده بسر روی
 (۵) ب، تب - به

لب یسار برهم چرا زد ز^۱ بسته
 چه موجب شکستن ز^۲ مثنی^۲ شکسته
 شکر پیش آن لب دروغیست شیرین
 بچندین گره بر نی قند بسته
 بر آن آب عارض خط نازک او^۳
 غباریست برخاطر ما نشسته
 بچینم^۴ بمزگان همه خار راهش
 کز آسیب پایم^۵ نگردند خفته
 نسوم صبا^۶ باد دستش دو پاره^۷
 که زلف دو تایی تو گورد^۸ دو بسته
 نه مهریست بر بسته دل را برویست
 که چون لاله داغیست از سینه رسته

کمال از به آتش برد چون سهندت
 مگو باکس این سر مگر جسته جسته

(۱) ب - به (۲) تاش - مثنی (۳) تاش - بران عارض نازکت خط
 مشکین (۴) ب - بخصم (۵) ب، تاش - پایش (۶) ل، تاش - سحر
 (۷) تاش - دستش شکسته (۸) تاش - زلف سیاه تو گورد

ما جگر سوختگان داغ تو داریم همه
 مرهمی بخش که مجروح و فگاریم همه^۱
 ساقها گر نظری هست بمضمورانست
 بدو چشم تو که در عین خماریسم همه
 دُردِ دُردی^۲ ز خم عشق به پیمانہ برآر
 کز طرب نعره^۳ مستغانه برآریم همه
 سول مژگان و نم دیده اگر^۴ مهطلبی^۵
 هرچه زینها طلبی درنظر آریم همه
 مفلسانیم اگر دست نداریم بهیچ
 چون تو داریم یعنی همه داریم همه
 بود عهده که نگیریم دمی بیتو قرار
 همچنان^۶ بر سر عهدهیم و فراریم همه
 سرو جان خواستی ای جان گرامی ز کمال
 همه سهلت بها تا بسپاریم همه

(۱) ده ضی - این غزل را ندارد؛ لن - بهت را اینطور میاورد:

دل ما غار تو ما بر در غاریم همه

باز بگفتای در غار که یاریم همه

(۲) ب، لن - هست بمی خوارنت (۳) لن - می را (۴) ل - ناله

(۵) تب - ما (۶) ب - ما گر طلبی (۷) ب - همچون

هر تیر کز تو بردل غم برود آمده
 دل زانتظار خون خده تا دیگر آمده^۱
 از دست و^۲ ساعد تو مرا تیغ آبدار
 از آب زندگی بگلو خوشتر آمده
 حضر خطت ندیده مثال لبث در آب
 چندانکه گرد چشمه حیوان بر آمده
 برخواستت از لب و حالت قیامتسی
 اینک^۳ بلال هم بلب کویر آمده
 در جوی چشم لحظه به لحظه فزوده آب
 تا نفس عارض تو بچشم تو آمده
 شاخ گلی بگیرسه مگر آرمت بیسر
 بی آب شاخ تازه کجا در بر آمده
 تا کرده^۴ تازه دفتر غمهای دل^۵ کمال
 خونهای تازه بروی دفتر آمده

(۱) سره لن - این غزل را ندارد (۲) ل - (و) افتاده است (۳) ل -
 آنک (۴) ب - تا کرد (۵) ده ل، فاعل - خود

هر تیر که برجان ز تو^۱ از دور^۲ رسیده
 دل آمده نزدیک و برو^۳ دوخته دیده^۴
 ما روی تو دیدیم و رجان مهر بریدیم
 نظارگی یوسف اگر دست بیست بریده
 هر زاهد انگشت نمائی که بمحراب
 ابروی تو دیده^۵ سر انگشت گزیده
 من چون کشم آن زلف که صورتگر چینی
 چون حمامه بانگت تخیل نکشیده^۶
 گر در ذهن او جو نبات آن خط مشکین^۷
 از غایت تنگت ز لبهاش دمیده
 گفتار لطف تو کمال آب حیات است
 در ظلمت خط^۸ زنده دلانش طلبیده

مد دفتر شعر از^۹ حسن و عسرو لاجین
 وز گفته شهرین تو یک بیت جریده^{۱۰}

(۱) ل، لن - ز من (۲) لن - یار (۳) ل - بدو (۴) د - این غزل را
 ندارد (۵) س - ترا دید (۶) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۷) ل، عا -
 تب - شهرین (۸) ل - شب (۹) ل - (از) ندارد (۱۰) ب - این
 بیت را ندارد

از در خویش مرا بو در غیوی بیبری^۱
 باز گوئی بدر غیو چرا میگذری^۲
 از تو هم پیش تو هم بود تو داد مرا
 فتنه گر هم تو و گوئی که چرا فتنه گری
 گر چه^۳ در بتکده^۴ رفتم ز در کعبه روست^۵
 هم در تست در بتکده چون در^۶ نگری^۷
 کعبه و دیر توئی دیر کجا کعبه کجاست^۸
 نیست غیر از تو کسی غیر کرا میسوی
 کعبه گو شد ز تو پر بتکده هم خالی نیست
 کشتی نیست ترا کز همه بسهار نوی
 جویمت که بدر کعبه گهی بر در دیر
 چون گدای تو شدم از تو شد این در بدری

رفت آوازه که اسال بحج رفت کمال
 بس^۹ مبارک سفری چون تو باو هم سفری

(۱) ب - چه بوی (۲) ل ه ص - این غزل را ندارد (۳) ده تاس -
 (چه) ندارد (۴) تاس - میکده (۵) تاس - کعبه چه شد (۶) تاس -
 میکده گر در (۷) د - درگذری؛ ب - بیت پس از بیت يك جای
 دارد (۸) تاس، ده ل - دیر کجا غیر کجا؛ ب - کعبه کجا
 دیر کجا (۹) لن - خوش

آشوب جانسی شوخ جهانی
 بی اعتقادی نا مهربانی^۱
 از پیش خویشم تا چند رانی
 زهر فراقم تا کسی چنانسی^۲
 من مهر و دزم آری من اینم
 تو کینه و دزی آری تو آنی
 گاهم نوازی گاهم گدازی
 گاهی چنینی گاهی چنانسی^۳
 بی جرم کشتن^۴ مردم یکی را^۵
 نتوان ولیکن تو میتوانی
 زینسان که داری از خویش دوم
 گر میوم از غم عالم ندانی
 گفتم نفارت سازم^۶ در اشک
 گفتا چه گویم در میچکانی
 با تو چه ماند خضر و سبحا
 عمری تو هرگز باکس نمائی
 گر از کمال ای مونس^۷ ملولی
 رفتم ز پیشت^۸ بر دم گرانی

- (۱) د، م، ل، ن - این غزل را ندارد (۲) تاش - این بیت را ندارد؛
 ب - بیت ۲ و ۳ را ندارد (۳) ل - جوشی (۴) ل - این بیت را
 ندارد (۵) ل - مردم کشتن (۶) ب - از تو صبوری کردن نگار را
 (۷) ب، ل - از غم از من (۸) تاش - دارم (۹) تاش - مه - وهی
 (۱۰) تاش - ز کویت

اگر در کشتنم تأخیر کردی
 نبود از مرحمت تقصیر کردی^۱
 رها کردی جو من دیوانسای را
 گرفتی زلف را زنجیر کردی^۲
 زدل خونها چکید آن دم که بر ما
 بلعد جان مژه^۳ چون تیر کردی^۴
 چه شوخی ای پسر کز عهد طفلی
 بخونم مهل پیش از شیر کردی
 رفها مینمایشی آدمی شکل
 تو آن هیئات^۵ چرا تغییر کردی
 نکردی سجده زاهد بر آن روی
 به^۶ بیدینی مرا تکفیر کردی

کمال احوال درد خویش با بار
 جو گفتی نیکاً بد تقویر کردی

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) س - بیت ۲ و ۶ را ندارد (۳) ل -
 تاش، س - گذر (۴) ب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۵) ب - ز
 سگ شکلی، س - تو هیئت را چرا (۶) تاش - ز (۷) ب، ل، س -
 (و) میافزاید

آن شوخ دی براهی میرفت همچو شاهسی
 در پیش و پس رجانها با او روان سهای^۱
 میداد داد خوبی میکرد نهـز بیداد^۲
 از هر طرف برآمد فریاد داد خواهسی
 و^۳ لاله داغ بر دل تا گل فتاده در گل
 این زد بجامه چاکي وان برزمین کلاهی
 میکرد باز گیسو میشد از آن مشوش
 میکرد باره^۴ گوشسی درحال مسا نگاهسی
 این سوز سینه تاکی آه از دلی که از وی
 کاریم برنهاد جز ناله و آهی
 داری از آن دو ساعد پرسیم آستینها
 از دلبران که دارد زین دست^۵ دستگاهی
 در دعوی که پیکان گوئیم حق سینه است^۶
 از تیر تو ندارد دل راستر گواهی
 از بس که کشت چشمت مردم^۸ بمانم ما
 پوشیده هر یکی^۹ بین در خانها سهای

گوید کمال فر فر^{۱۰} صد شعر تر بهک شب
 لیکن بوصف رویت هر یک غزل بمانی

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) ب، لن - بیداد نهز میکرد
 (۳) ب، تب - هم (۴) ب، لن، تب - هم (۵) ب، لن - یار (۶) قاش،
 لن - زینگونه، تب - زین دست و (۷) ب - گویند حق شناست
 (۸) لن - گریبان (۹) ب - هر کسی (۱۰) ب، تب - فی الفور

ای آیت حسن از رخ خوب تو مثالی
 وز رنگ رخت دفتر گل نقش خیالی^۱
 خوبان جهان حسن دل افروز و ملاحی
 دارند ولیکن نه چنین حسن و جمالی
 عودیت دل سوخته بر یاد وصالی
 کز آتش هجران تو این نیست ملالی
 با آنکه بود آتش لعل تو چگره‌سوز
 هرگز نبود خوشتر ازو آب زلالی
 عمریت که برباد هوا میگذرانویم
 زیرا که نباشد ز تو امید وصالی

باری به کمال از سر رحمت نظری کن
 امروز که حسن تو گرفتت جمالی

(۱) ب، فاش، س، ل، ل، ن، د - این غزل را ندارد [نقل از نسخه
 چاپ تبریز بمانند نسخه جعفر سلطان قراشی (ج-س)]

این^۱ چه لبهاست وین^۲ چه شهرینی
 وان چه گفتار و آن شکر چینسی
 صورت جان در آب عارض بیسن
 با چنان رخ رواست خود بینی
 گرمنت پیش خویش بنشانم
 تو نه آن آتشی که بنشینسی
 سوز جانم که کشته آنم
 ریز خونم که تشنه اینی
 زاهدا مسم از لبش من و تو
 بیخبر از شراب رنگینسی
 در نگردد بهیچ تو آتشی
 دامن از آه ما چه در چینسی
 چون فتادی بزلف یار کمال
 بینی افتادگی و مسکینی

(۱) ل - آن (۲) ده س - این (۳) تاش - درافتی

ای رخط تو زنگ برآئینک شاهسی
 تو شاهی و پیش تو بتان جمله سپاهی
 آن لب نه زلالست^۱ که غمیرست بهشتی
 آن نیکه نه خالست که سریت آلهسی
 رویت بنفلامی دلم خط بسدر آورد
 میداد برآن خط دل من نیز گواهی
 تو جان طلبی از من و من بوس چه پرسی
 هر دم که چه خواهی تو زما هر چه تو خواهی
 خون همه بپراه^۲ بریزی و جو بینیم^۳
 يك روز براهت همه گوئیم^۴ برای
 ای رفته بفکر ذقش زلف بسطت آر
 تدبیر رسن کن که فرودفتند بجاهی

ذقش دهن تنگ تو در چشم کمالست
 چون چشمه حیوان شده پنهان بسپاهی

(۱) کاش - لالیت (۲) ب، ده، تابش، تب - بی جرم (۳) ب -
 گویند؛ تب - گهریم

ای درد درون جان چه باشی
 ای سوز درون نهان چه باشی
 ای خون دل از زمین چه جوئی
 ای ناله برآسمان چه باشی
 ای اشک روان برون شو از چشم
 در خانه مردمان چه باشی
 ای بی تو تنم تنی زجان دور
 دور از من ناتوان چه باشی
 ای ساکن کوی ما هرویایان
 در منزل نا^۲ امان چه باشی
 ای آنکه زهوش را ندیسم دی
 امروز دگر بران چه باشی

ای شوخ کمال سوخت بیسو
 زهن سوخته برکران چه باشی

(۱) ب، ل، ه، س - امین غزل را ندارد (۲) تب - ای بی رخ تو تنم
 زجان (۳) فاش - با

ای دل این بیچارگی و مستمندی تا بکی
 چون نداری روی درمان درد مندی تا بکی^۱
 بر دل پر خون من بگریست امشب چشم جام^۲
 شمع مجلس را بگو کاین هرزه^۳ آخندی تا بکی
 از هوا داران ما و نوجو مستغنی است یار
 ای رفیق این چاهلوسی و لوندی تا بکی
 پیش قد یار^۴ ای سرو سهی شرمی بسدار
 در چمن با پای جو بین سر بلندی تا بکی
 بانو خود را کرد مانند گل از باد هوا
 گفت در رویش صبا کاین خود پسندی تا بکی
 غمزه^۵ جادویت^۵ از ما چند پوشاند نظر
 عالمی کردی سفر چشم بندی تا بکی
 گوئیم^۶ مردم که بیرون شو کمال از شهر ما^۶
 این سمرقندی گریهای خجندی تا بکی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - جان (۳) ب، د، تب - ایسن
 خیره، لن - بگو در روش (۴) تاش - یارم (۵) ب - جادوت (۶) د -
 گویدم (۷) د، تب - ز شهر ما کمال

ای دهان تو قند و لب همه می
 قند پیش لب تو لبس بشی
 ناله من ز دوری لب تست
 پیشکر دور نیست ناله نی
 تیر از آن قد نهاده سرا بگریز
 تو کمان را چه میکنی در بی
 راز ما فاش کرد خون سرهک
 چند ریزیم خاک بر سر وی
 سوختی جان ما بغمزه و زلف
 ناز تا چند و سرکشی تاکی
 آفتاب از جمال تو غجلست
 که ز رخسارها چکاند خوی

زندگی یافت از لب تو کمال
 و من الماء کل شیء حی

(۱) نای - کمانت (۲) نای - رو (۳) ب - گر

ای رخت^۱ آیت حسن و بهنت لطف خدای
 بحدیثی بگشای آن لب و لطفی بنمای^۲
 خانه تست دل و دیده زیاران سرشک
 اگر این^۳ خانه چکد آب در آن خانه درآی
 عد ز نظاره گیان خانه همایه خراب
 مه من باتو که فرمود که بریام برآی
 زاهد شهر بکشکبست ز چوبیسی کمتر
 که^۴ جو نعلین نمالید^۵ بروی آن کف پای^۶
 گفته بودی که شبی باده خوم با تو بها^۸
 همچو پیمان من و وعده خود^۹ دیر مهی^{۱۰}
 روز باران سرشکم مرو از خانه پباغ
 که رود پای تو چون سرو فرو در گل و لای
 بوستانیت سرای از گل آن روی کمال
 برآی آمدی ای بلبل خوشگو برآی

- (۱) ب - لبیت (۲) ص - این غزل را ندارد (۳) ب، تب - گر ازین
 (۴) ب - گر (۵) ب - بمالید (۶) ل - برو (۷) لن - بیت ۴ و ۷ را
 ندارد (۸) فاش، لن - که خوم با تو شبی باده بها؛ ب - بها
 (۹) ب، ل، فاش، تب - پیمان خود و تو به من (۱۰) ب، تب -
 هیچ مهی؛ فاش - بهی مهی

ای صبا برخاک کوی یار ما خوش میروی
 شب سراندازان بر آن زلف دوتا خوش میروی^۲
 میروی و باز میگوئی بزلفش حال ما
 گرچه میگوئی پریشان ای صبا خوش میروی
 واعظا تحسین خود تاکی که خوشها میروم
 گر بزودی میروی از پیش ما خوش میروی
 ناوکش چون میرود در سینه میگوید دلسم
 گر از آن مزگانی ای تیر بلا خوش میروی
 میروی در جان همه وقتی و میآید^۳ خوشم
 زانکه تو آب حیاتی دایما خوش میروی^۴
 گر قبا پوشی جو غنچه در کله هم لاله وار
 باکله خوش میبرآئی در قبا خوش میروی

گر رود مطرب ببزمی خواند ابیات کمال
 هرکرا جانیهست گوید مطربا خوش میروی

(۱) ب - بر؛ تب - دران (۲) د - این غزل را ندارد (۳) ب - در
 جان و میآید همه وقتی (۴) س - این بیت را ندارد

ای صبا تاکی بزلف یار بازی میکنی
 سر دمی بریاد چون بسیار بازی میکنی^۱
 از هوا گر برزمین افقی جو زلف او رواست
 بر رسنها چون شبان تار بازی میکنی
 بالب او عشق میبازی دلا هونت حلال
 چون جان خویش دیگر بار بازی میکنی
 مرهم ریشت هم گفتم ندانم میدهی
 یا ز شوخی با من افکار بازی میکنی
 در دبیرستان بدین شوخی و طفلی لوح مهر
 چون بیاموزی که در تکرار بازی میکنی
 در گلستان آی و عکس زلف و رخ بنگر در آب^۲
 گر شب مهتاب در گلزار بازی میکنی

برگ ریزان بهار زندگی آمد کمال
 چند باخوبان گلرخسار بازی میکنی

(۱) سره لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - باز (۳) ل - روی خود
 (۴) تاش - عکس روی خود در آب بین

ای گل روی ترا چون من بهر سو بلبلسی -
 از تو دارد این مثل شهرت که شهری و گلی
 میکنند در دور حسنت دل همه^۱ وقتی خروش
 وقت گل هرگز نباشد بلبلی بسی غلفلی
 زلف بر رخ به نشویش است زآه سرد مسا
 همچو بربرک گل از باد سحرگه سنبللی
 فتنها دارند در سر عنبرین مویان شوخ
 زانکه در زیر کله دارند هر یک کاکلی
 مطربا فرمان من بشنو روان گو^۲ یک دو صوت^۳
 چون زحلق شیشه از هرسو برآند قلقللی
 گو کله برآسمان افکن زشادی لاله وار
 هر که میگردد بیاد^۴ گلرخ جام ملی^۵

جز سر کویس اقامت را نمیشایسد کمال
 زانکه عالم برسر آبت نا محکم پلسی

(۱) س - بهر؛ ب - زهر؛ ۲) عاش؛ س - کن؛ ۳) ل - قول؛ ب -
 س - من بر یک دو صوفی کن روان؛ ۴) عاش - بجای ۵) عاش -
 بهت پس از بهت یک جای دارد

ای ولولسه عشق تو برا هر سر کوی^۱
 رندان سر کوی تو مست از تو ببوئی^۲
 پیش تو بسر آیم وزان لب طلبم جام^۳
 از خاکم اگر نیز بسازند سبوئی^۴
 دل درخم جوگان سر زلف تو گوئیست
 هر دل که جزاین گفت^۵ بود بیده گوئی
 با روی تو از یاد بهشتم هوس حور
 جایی که تو باشی که کند یاد چو اوئی
 تن رست ز تبهای غم از وصل میانت
 مد شکر کزین عارضه جنتیم^۶ بموئی
 گر شهنه بجوید ز تو دزد^۷ دل مسارا
 ابروی تو سوئی جهد و چشم تو سوئی
 امروز کمال از رخ او چشم بر افروز
 کز طالع خود یافته‌ای روز نکوئی

(۱) فاش، تب - در (۲) س - این غزل را ندارد (۳) فاش - جان
 (۴) لن - که بر این نیست؛ ب - گوی (۵) فاش - رستم (۶) فاش
 تب - درد

با تو مه را نمهرند دعوی
 شاهدند آن دو رخ برهن^۱ معنی
 گر بدیدی ز دور سرو تو خود^۲
 نتشتی بسایه^۳ طوبی
 مانده بر میم آن دهان حیران^۴
 چنم نظارگی جو دیده^۵ هستی^۶
 گفتن در جواب کشتن ما
 نی نوشتی بفرزه گفت که نی
 نیست عاشق کسی روا چه کنم
 چنم معشوق میدهد فتوی
 خون مجنون سوخته است^۷ آن زلف
 که در آمد بگردن لولی

آه از آن دانهای حال کمال
 که زد آتش بخر من فتوی^۸

(۱) تاش، تب - بدین (۲) تاش، ل - قد تو خود از دور (۳) س -
 بهت ۳ و ۴ را ندارد؛ ب - بدین دعوی منظور "ه" است
 (۴) ب - می؛ تاش - هان (۵) ب، تاش، د - بسوختست (۶) د، ل،
 تب - هستی؛ تاش - دعوی

باز بنواز کش مرا^۱ چیت که ناز میکنی
 ناز نمیکنم دگر گوئی و بساز میکنی^۲
 من جو شهید^۳ عشقم و بر در تو بهشتیم
 بر رخ من در بهشت^۴ از چه فراز میکنی
 از دهننت جو مهرود پیش تو لب حکایتی
 جان مرا در آن سخن محرم راز میکنی^۵
 از تو چگونه جان برم چون تو بمرغ آن حم
 حمله^۶ باز میدنی چشم جو بساز میکنی^۶
 چشم بعارضش دلا چیت^۷ ز زلف او گلش
 وقت چنین لطف و تو قصه دراز میکنی
 بارخ دوست زاهدان رو جو بقبله شد ترا
 عرض نیاز کن چرا عرض نماز میکنی
 زایر کعبه را بگو حلقه بگوش این دم
 گوش که میکند که تو وصف^۸ حجاز میکنی

باش کمال تا ابد خاک یک آستان و بس
 بندگی شهی گزین گو جو ایساز میکنی

(۱) تاش - باز بغمزه ام بکش؛ لن - باز بشیوه ام بکش (۲) ب، تب -
 گر ندھی مراد من رخ ز چه باز میکنی؛ لن - صید تو باز مسرغ
 جان چشم جو باز میکنی (۳) ب، تب - لقیل (۴) ب، تب - در
 برج بهشتیان (۵) ب - این بیت را ندارد (۶) ل، تاش - این
 بیت را ندارد (۷) ل، تاش - چند (۸) ب، تب - ذکر

باز بگشتی بر آن زلف^۱ ای نسیم مشکبوی
 در شب تاریک چون رفتی بر آن راه^۲ جو موی
 گفتمش بر لوح رخسار تو بی‌معنیست خط
 گفت خط خالی ز معنی نیست بی معنی مگوی
 گر چه رفت آن عارض چون آب باز از^۳ جوی چشم
 چشم آن دارم که آب رفته باز آید بجوی
 گو مشو شبم عذار لاله و رخسار گل
 تا بنویسم کمتر فروشد حسن هر ناشسته روی^۴
 گر بجوشی در ذکات حسن مسکینتر کسی
 چون دل من از همه مسکینتر است اودا بجوی
 من بیبازی زلف او بشکستم و زلفش دلسم
 بشکند آری بیبازی اینچنین چوگان و گوی

خون ما آن غمزه میریزد نه زلف و رخ کمال
 ماشقانرا ناز و شیوه میکشد نه رنگ روی^۴

(۱) تاش - ازان زلفه تب - بران در (۲) لن - دو راز (۳) د -
 این بیت را ندارد (۴) ب - رنگ و بوی

باز خود را جو گل تازہ بر آراستہای
 باغ رخسار بگلہای تر آراستہای^۱
 خلق بر یکدگر افتادہ ز نظارہ^۲ تو
 کہ تو رخ خوبتر از یکدگر آراستہای
 ابروی شوخ کہ با ماہ نوش سر پیر است^۳
 سر زلف سید سر سر آراستہای^۴
 شوخی و فتنہ گر و سنگدل و عہد شکن
 چشم بد دور بچندین ہنر آراستہای
 با وجود لب تو نیست بسالی محتاج
 مجلس ما کہ بنقل و شکر آراستہای
 هست مہمان تو آن مہ مگر ای دل کہ زاشک
 خانہ دیدہ بلعل و گہر آراستہای
 روی آراستہ بنمای خصوصاً بکمال
 کہ تو خلص از ہی اہل نظر آراستہای

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب - سر بستہ (۳) س - لن - ایمن
 بہت را ندارد

بازم از طلعت خود دیده منور کردی
 مجلس من بسر زلف معطر کردی
 بر سر کشته هجران گذری از سر مهر
 خیر مقدم قدم^۱ آوردی و در خود کردی^۲
 مه مقابل نبود با تو مگر دیدی^۳ روی
 که بر آئینه رخ خویش برآبر کردی
 ملك دلها غم روی تو^۴ بتاراج سپرد
 تا برو مملکت حسن مقسود کردی
 گرچه کردی به تنم نسبت آن موی میان
 بنگرش گز غم این ننگ^۵ چه لاغر کردی
 داد خواهان بسر آن خاک قدم کردم گفت
 داد خود یافتی این^۶ خاک چو بر سر کردی^۷

یاد میداد که آزار دل ریش کمال
 گفته بودی نکتم دیگر و دیگر کردی

(۱) ب - تب - خبر (۲) س - این بیت را ندارد (۳) ب - سب -
 دیدن (۴) ب - غم آن روی (۵) ل - تاش - غصه (۶) د - تاش - س
 تب - آن (۷) ب - این بیت را ندارد

با مسکنت و عجز و ضعیفی و فقیری
 دارم هوس لطف تو وای ار نپذیری
 بامن نظری کن ز سر لطف و بزرگی
 هر چند که در چشم نیایم ز حلّی
 کامی ز لب لعل تو شاید که برآید
 بامن جو میان خود اگر تنگ نگیری
 سلطانی من چیست گدائی ز تو کردن
 آزادی من چیست بدام تو عبوری
 گفتمی که به پیری طرف عشق رهاکن
 چون عشق درآمد چه جوانی و چه پیری
 احوال درون دل و بیرون خرابم
 محتاج خبر نیست که بر جمله خبری
 بازنده دلی گفت کمال از مرحالت
 حالت به از آن نیست که در عشق بمیری

(۱) ب، ده ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) تب - دهان

با من این بودت ز اول شرط یاری
 کاخر الامم بوسادی هم^۱ نیاری^۲
 بسکه با شوریدگان چون زلف مشکین
 عهد بستنی و شکست از بیقراری
 با رقیبان گرانجان پیش منشیمن
 تو لطیفی^۳ طاقت ایشان نـسـداری^۴
 مهوری تنها براه و من جو سایه
 در^۵ بیت^۶ افتان و خیزان از نزاری
 بعد ازینت با خدا خواهم سپردن
 زانک رسم عاشق آمد جانسپاری
 با سگت^۷ گفتم جو آیم شب برآن در
 منعی باشد ز تو کان در گذاری
 بانگ زد بر^۸ من بچنگ و گفت تاکی
 هرشب اینجا آشی و در سر آری
 دوش دیدم بر سر کوی تو دل را
 گفتم ای مسکین تو باری در چه کاری
 گفت من پیش از کمال اینجا رسیدم
 تا کنیم از یکدیگر فریاد و زاری

(۱) فاش - بخاطر در (۲) ب، ه، س - این غزل را ندارد (۳) ل، ل - لن -
 تو ملولی (۴) فاش - این بیت را ندارد (۵) فاش - از (۶) ل - لن -
 در رخت (۷) د - با سگت (۸) فاش - از تو بود (۹) فاش - با

بچشم و جان چو^۱ چراغی که در میان رجا^۲جی
 ز عشق آب حیاتی ز عقل ملح اجاجی^۳
 درین مرقع اگر چون کلاه صاحب ترکی
 ز^۴ قالب ارچه شوی^۵ دور برسر همه تاجی
 اگر بشیوه^۶ منصور دم زنی^۷ ز انا الحسب
 یلین شود دم آخر که چند مرده حلاجی
 بعلم^۸ و عقل فروماندی از همه عجبت این
 که فیل داری و اسب و پیاده چون شه عاجی
 مگر دماغ تو صوفی ببانگ چنگ شود سر
 که از قبح نکشیدی^۹ عظیم خنک مسزاجی
 درون دل بفروزان ای^{۱۰} خیال دوست که مارا
 درین سراج^{۱۱}ه تیره تو^{۱۲} نور بخش سراجی^{۱۳}

هزار درد اگر^{۱۴} هست ازو کمال مخود غم
 چو درد دوست بود قابل هزار علاجی

(۱) ب، د، ق، ب - نو (۲) س - این غزل را ندارد (۳) تاش - جو
 (۴) ب، ق، ب - ار بشوی (۵) د، ل - اگر چه شیوه منصور دم زند
 (۶) ب، ل، ن - ز غلم (۷) ل، ل، ن - نکشیدن (۸) تاش - آن (۹) ل -
 جو (۱۰) ب - این بیت را ندارد (۱۱) ل، تاش - دردت اگر

بر سر راه طلب یافت گدائسی گهری
 یعنی از اهل دلی بیسو یاشی نظری^۱
 دی رسید از حرم وصل خطابیم بگوش
 حلقه^۲ گر بزنی برو گشایند^۳ دری
 دل که بروی گذری میکند اندیشه^۴ غیر^۵
 نه دلست آن بحقیقت که بود رهگذری
 دیده و دل دو حریمند که در هر دو حریم
 جز خیال رخ او بار نیابد^۶ دگری^۷
 بی عنایت بسوی دوست قدم تا ننهی
 که بجاشی نرسی جز بچنهن رهابری
 یارب آن جان که جهان گشده^۸ اوست کجاست
 که ازو نی^۹ خبری یافت کسی نی^{۱۰} اثری

باخبر نیست ازو هیچکس الا چو کمال
 بیخودی دل شده ای از دو جهان بیخبری

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) فاش - حلقه ای کوب که بر تسو
 بگشایند (۳) ب ، لن - غم (۴) ده تب ، ب - باز نیاید (۵) ده ل ،
 فاش ، لن - بیت پسر از بیت ۲ جای دارد (۶) ل - نه

بر گل بیای سوو چو رفتار میکنی
 از لطف پای نازکت افکار میکنی
 گر حال دل زغمزه^۱ بپرسی چه گویمت
 خوش میکنی که پرسش بیمار میکنی
 پندی بده بزلف که خونهای بیدلان
 چندین چرا بگردن خود بار میکنی
 با غمزه هم بگوی که در پیش مردم^۲
 خواهم زدن که شوخی بسیار میکنی
 گفتی جمال خویش نمایم بعاشقان^۳
 این خود کرامتی است که اظهار میکنی
 ای طوطی این حدیث شکر بار از آن تست^۴
 یا گفته منست که تکرار میکنی

سعدی اگر چو طوطی گویا بود کمال
 طوطی خموش به چو تو گفتار میکنی^۵

(۱) تاش - ز چشم (۲) د - مردمان (۳) د، س، ب - بعارفان
 (۴) ب - لبست (۵) مصراع از سعدی است

بر من بیدل اگر جود و ستم فرمودی
 لطف بسیار نمودی و کرم فرمودی
 تا صاحب نظری از همه باشم افزون
 سرمه^۱ چشم من از خاک قدم^۱ فرمودی
 گفته^۲ پیش رقیبان دهمت صد دشنام
 باز مرموم دعاگو ریشه کم فرمودی
 ناممشان پیش خودم خوان که زود آمده‌ام^۳
 چون دویدن بسم همچو قلم فرمودی^۴
 قسمت من ز سر خوان کرم غصه و غم
 گفته بودی که نفرمایم^۴ و هم فرمودی
 دگر از خون دل ریش شرابم فرمای
 چون کباب از جگر سوختمام فرمودی
 راندم از در و خون شد دل مسکین کمال
 ارچه آزدن آهوی حرم فرمودی

(۱) تاش - دوت (۲) تاش، س - گفتیم (۳) تاش - بهت پس از بهت
 (۴) جای دارد (۴) س - بفرمایم

برویت بنگم ناگه نرنجی
 بسویت بگدرم ناگه نرنجی^۱
 ز وطم^۲ حاصلی چون^۳ نهست باری
 غم هجرت خودم ناگه نرنجی
 جهانت بنده شد من نیز خود را
 ازینها بشوم ناگه نرنجی
 نو^۴ هرجا تیغ برگیری^۵ من آنجا
 سوی^۶ پیش آدم ناگه نرنجی
 بهر راهی که بخوامی من آن راه
 بدیده بشوم ناگه نرنجی
 بدین^۸ نازک دلی جانی بوداری
 تمنایت^۹ بشوم ناگه نرنجی

کمال ار بگذرد بر آستانت
 که من خاک دم ناگه نرنجی

(۱) ده س - این غزل را ندارد (۲) ل - وصلت (۳) ب، ل، تب - ز
 وطم قوت جان چون (۴) تاش - ز (۵) ب، تب - بر کردی، تاش -
 بوداری (۶) ل، تاش - سپرد (۷) تاش - جان (۸) ل، تاش - بدان
 (۹) ل، تاش - به بستانت

برین^۱ پستی گر آن مهرا نیابی
 بیلا هم شوی آنجسا نیابی^۲
 طنابت کی کشد زین^۳ سو بیلا
 سر رفته از آنجا تا نیابی
 تو هیچی با وجود او وزین هیچ
 نیابی هیچ تا اودا نیابی
 شوی کم زبر پنهانخانه خاک
 گر آن معنوی را پیدا^۴ نیابی
 بدونان کم نشین کز صحبت دون
 ملام قوب او ادنی^۵ نیابی
 همی جوی از کمال امروز و میرس
 که توهم جوئیش فردا نیابی
 بترکستان بیا این^۶ خاک در یاب
 اگر در روم مولانا نیابی^۷

(۱) ب - بدین (۲) س - لن - این غزل را ندارد (۳) ب - زان
 (۴) ب - پیدا را (۵) ب - انی (۶) ب - فاش - آن (۷) د - این
 بیت را ندارد

بکسوی عشق باشی شیر مردی
 اگر بسا شد برویت گرد دودی^۱
 بروی مرد باشد گرد این درد
 نخواندی این مثل گردی و مردی
 خیالت گر نبودی مونس جان
 دل بیکس تن تنها چه کردی^۲
 غذای عاشق مفلح غم آمد
 اگر غم نیستی مکن چه خودی^۳
 دورنگی نیست مارا با تو آلا
 همین بخت سیاه و روی زردی
 درخت گل ندارد تـاب سرما
 نیام زد بر آن در آه^۴ سردی

کمال آنها که فکر بکر دارند
 فزون از صد غزل خوانند فردی

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب - تاش - - بیت پس از بیت یک
 جای دارد (۳) ب - عاشق چه کردی، س - این بیت را ندارد
 (۴) س - بر او

بمجلسی که بمستان ز لب شراب دهی
 دلم ز رشك بسوزی مرا کباب دهی^۱
 سوال بوس چه سود از توأم که^۲ معلومت
 مرا ز جنبش آن لب که نی جواب^۳ دهی
 شب فرای درآن آستان دو چنم مرا
 چه جای خواب اگر نیز جای خواب دهی
 بصرت قدش از گریه ام چمن شد غرق
 تو سرو را دگر ای باغبان چه آب دهی^۴
 کنده دلم جو کیوتر فغان ز^۵ سختی دام
 جو باز طره^۶ مشکین ز^۷ ناز تاب دهی
 بچشم و غمزه مفرما که مست را بزنید^۸
 بیک دو مست چه نسبت که احتساب دهی

کمال شهنه^۹ عشق از دل تو^۹ دانش خواست
 چگونه باج نفس از دل^{۱۰} خراب دهی

-
- (۱) د - این غزل را ندارد (۲) تاش - جو (۳) ب - که بسی شراب
 (۴) ب - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۵) ب، تاش، تب - کنسد
 (۶) ب، ل - به (۷) ب، س، تاش - به (۸) س، تب - بزنند
 (۹) تاش - عشق تو از تو (۱۰) تاش، ل - چگونه تاج نفیس از ده

بیساران کهن یاری نکردی
 جفا کردی و فساداری نکردی^۱
 خودم گفتمی غم تو تو بزی شاد
 مرا غم گشت و غمخواری نکردی
 دلم پیوسته میداری بر آتش
 بمن زمین بیش دلداری نکردی
 دلا از ناله بلبل وصل گل یافت
 چرا زاری بدین زاری نکردی
 بچشم^۲ گوچه ماند از ظلم و خونریزی^۳
 که زیر طاق زنگاری نکردی
 کسی در حال صحت خون کند کم^۴
 تو خود در عین بیماری نکردی
 کمال آن چشم شوخ از خود میازار
 جو هرگز مردم آزاری نکردی

(۱) ده تاش، سه ل - این غزل را ندارد (۲) لن - بچشمش (۳) ب
 تب - ظلم و خواری (۴) تب - کم کند خون

تا خلوت دل خالی از اغیار نیابسی
 بام و در آن خانه پر از یار نیابی^۱
 آنجا که شد او یافته خودرا نتوان یافت
 عم نیست که سرپایی و دستار نیابسی
 بیدار شو آنکه طلب آن روی که هرگز
 در خواب چنین دولت بیدار نیسایی
 گر از تو بزخمی بخرد جان و سر آن تیغ
 بستان که چنین تیزاً خریدار نیابی
 چندانکه زدل نگذری از هرچه مرادست
 راه گذری بر در دلدار نیایی
 دعوی^۲ انا الحق سخن نیک^۳ بلند است
 معنی چنین جز بر دار نیابسی

ز نهار کمال از سر مستی مرو آنجا
 ترسم که روی بی ادب و بار نیابی

(۱) تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب، د، ل - چنان نیز
 (۳) ب، د، تب - اسرار (۴) ب، تب - سخت

تا کی ای مونس دلم بیهوجی غمگین کنی^۲
 گریه‌های تلخ من^۱ بهی و لب شهرین کنی^۲
 چون^۳ هلاک جان خود خواهم بزاری و دعا
 ناهنیده آری^۴ و در زیر لب آمین کنی
 گفته‌ای جانت بکام دل رسانم یا پاسب
 آن نخواهی کرد هرگز دانم^۵ اما این کنی
 از گل روی توام رنگی جز این حاصل نشد
 کز سربک^۶ از غوانی چه‌ام رنگین کنی^۶
 بر بنجاج سلطنت دیگر^۲ فرد نساید مرا
 گر همه عمر العفانی با من مسکین کنی
 ای دل اول آستین از^۸ عقل و دست از جان نشان
 گرز خامی پنجه با آن ساعد سهمین کنی

جنت الفردوس بنمایند در خوابت کمال
 گر شبی خاک در آن ماهرو بالهن کنی

(۱) ل - گریه تلخ مرا (۲) تاش، س - این غزل را ندارد (۳) ل -
 من (۴) ب، ل - زارعی و (۵) ب، ل - من میدانم (۶) ب - این
 بیت را ندارد (۷) ل - هرگز (۸) ب، تب - بر

تب چرا درد سر آورد بنازك بدنسی
 که جو گل تاب نیاورد بجز پیرهنی^۱
 بر تن نازك او همچو عروق لوزانست
 هر کجا هست تر و تازه گلی^۲ در چمنی^۳
 شکرش دارد و بادام زبسان پنداری
 چشم نگشاید از آن روی و نگوید سخنی
 دیدن نبض اشارت بسیجا کردند^۴
 گفت حیفت چنان نیست بدست جو منی
 از پی رگ زدن ار کار بفساد افتد
 نیست استاد تر از غمزه او نهش زنی
 بقدای تن رنجور تو و جان تو بساد
 هر کرا هست در ایام توجانی و تنی
 صحت جان و تنت چون بدعا خواست کمال
 بود آمین بزبان^۵ آمده در هر بهنسی

(۱) تاش، سر، لن - این غزل را ندارد (۲) ل - هست گلی تازه و
 تر (۳) ب - گلی و سمنی (۴) ل - بطیبی ملکی خواست که نبض
 گوید (۵) ب، د، تب - ز زبان

ترا چگونه توان گفت یوسف فانی
 فانی حسن تو او گفت او بود فانی^۱
 حدیث یوسف مصری که احسن القصص است
 کسی بسوز نخواند چو پیر کنعانی
 دلا حکایت حسینی کن و شنو یحسین
 گذار قصه^۲ یوسف چه قصه میخوانی^۲
 شنید^۳ نقش رخس^۴ نقشبند و^۵ دفتر شست
 چو بشنوی توهم ای گل وردی بگردانی
 بدانکه از کف پا^۶ دادیم دو بوس مرنج
 بگر بوس خود اکنون اگر پشیمانی
 درت زمالش رخسار هاست مالا مال
 دگر بهای تو خواهیم سود پیشانی^۷
 حقوق بندگم گفته^۸ شهان دانند
 هنوز قیمت و مقدار خود نمیدانی
 رقیب گفت تو دانی کمال قیمت من
 بگفتم ای دل سخت بغمه ارزانی
 ترا بساحل دریا^۹ بعد دم بخزند
 برای^۹ لنگر کشتی که بس گران جانی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - بیت پس از بیت ۸ جای دارد
 (۳) د - چو دید (۴) لن - رخت (۵) ب - (و) ندارد (۶) ب - از لب
 خود (۷) ده ل - فاش - این بیت را ندارد (۸) ده فاش - تب -
 عمان (۹) فاش - ز بهر

ترا دیده هر بار دیدی چه بودی
 که هر بار دولت مرا رخ نمودی^۱
 چه بودی گر آن لب نمک میفشاندی
 وزان سوز ریش دل ما فزودی^۲
 نسیم توأم - گفت عود ارنه خامست
 چرا خوبستن را چنین میستودی
 چه رمزت گفتن عدم آن دهانرا
 که چون او ندیدیم عدیم^۳ الوجودی
 شب از دور مرا دوتا گشته دیدم
 مگر خواست کردن برویت سجودی
 رفیب سگت بانگ برمن نمیزد
 اگر آه شبهای من میشنودی

کمال از تو جز آه دل بر نیامد^۴
 چه خواهد برآمد رخس غیر دودی

(۱) فاشه س - این غزل را ندارد (۲) د - کزان (۳) ب - ایسن
 بیت را ندارد (۴) ده ل، تب - عزیز (۵) د - نیاید

توك من "مه" بود بترکی؛ "آی"
 خوش بود پكشبی به پیش من آی^۱
 دیده مه که چون رود بربسام
 تو مهی هم بیام دیده برای
 خانه بنده بنده خانه تست
 خیر ملام خوش آمدی فرمهای
 گریه عاشقان به بین ز بسرون
 روز باران بیام بخانه در آی
 خانه خالیت از میان مگریز
 در به بند و مهان بسته گهای
 گر وفا میکنی بجای خسوست
 وعدههای کهن بیار بجای

کرد ویران سرای و کاخ کمال
 طای ابروی دلبران سرای

(۱) قافیه س - این غزل را ندارد (۲) ب - بعا

تو چشم آنکه حق بینی نداری
 وگر نه هرچه بینی حق شماری^۱
 مکن عیب غریب ای زاهد خاک
 کزین دریا تو چون خس در^۲ کناری
 ز احوال درون دردمندان
 چگویم با تو چون دردی نداری
 ز ابرویش چه روی آری بمحراب
 نماز ناروا ساکسی گزاری
 دلا از ما بگو با^۳ چشم گریبان
 جو فهاض عنایت کرد یساری
 نثار خاک آن در از درو لعل
 بهار ای کان گوهر تا چه داری

کمال آن خاک نعلین از کنی فاج
 ز درویشی بهاهی سر بسر آری

(۱) فاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب، د، تب - بر (۳) ب، لن، تب - دلا با ما مگو از

تو درد نداری و رخ زرد نداری
 ای عاشق بیدرد چه نالی و چه زاری^۱
 دلها برد آن آه که از درد برآرند^۲
 فریاد ز آهی که تو بیدرد برآری
 رخساره بخون مژه بنگار دم نهد
 کز اشک فشان عاشق رخسار نگاری
 غم روید و محنت دم و درد برآید
 برخاک شهیدان غمش هرچه بکاری
 دیدی که چه غمهاست ترا بردل ازین بار^۳
 ای دیده غمدیده چرا اشک نباری
 تاچند بگردن بوی این سر که حق اوست
 آن به که بوی بردرش این حق بسپاری

سر چیست کمال از تو اگر میطلبد یار
 گر دیده روشن طلبد درنظر آری

(۱) فاش، سه، لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تب - برآید (۳) د،
 تب - یار (۴) ب - سر

تو سروی و گل خندان^۱ همانکه میدانسی
 رخ تو شمع و شبستان همانکه میدانسی^۲
 نماز شام تو پیدا شدی و تدفی الحال
 ز شرم روی تو پنهان همانکه میدانسی
 لب تو آرزوی جان مردست و مسرا
 از آن لب آرزوی جان همانکه میدانسی
 اگر بوصل مداوای ریش دل^۳ نکنسی
 رود ز دیده^۴ گریان همانکه میدانسی
 وگر بغمزه کنی^۵ سعی نساوک اندازی
 رسد بجان ضعیفان همانکه میدانسی
 مگر بیباغ ز پیراهنت نسیمی رفست
 که پاره کرد گریبان همانکه میدانسی
 دل کمال ببویت همین که رفت از دست
 روان شد از^۶ قلب آن همانکه میدانسی

(۱) تاش - لب تو مافی و مستغان (۲) سر - این غزل را ندارد
 (۳) تاش - ریش ما (۴) د - کند (۵) ب - قصد (۶) تاش - برفست

چرا بتحفه دردم همیشه نوازی
 بناز و شیوه نسوزی مرا و نگدازی^۱
 خس توایم همه کار خس چه باشد سوز
 تو آتشی و توانی که کار ما سازی
 بدست تیغ تو کار جراحت دل رینی
 تمام ناشده خواهم که از سر آغازی^۲
 بزیر پا شکند هرچه افتد این عجیبست
 که بشکند دلم از زیر پا نیندازی
 نبرد دست بزلفت صبا بیسازی نیز
 حریف زیر بُرست و نمیخورد بسازی^۳
 اگرچه سُرود بستان صنوبر آمد و سرو
 ترا رسد بر سر سردان سرافسرازی
 کمال باز گزیدی هوای قامت یار
 بدت مباد که مرغ بلند پروازی

(۱) ب - بسوزی مرا و بگدازی، تاش - این غزل را ندارد (۲) س -
 این بیت را ندارد (۳) د، س - این بیت را ندارد

چرا جنیبت شاهسی بظلم واخته
 بقامت این علم فتنه بر افراخته‌ای^۱
 بمهر تو ز زدم صافتر من ببدل
 چو قلب نیست مرا از چه رو^۲ گداخته‌ای
 خود را رگ جان همچو چنگ در نزع است
 از این نفس^۳ که چو نی خوشتم نواخته‌ای
 تو مرغ آن حرمی دانم ای رقیب و مرا
 فغان زتست که بیهوده گو چو فاخته‌ای
 بگفتی از همه خوبان مراست روی نکو
 بدت مباد که خود را نکو شناخته‌ای
 بآن دو طره کج باز عشق چون بازیم^۴
 چنین که بازوی^۵ مارا به بند ساخته‌ای
 کمال فارد لعباً نظر توئی کامروز^۶
 بدان نهان و مهان غایبانه باخته‌ای

(۱) ب - فتنه از چه آخته‌ای؛ س - این غزل را ندارد (۲) ب - ره
 (۳) ب - زمان (۴) ب - ل، ل، ل، فاش - بازیم (۵) د - طره؛ ب - ل،
 فاش - بازی (۶) د، ل، فاش - علم (۷) ب - امروز

چرا هر دم از پیش ما میگریزی
 شهی از گدایان چرا میگریزی^۱
 بغیلی مگر ای بغویسی توانگر
 که از عاشق بینوا میگریزی
 چراشی چرا از دعاگو گریزان
 بلائی بلا از^۲ دعا میگریزی
 تو آن تازه برگ گلی کز لطافت
 ز آسب باد صبا میگریزی^۳
 گو او میگریزد ز چشم ای خیالش
 تو بگریز بهنم کجا میگریزی
 کمال از باو^۴ میگریزی ز چشمش
 ز یک فتنه در صد بلا میگریزی

(۱) فاش - این غزل را ندارد (۲) ب، پ، س، ل - کز (۳) س - این
 بیت را ندارد (۴) ب - کمالا باو؛ ل - بدو

چشم شوخ و دل سنگین بر سهمین^۱ داری
 حال مشکین رخ رنگین لب شیرین داری^۲
 تو چه دانی زمن و حال من ای شمع چگل
 که جو من عاشق دل سوخته چندین داری
 بی نیازی و نیازت بمن بیدل^۳ نیست
 پادشاهی و فراخ از من مسکین داری
 گفته ریم وفا دارم و آئین جفا
 آن نداری سر يك موی ولی این داری
 ای صبا نکبت آن زلف مگر نشنیدی
 که هوای چمن و بوگ ریاحین داری

دعوی زنده دلی از تو نگونهست کمال
 گر شب فرقت جانان سر بالین داری

(۱) لن - بر سهمین دل سنگین (۲) تاجیه س - این غزل را ندارد
 (۳) ل - دلخنده

جو تو دشمن از دوست نشناختی
 مرا سوختی و بساوا ساختی^۱
 بپرداختم از^۲ دو عالم بتو
 تو يك لحظه بامن نپرداختی
 چه شکر از لب چون شکر گویمت
 که چون نی ببویم ننواختی
 ز پا تا سم رشته جان سوخت
 جو شمع ز سر^۳ از چه بگذاختی
 بشاهی نشستی بملک^۴ درون^۴
 علم ز آتش دل بسرافراختی
 ره و رسم من بود صبر و قوار
 تو آن رسمها را برانداختی
 نظر باختی با رخ او کمال
 دو عالم بپر چون نکو باختی

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب، د، ه، س - من (۳) جو شمع از
 سم (۴) ب - بدن

جو گل بلطف تو زد لاف نازک اندامی
 درید پهرهن نهکوئی بیب نامی^۱
 دلم بشام سر زلف تست و مینوسم
 که باز بشکنی این آبگینه شامی
 یکی که میبرد آرام دل بشووه چشم
 چه چشم دالم ازو شیووه دلارامی
 بنکته سر زلف تو باز دم زد عود^۲
 عجب که سوخت^۳ و از سر نمینهد خامی
 غبی بجلقه ما ذکر عصمت معرفت
 شدند حلقه بگوش تو عارف و عامی
 کسی که هیچ نبودی حدیث می بزبان
 لب تو دید و مثل شد بدرد آشامی

کمال اگر ز دهانش نیافتی کامی
 مباش تنگدل و صبر کن بناکامی

(۱) فاش، س - این غزل را ندارد (۲) ل، ل - تو عود دم میزد
 (۳) ل، ل - به بهن که سوخته از (۴) د - رخ (۵) ل - دل بنسه

چه لطفت این که با من مینمائی
 لب نازک بهر من میگشائی^۱
 لب جانست و جانم میفزاید
 خط سبزی که بر لب میفزائی
 خطت بر رخ نکوتر خواندم^۲ از مشک
 نکو خوانند خط در روشنشائی
 نه عاشق را بلا آمد^۳ ز هر سو
 چرا زین^۴ سو نهائی چون بلائی
 چو قامت راست کردی وقت رفتن
 قامت دیدم از روز^۵ جدائی
 ملولم ز آشنائی رفیقان
 چه بودی گر نبود آشنائی
 نمیخواهد کمال از بار جز بار
 نیاموزید درویشان گسداشائی

(۱) عاشق، لن - این غزل را ندارد (۲) ل، س - رو (۳) ب - خوانم
 (۴) ب، د، س، تب - چو عاشق را بلا آمد (۵) ب - این (۶) ب -

غم آن دم که توأم مونس و همدم باشی
 من بغمهای تو دلنگ و تو غم باشی^۱
 گو کنی پرستم اندیشه رنجوری نیست
 چه از آن درد نکوتر که تو مرهم باشی
 عجب آید همه کس را ز تو ای رشک پری
 که بدین لطف تو از طینت آدم باشی
 تا کسی برین مفلس ننهد بهمت گنج
 به از آن نیست که در صحبت ما کم باشی
 ملک دل گیر که شاه رخت آورد عطی
 که بحسن از همه خوبان تو مقدم باشی

غم هجران سبب راحت و صلوات کمال
 دولت وقت تو گر شاد بدین غم باشی

(۱) ده له لن، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب - بکند

خواهم بر تو بردن تن را که شد خیالی
 باری بهم خیالی چون نیستم وصالی^۱
 ای باد کی گذارت زان سو مجال باشد^۲
 بیماری و نباشد دانسم هوا مجال
 امروز نیست زاهد غافل ز حال زندان
 کورا^۳ بهیچ وقتی^۴ وقتی نبود و حالی^۵
 چون زلف و رخ نمودی کردم سوال بوسه
 دیدم تسلل دور آمد مرا سوالی
 از زلف خویش دل را زنجیر کن مهیا
 گر ابیویت نماید دیوانه را هلالی
 میخواست گل که خود را مالدا^۶ بر آن بناگوش
 آن شوخ بی ادب را باست گوشمالی
 هم کاسه^۷ سگانت سازی من گذارا
 گر کوزه گر بسازد از خاک من^۸ سفالی^۹
 روی تو برنتابد از زلف سایه^{۱۰} هم
 داری زسایه^{۱۱} خود از نازکی ملالی
 دارد کمال باخود زلفش ترا مقید
 دارند ماهروییان در دلبری کمالی

(۱) ب، فاش - این غزل را ندارد (۲) د - کی مجالت زان سو
 گذار افتد (۳) لن - اورا (۴) لن - حالی (۵) من - بیت ها ۳ و ۵ را
 ندارد، ب، فاش - نبود خالی (۶) ل، لن - مالدا خود را (۷) ب،
 فاش - ما (۸) من - بیت ها ۷ و ۸ را ندارد

حدیث خوشی هیچ با ما نگوئی
 سخن جز بششیر قطعا نگوئی^۱
 بجل کردمت خون خود گر بنازی
 کشی زودم امروز و فردا نگوئی
 هر آن عربت غم که دادی نخستین^۲
 بسمن ده بشرطی که صحا نگوئی^۳
 جو گوئی لقب نازل از آسمان شد
 چرا نیام اشکم برها نگوئی
 نهان آنچه شد آب حیوان که داند
 تو با آن دهان نکرده تا نگوئی^۴
 مبادا که بایند نفس بهمانت
 بهرکس دگر این معما نگوئی

کمال آنچه گوئی از آن روی زیبا
 بروهنی که جز خوب و زیبا نگوئی

(۱) فاش - این غزل را ندارد (۲) ب - این بیت را ندارد (۳) ل -
 نهان با (۴) ب - بیت پس از بیت ۳ جای دارد؛ س - بیت پس
 از بیت ۲ جای دارد

دایم ز ابروان بو چشم عنایتی
 کز نازم ارا کشی نکنندم حمایتی^۱
 چشم تو بیگنه کش و من زنده همچون^۲
 از غمزه تو نیست جز اینم شکایتی
 بیرون از آنکه بیخو نخواهم وجود خویش^۳
 از بنده در وجود نیاید جنایتی^۴
 رویت که آیتت ز رحمت بر ابروان
 زاهد چو دهد خواند بمحراب آیتتی
 آنی که دارد آن مه و این غم کزو مرآت
 آن غایتی ندارد و این هم نهایتی
 پیش رقیب قدر سگ کو شناختیم^۵
 کو میکند بقدر گدارا^۶ رعایتی

گو بر درت رقیب گدا باش با کمال
 غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی

(۱) ب - اگر (۲) ده فاش - این غزل را ندارد (۳) ل، لن، س، تب
 اینچنین (۴) ب - جز تو ندایم مراد خویش (۵) س - بهت ۳ و ۴ را
 ندارد (۶) ل، لن - شناختیم (۷) ب - گدایان

درین ره هرچه جوشی آن بیابسی
 بچو نقدی که ناگهان بیابسی^۱
 بکوی او دلی کم کن که آنجا
 یکی دل کم کنی صد جان بیابسی
 بجان گر طالب یک درد باشی
 طلب نا کرده صد درمان بیابسی^۲
 گری برخویش چون ابر بهاران^۳
 که سوسبزی ازین باران بیابسی
 شب وصل آن همه خندان لببها
 جو شمع از دیده گریان بیابسی
 دگر از یافتن سوری ندانسی^۴
 چمن گنجی اگر پنهان بیابسی^۵

کمال ار هر زمانی باید^۶ اودا
 هنوز همچنان^۷ جویدان بیابسی

(۱) ص - این غزل را ندارد (۲) د - این بیت را ندارد (۳) ب - گری
 برخود جو ابر نو بهاران (۴) د - فاش - نمایسی ؛ ب - ننداری
 (۵) ب - فاش، د - تب - یکسان (۶) ب - یابی (۷) ل - هر زمان ؛
 د - آنچنان

دگر باره تہـنـغ جفا برکشیدی
 ز پاران دہرینہ یاری بریدی
 بقفل محبان بندی باز رنجہ
 بقا بادت ای دوست رحمت کشیدی
 من از حسرت گرچہ مردم خوشم ہم
 کہ باری تو با آرزوئی رسیدی
 ترا هر چه گفتیم گفتی شنویدم
 حدیثی شنیدی ولی کسی شنیدی
 چه دانی ز حال من ای جان شیرین
 کہ تو تلخی هجر کمتر کشیدی
 بکوی تو چون آب هرگز نرفتم
 کہ چون سرو دامن ز من درکشیدی
 کمال آرزو داشتی خاک پایش
 بسچم خود الحمدالله کہ دیدی

(۱) بے لہ لہ، س، د، تب - این غزل را ندارد

دل رفت بیاد دلپذیری
 کسرا نبود زجان گزیری^۱
 از عشق بقان جوان شود پیر
 این نکته شنیده‌ام ز پیری^۲
 گیم سر زلف و دارمش دوست^۳
 زینگونه کراست دار و گه‌ری
 صد جرخ زند برآتش از ذوق^۴
 صدی که تو افکنی به تیری
 یا بزم که دل منت بستست
 گر زانکه گرفته‌ام ضمیری
 بینند مگر دو دیده در آب
 لطف بدن ترا نظیری
 کم کرد کمال دل در آن کوی
 باز آ و بجز دل فقیری

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) س - بیت ۲ و ۵ را ندارد (۳) س -
 عاشق، ل - گوش (۴) ب - شوق

دل ز یاران کهن برداشتی
 چیست چندین جنگ پیش^۱ از آشتی
 زنده‌ام پنداشتی در هجر خویش
 این چنینم کفنی^۲ پنداشتی
 گفتم از خاک رهم انگار ک^۳
 لطف کردی بهش از آن^۴ انگاشتی
 عگر نعمتهای تو کز درد و غم
 هیچ و بقم^۵ بهنوا نگذاشتی

عشق و دزدیدی مزا دیدی کمال
 بغم محنت کاشتی برداشتی

(۱) ب - بعد (۲) ب - افکار هم (۳) ب - ازین (۴) ب - وقتی

دل شد ز عشق یاری شیدا چنانکه دانی^۱
 کرد آب دیده رانم پیدا چنانکه دانی^۲
 در کوی گلعداری سوی گلی بهاری
 بانم شکست خاری دریا چنانکه دانی
 ترکان غمزه^۳ او بعد از هزار فتنه
 کردند ملک دلها یغما چنانکه دانی
 در دود چشم مستش^۴ گشتند پارسایان
 شیدا چنین که بینی رسوا چنانکه دانی
 از غمزه حکمت عین^۵ آموخت آن مه و شد
 در فسن دلربایی دانا چنانکه دانی
 گیم روان کنارش تنها نه بوس^۶ گیم
 گر یابمش بجایش تنها چنانکه دانی^۷

دانی که یار پرستی باشد طریق یاران
 پیش کمال باز آ یارا چنانکه دانی

(۱) تاش - یارم (۲) ده س - این غزل را ندارد (۳) تاش - مستست
 (۴) تاش - غیر (۵) تاش - بوسه (۶) تاش - بیت پس از بوسه (۷)
 جای دارد

دل شیشه ایست جای خیال تو ای پری
 کردی پری به شیشه همین است ساحسری
 پیوسته در برابر چشم نشسته‌ای
 آری مرا بچشم جهان بپسین برابری
 در پرده‌های چشم خیالت مصور است
 چشم بسد از تو دور که روح^۲ مصوری
 از بس که دوش بر در تو دیده در^۳ فشانند
 بستیم حلقه گورد دوت از در دری^۴
 بر رهگذارت از موه ای^۵ اشک خار هاست
 هان تابره نه ایستی و تیسزاً بگذری
 راضی نمی که قدر من افزاید ای رقیب
 زان روی هرگز سگ آن کسوی نشوری
 دیگر مجوی منزلت و قدر خود کمال
 این منزلت بس است که برخاک آن دری

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) ب - نور (۳) ب - خون (۴) س - بیعت
 (۵) و ۶ را ندارد (۵) لن - ای موه از (۶) ل، لن، قاش، س - سا
 نه ایستی و روان نیز

دل که سودای تو مویخت کبابش کسردی
 بود غمخانه^۱ دیرینه خرابش کسردی
 دیده کز گریه^۲ بسیار تپش گشت ز اشک
 از لب و عارض تر^۳ باز بر^۴ آبش کردی
 بوسه شکر ز تو افتاد مگر عکس سپید
 زانکه غلطیده تو از در خوشابش کسردی
 چشم خونریز تو در کشتن صاحب نظران
 داشت در سو که کند نواز عتابش کسردی
 ناوک غمزه^۵ تو سوی دل غمزدگان
 نیز تو رفت ز بهکان جو شتابش کسردی
 نند از رحمت تو عاشق مادی نومید
 سالها دور رفتود گرچه^۶ عذابش کسردی
 پیش رندان همگی عیب^۷ تو پوشید کمال
 خرقه^۸ بعد که رنگین بشرابش کسردی

(۱) د - این غزل را ندارد (۲) ب؛ فاض، س، تب - خود (۳) ل - بر
 (۴) فاض - بهت پس از بهت (۵) جای دارد (۶) فاض، س - گرچه
 ز خود دور (۷) ل - راز (۸) س - این بیت را ندارد

دل من بسداغ جفا سوختی
 مرا مانده دل را چرا سوختی
 کرا سوخت عشقت که آنم^۱ سوخت^۲
 مرا سوختی هرکس را سوختی
 بسی سوخت در وعده^۳ سوختی
 مرا انتظار تو تا سوختی
 فتادی جو آتش بیاوای دل
 در آن خانه آیا چها^۴ سوختی^۴
 دل و جان بهم در تو پیوسته اند
 چرا هر یکی را جدا سوختی^۵

کمال از دل رفته بوئی نیافت
 خدا داند او را کجا سوختی

(۱) ب، تب - جانم (۲) د - سوخت (۳) تاش - چسرا (۴) د - این
 بیت را ندارد (۵) تاش - بیت پس از بیت ۳ جای دارد

دل میکنی جراحت و مرهم نمیدهی
 عیسی دمی و آب بآدم نمیدهی^۱
 داروی جان ز حلقه لبهات میدمد
 باجان خنده چاشنی هم نمیدهی
 کوی تو کعبه و لب لعل تو^۲ زمزم است
 آبی چرا بتشنه^۳ زمزم نمیدهی
 دست رفیق نیز بآن لب نمیرسد
 باری بدیو شکر که خاتم نمیدهی
 وردم^۴ دعای تست بمحراب ابـروان
 کز درد و غم وظیفه من^۵ کم نمیدهی
 نامحرمان کجا بچرخم تو ره^۶ برند
 چون ره درآن مقام بمحرم نمیدهی
 زبید گدائی در دلبر^۷ ترا کمال
 کان سلطنت بملك دو عالم نمیدهی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) قاف - روی (۳) د - لب تسو آب
 (۴) قاف - ل - ورد (۵) قاف - ما (۶) قاف - ل - پی (۷) قاف - دولت

راز معنوی حدیثت نهان داشتندی
 ای صبا پیش کس از قصه مادم نرنی
 شمع میخواست که راند سخن از خلوت راز
 نهک بودش که برآمد بزبان سوختندی
 واعظا نمره ستانده کجا و تو کجا
 عاشقی نشده گرمی مکن ای ناسختندی^۱
 شیشه رند توان زیر قدم زود^۳ شکست
 قدم^۴ آن باشد و مردی^۵ که خماریش شکنی
 پیرهن گر تنت آزد چه مپوشی آن^۶
 عیب یوسف نتوان کرد بنسازک بدنی
 غنچه پیش دهننت^۷ لب بحدیثی نگشود
 رسم خجالت زدگانت بسی کم سخنی

گفته بودی سرت از تیغ رهانیم کمال
 زنده کردم ز^۸ سر این وعده جو دریا فکنی

(۱) ب - سخن از؛ تاش - بدهان (۲) س - این بیت را ندارد
 (۳) تاش، س - خرد (۴) د - رندی (۵) ب، تب - رندی (۶) ب - چرا
 میرنجی؛ د، تب - چه پوشی آنرا (۷) تاش - لب تو (۸) س - (ز)
 افتاده است

ز من مهرس که از عاشقان زار کبی^۱
 ازو بهرس که معشوق و غمگار کبی^۱
 دلا بزلف پریشان یار باز بگوی
 که بیقرار توأم من تو بیقرار کبی
 شکسته^۲ حالی و افتادگی چه مهبونی^۳
 نگاه کن که شب و روز در کنار کبی
 ز پیش چشم گذر مکنی سراندازان
 بدین شمایل خوش سرو جویدار کبی
 ربود دل خط و زلفت بنفشه های غریب
 غریب نلفی و نگارا بگو نگار کبی
 چه سود کوشش من نیست از تو^۴ چون کفشی
 همه جهان بتو یارند تا تو یار کبی
 کمال اگر نگزینی تونج غیب یار
 نهرست بخدا کز خیار زار کبی

(۱) ده س - این غزل را ندارد (۲) ب، عاشق، ل - شکست (۳) لن -
 مهبوسی (۴) لن، تب - ما از تو نیست

سالها گر بنویسم صفت مشتاقی
 ماند از غوغ تو صد ساله^۱ حکایت باقی^۲
 غایبست ابرویش از دیده دلا حاضر باش
 ترست بشکنی این شیشه که دور از طاقی
 غمزهات هیچ فو داشت ز تیزی نکنی^۳
 تا بان رنجه تو در ره زدن عشاقی
 ای خوش آن مجلس خالی شده از مدعیان^۴
 مانده از می قدری باقی و آن لب ماقی
 عمر باقی بجز این نیست که در خلوت انس^۵
 دست در کردن بار افکنی و الباقی
 حال برگوشه ابروی تو بی مگری نیست
 نبود گوشه نشین بسی حیل و زنداقی

همه نفس خط و خالت بدیوان کمال
 لبس الا رقم العشق علی اوداقی^۵

(۱) ب - سال ؛ لن - گونه (۲) ده سی - این غزل را ندارد (۳) ل ؛
 قاش - مجلسیان (۴) قاش - بجز آن نیست که در باقی عمر
 (۵) ل ؛ قاش - علی الاوداقی

سهمین بدنسی سرو قندی پسته دهانی
 هر وصف که آید بزبانم بسکه از آنی^۱
 آرام دلسی دفع غمسی مرهم دردی
 بار کهنسی عمر نوی مونس جانی
 گر دوست بود جان و جهان نیز خوش ای دوست
 تو دوست تر از جانی و خوشتر ز جهانی
 پیش نظر اهل دل از بسکه عزیززی
 همچون دهن خویش نه پیدا نه نهانی
 بی وصل توای عمر گرامی نتوان زیست
 يك دم که جو عمر گذران نا گذرانی
 غلطان سوی خاک قدمت باز بیایم
 صد بار جو اشکم اگر از پیش برانی
 گر عمر کمال از غم عشق تو شد آخر
 غم نیست گر آخر بمرادش برسانی

(۱) ب، د، ل، ن، ش، س - این غزل را ندارد

شه‌رین لب‌سی شکر دهنی سو قامتی
 کوه کنم حدیث بخوبی قیامتی
 گر من در آب و آتش از چشم و دل خوشم^۱
 کاندو میان هر دو تو باری سلامتی
 ای شیخ تا بکوی بقان میکنم طواف^۲
 با ما^۳ مگرد چون تو نه مرد ملامتی^۴
 زان گوشه‌های چشم چه بینی نوای سلیم
 زینسان که بسته چشم بکنج سلامتی^۵
 دل جست^۶ و عقل بار سفر بست و شد روان
 ای غم تو خوش نشسته بکنج^۷ اقسامتی^۸
 خونی که چشم مست تو با دل روانه کرد^۹
 بازت^{۱۰} چه گفت غمزه کزان در ندامتی

چندانکه میکشند ترا زنده کمال
 صاحب نظر نیی تو که صاحب کرامتی

- (۱) د - چه باک (۲) فاش - گشت میرویم؛ د - گشت میکنم؛ ب -
 تب - میکنم طواف (۳) ب، تب - من (۴) ب، تب - غرامتی
 (۵) ب - این بیت را ندارد (۶) ب، تب - رفت (۷) ب، تب -
 بعزم (۸) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۹) ب، تب - در مستی
 که چشم تو بخشد خون من؛ فاش - خونین دلی که چشم تو
 بخشد با من (۱۰) ب، تب - یارب؛ فاش - بازش

صنما در خط سنبل مه تابان داری
 بر سر شاخ صنوبر گل خندان داری^۱
 دم عیسی همه از لعل شکر بار دهی^۲
 حسن یوسف همه در چاه زنجندان داری
 تا سر زلف تو برهم نزنند عالم را
 صورت خویشتن از آینه پنهان داری
 ای شه گلرخ شیرین دهن شود انگیز
 تا کی احوال من خسته پریشان داری
 تشنه شد لعل تو بر خون دل ما مردم
 گرچه در درج کهر چشمه حیوان داری
 تا ربائی ز دل سوختگان گوی قرار
 گرد برگرد مسه از غاله چوگان داری
 ناله زار کمالست چو بلبل شب و روز
 تا تو در سبزه خوشبوی گلستان داری

(۱) د، ل، لن، فای، س - این غزل را ندارد (۲) تب - شکر موبارد

طبیب عاشقان آمد بها بگذار بیدردی^۱
 چه میخواهی^۲ ازین رحمت دواشی جو که به گردی^۳
 طریق عاشقی برگز و سوی دردمندان شو
 که بپوشی و بیدردی نباشد شیوه^۴ مردی
 رخت گر زرد شد زین درد کار خویش چون زد دان
 که چون زد سرخ روینهاست عاشق را ز رخ دودی
 دلا جز خون مژگانی^۵ نرفت از پیش يك كسارت
 دیون رهش درویشی مگر بیمه—وجب آزردی
 گرت نیت نه روی اوست از هر سجده در قبله
 بگهر از سر نماز خود که در نیت عطا کردی
 بروی زرد بنمایم نشسته خاک کسویترا
 بعضی گر به پرسندم که از دنیا چه آوردی

غم و اندوه بی یاری زبیدردان نهایت خوش
 کمال اینها ترا زبید که صاحب دودی و فردی

(۱) س - بها بگذار ز بی دودی (۲) تاش، تب - موجوشی (۳) ب، د -
 این غزل را ندارد (۴) س - بهت ۲ و ۵ را ندارد (۵) تب - مژگانیت

عاشقی و بیدلسی بی دلبری
 این همه دایم غریبی بر سوری^۱
 آب چشم^۲ من که عین مردمست^۳
 ننگرد در^۴ حال من گر^۵ ننگری^۶
 این^۷ همه باران محنت خود مرا
 بر سر از چشم تر^۸ آمد بر سوری
 شمع مجلس نوح دور از روی جمع
 گونه رخسار من دید و گری
 هم بدشنامی چه باشد ای ملول^۹
 کز دعا گوینان خود یاد آوری
 با رقیبان حیفی ای شهرین دهن^{۱۰}
 چون در انگشت گدا انگشتی

رقیبت هر کس نداند جز^{۱۱} کمال
 جان من تو جوهری او^{۱۲} جوهری

- (۱) س - این غزل را ندارد (۲) د - کس بچشم؛ تب - تا بچشم
 (۳) ب - مردمی (۴) ب، تب - بنگری بر؛ لن - بنگرد بر (۵) د -
 تا (۶) ب، تب - گر بگدزی؛ لن - گر بنگری (۷) ب - زین (۸) ب -
 تو (۹) ب، تا؛ تب - ملوک؛ تب - ملوس (۱۰) ب - حیف آن شهرین
 دهن (۱۱) د - چه داند چون (۱۲) ب، تب - تو گوهری من

قطره قطره ز دریا جو ساحلهائی
 گری بدریا برسی قطره نهی دریاپی^۲
 پیش اوئی و^۳ در خانقده الله گوئی
 نزد او مولی و در مدرسده مولانای
 گونده با اوئی اگر پادشهی درویشی
 و^۴ نه بی خویشی اگر با همه تنهایی^۵
 بیغمی در تعبى باغم او در طوبی
 بیلب او مکی با لب او حلوائی
 که دلی گاه زبان گاه نهان گاه میان^۶
 گاه آینه گاه طوطی شکر خای
 زنگ هر^۷ آینه کان روی توان دید توئی
 دم بدم زآینه این زنگ چرا نزدایی^۸

پیش روی تو مد آینه نهایت کمال
 روشنست آینهها بنگر اگر بهنایی

(۱) ده، فای - چون (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - لب - او
 آئی و فای - او گوئی و (۴) ب، فای، د - گر (۵) ده ل - بنا
 (۶) فای - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۷) ب، د - میان گاه
 نهان (۸) لب - بره فای - رنگ هر، ب، ده ل - زانکه هر
 (۹) ب - نزدایی

کاش^۱ که سرو ناز ما از در ما در آمدی
 تا شب هجر کم شدی روز جفا سر آمدی^۲
 خوش بود^۳ اوجر گهی نزد نسیم رسیدگان
 از دم قاصد صبا موده دلبر آمدی
 در دم آخر از بدی برمن یخته اش گذر
 جان بلب رسیده ام غم و خوش بر آمدی
 که بچین در آمدی شاهد سرو قد مسما
 گل ز حیای روی او سرخ بهم بر آمدی
 بنده وقت آن دم کان بت شوخ عشوه گر
 وعده بدادی از روی وز ره دیگر آمدی
 زود ترش فرو رود پای بگل درین هوس
 بر سر کسوی زیرکی هر که بود سر آمدی

جود و جفای بیحدش از دل ما بدر شدی
 روزی اگر کمال را مونس و غمخوار آمدی

(۱) عاشق - کاج (۲) ده ل ه س ه لن - این غزل را ندارد (۳) عاشق -
 بدی

گر از شاخ دولت گلسی چیدمی
 نسیمی ز کوی تو بشنیدمی^۱
 بیوی تو جانم خریدی صبا
 اگر من بدان دولت ارزیدمی
 ز کویت سگی گر رسیدی بمسن
 از آن^۲ در حدیثی بیوسودمی
 دهان و لب از مد شکر شتمی
 همه کرد پایش بلهیدمی
 گر این^۳ حسن بودی چو زلفت مرا
 بگرد رخ خویش گسردیدمی
 شب و روز^۴ سودای خود کردمی
 برخسار خود مهر و دزدیدمی
 به آتشکده در جمال بقان
 گر از پوی تو پرتوی دیدمی^۵
 چو زلف تو زنسار بر بستمی
 در^۶ آتشکده بت پسرستیدمی
 از آن غمزه گر مست گفتمی کمال
 چو چشمت بمحراب غلطیدمی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) فاش - بسوی (۳) ب، فاش - کزان
 (۴) د - گران (۵) د - همه روزه (۶) فاش - بیت ۷ و ۸ را ندارد
 (۷) د - به

گر از در به نفسم برانی تو دانی
 اگر گفته خواهی خوانسی تو خوانی^۱
 مرا گفته خوانمت یا برانسم
 ندانم من اینها^۲ تو دانی تو دانی
 هنوزت نیفغانده جانها^۳ ز دامن
 ز ما آستین برافشانی تو دانی
 هنوزت چکان غیر مادر^۴ ز لبها
 ز دلهای ما خون چکانی تو دانی^۵
 چه برسی چه داغی این بردل و
 تو خود کرده آن نشانسی تو دانی
 چه گوئی صمیمی سوی چیست حکمت^۶
 طبیعی تو این نایوانسی تو دانی
 کمال از دل ریش دید آشکارا
 که در مان درد نهانی تو دانی

(۱) ص - این غزل را ندارد (۲) د - من اینها ندانم (۳) ب - د ،
 تب - به (۴) ب - تا، د - تب - خون عاشق (۵) لن - ایمن
 بهت را ندارد (۶) ل - حالت

گر او یسار من دلخسته کردی
 دن آه و ناله را آهسته^۱ کردی^۲
 نیامد بر سم چون حیف^۳ میرفت
 که پای نازک از من خسته کردی
 بحراب از بدیدی زاهد^۴ آن روی
 دعای ابرویش پیوسته^۵ کردی
 کجا پروانه باغمشی^۶ نشستی
 حذر گر زان نشسته^۷ کردی
 کجا پیش خطش سور سلیمان
 که خدمت پامان بسته^۸ کردی^۹
 جو بخش^{۱۰} پانیات افتادی و قند
 لب او کوزه‌سارا بسته^{۱۱} کردی
 کمال آن بسته لب گر خواستی نقل
 شکرها در دهان بسته^{۱۲} کردی

(۱) ب - پیوسته (۲) د، س - این غزل را ندارد (۳) قاش - جست
 (۴) قاش - از بدی ای (۵) قاش - بنشسته (۶) لن - این بیت را
 ندارد (۷) قاش - جو بخش ما؛ ب - بخشش

گر باد سوی خاک من آرد ز تو بوئی
 چون زلف توأم جان دمد^۱ از هر سر^۲ موئی^۳
 شیرین زمانی تو^۴ من دلشده فرهاد
 کز دیده روان ساختمام سوی تو جوئی
 گوی دل ما گو شکن آن زلف جو جوگان^۵
 من باز تراشم ز سر از بهر تو گوئی^۶
 غموت بهم و باز کنم^۷ دیده خسودرا
 از روی تو چون باز کنم دیده بروئی
 در مجلس اهل نظر امروز زمستان
 جز غمزه^۸ تو^۹ نیست دگر عربده جوئی
 ای مست تو سلطانی و از لعل ترا تاج
 گر بر سرت از باد^{۱۰}ه نایست سبوئی

بگشت کمال از ام و روضه فردوس
 تا راه گذر یافت بخاک سرکوئی

(۱) ب، ل، ل، لن - دمد (۲) ب، فاش - بن (۳) د - این غزل را ندارد
 (۴) فاش، س - تو و من (۵) فاش - پریشان (۶) س - بیت ۳ و هوا
 ندارد (۷) فاش - بر کنم، ب، لن - بر کنم آن (۸) ب، ل، لن - او

گر بیباکی غرض وقتی و روح القسی کسی^۱
 تا نهایی نظر اهل صفا هیچ کسی
 فرض کردیم که سجاده فکندی برآب
 چون نداری گهر معرفتی کم زخی
 تا نیاری قدم از منزل هستی بیرون
 سالها گر بروی راه بجاشی نرسی
 ای که از دل نفست راست برون میآید
 نفس اینست که از خویش ببری نفسی
 نهست حاجت که بود مد سکندر در پیش
 در میان تو و او مانع و حایل تو بسی
 رانده اند از خاکستان عادت زاینست
 که شب و روز هواخواه هوا چون مگسی
 حاصل از زهد بجز دردسری نیست کمال
 تا که در مومعه مشغول هوا و هوسسی

(۱) ب، د، ل، ن، ع، ط، س - این غزل را ندارد

گر بری نست باآهنیه و درخودا نگری
 ببری نست رعشای بصاحب نظری^۱
 ننگری دود درونها که بیالا ز تو رفت
 شم داری مگسر از ما که بیالا نگری
 روز وصلم زبب هجر بتر سوزی جان
 همچو آنی که بخر من جو رسی^۲ نیز تری
 آنی از سر گذرد خرمن دل سوختند را
 چون بسر وقت جگر^۳ سوختگان در گسذری
 جان و سر هر دو بهای تو از آن مهیوم
 که اگر خاک شوم بساز بهایت شهری
 عد ز خون شیشه دلها بود^۴ لب نست
 فرصت باد که این می بتاماسی بخوری^۵
 زاهد از روی تو مهجور و بخود مفرورست
 خویشتن بهنی او بهن بچنین بی بحری
 محتسب را زمن رند خبردار کنهید
 که من از بوی یکی مستم و تو بهببری

هرکسی جان ببرد^۶ تحفه بر دوست کمال
 سر ببر تو^۷ چه کنی جان نتوانی که بری^۸

(۱) لن - خود را (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ده تاش - بسوسی
 (۴) تاش - درون (۵) ده تاش - دور از (۶) د - این بیت را ندارد
 ب - بهت پس از بهت يك جای دارد (۷) ل - نبرد (۸) تاش - تو
 ببر (۹) د - این بهت را ندارد

گر بفرودس از حریم وصل نگشائی^۱ دری
 پیش هر حوری ز آب دیده باشد کوفری
 گونه در هر غوفه زنجیری بود از موی دوست
 در بهشت از هر دری آید عذاب دیگوری^۲
 گونه آن سرو افکند بر شاخ طوبیسی پایه
 هر دری در شرح بیبرگی برآرد دفتری
 بآلب رضوان ما از ما بگو ای سلسبیل
 ساقی جانها روان کن باده روشنتری
 منتظر نشان جو گل برخاک اهل روضه را
 تا ز حسرت خون نگرده هر دلی در هربری
 در قیامت خوش برا دامن کتان چون زلف خویش^۳
 تا به بینی زهر پا هرجانب افتاده^۴ سری^۵

گر بفرودا افکنی دیدار میهن با کمال
 تا بروز حشر باشد مردم او را محشری

(۱) ده، تاش، تب - بگشائی (۲) س - بیت ۲ و ۴ را ندارد (۳) ب،
 ده، س، تب - در قیامت خوش برا خود دامن کتان
 (۴) تاش، تب - زهر پا افتاده هرجانب (۵) ب، تاش، س - بیت
 پس از بیت ۴ جای دارد

گر بمن یار شوی و در نشوی
 تو همان یاری و دیگر نشوی
 من بدیده نظری^۱ هم نکنیم
 گر تو در دیده مصور نشوی
 ای دل این درد که داری گر ازوست
 شربتی نوش که خوشتر نشوی
 منو ای دیده شب هجران خشک
 که جو^۲ بهنی رخ او تر نشوی^۳
 مسور^۴ ای زاهد کمخواره غم
 غم خود خورد تو که^۵ لاغر نشوی
 ای حسود از غم او گر^۶ نالسم
 تو چرا کور شوی کور نشوی^۷

بر درش حلقه زدم، گفت کمال
 خاک این در نشوی در نشوی

(۱) تاش - طرف دیده نظر؛ ب - من بدین دیده نظر (۲) لن - سا
 به (۳) من - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۴) تاش - کم خورد (۵) کسه تو
 (۶) تاش - تو چون (۷) تاش - بیت پس از بیت ۲ جای دارد

گر تو دل ما سوختی از آبی دوری
 ما بی تو بدل بر نزدیم آب^۱ صبوری^۲
 هر چند که دور از تو جو فرهاد فغادیم^۳
 چون سنگلان دل ننهفادیم بدوری^۴
 دامن نخوری غم ز^۵ هلاک من رنجور^۶
 در ماتم بلبل نتخیند گنل^۷ دوری
 تا با توام از روزه نیندیشم و از خود
 هر جا توئی آن روزه خلست^۸ و تو خودی
 صوفی اگر تو روی در آن غمزه و ابروست
 پهوسته بنحرابی و در عیسن خودی
 خوبان که بچشم همه محبوب نمایند
 ایشان همه چشمنده که بهیند و^۹ تو نوری

گر بی تو صبورست کمال این گنهی^۹ نیست
 این نکته ضرورست که صبورست ضروری

(۱) ل - آه (۲) س - این بهت را ندارد (۳) ل، شاره تب -
 فغادیم جو فرهاد (۴) ب، ده شاره تب - به (۵) فاش - مسکین
 (۶) ل - رضوان (۷) فاش - که تو دیدی همه چشمنده و (۸) ب، فاش -
 آن (۹) فاش - عجیبی

گرا گم غوی از خود غیر یار بهایی
 چون یافتی آن گم غده بهار بهایی
 با موسی دیدار طلب وعده همین بود
 گر محو غوی دولت دیدار بهایی
 چون سر بگریبان بری و غیر نیپنی
 در خرقه نکو جوی که ز ناز بهایی
 کم غدر و دستار تو از رحمت اغیار
 گر یار بهایی سر و دستار بهایی
 دل جانب دلدار چنان دار که از دل
 هر پاره که جوئی بر دلدار بهایی
 گر طالب دردی که ز سوز نفس او
 نا چند علاج دل بهیمار بهایی
 آن عاشق دلسوخده امروز کمال است
 کز گفته او گرمی عطار بهایی

(۱) ب - چون (۲) ل، تاش - از (۳) د، س - این غزل را ندارد
 (۴) ب - مه پاره، تاش، تب - هر بار (۵) تاش، ب - تو ز سوز
 نفس خود (۶) ل، تاش، تب - طالب

گر زلف خود^۱ بفتند و شوخی^۲ رها کنی
 سرهای ما کشان^۳ همه در زیر پا کنی
 گفتی نمایند رخ و کامت ز لب^۴ بهم^۵ کنی
 لطیفست این و مهر تو اینها کجا کنی
 شوخی فراغ از آتش و آبت از آن مدام
 در دل مقام^۶ سازی و در دیده جا کنی
 من آن نیم که ناله کنم از تو چون قلم
 گر خود به بیخ بند ز بندم جدا کنی
 بر عاشقان حبیب که يك يك جفا کند
 از تو به ای رقیب که صد صد وفا کنی^۷
 دیدی صفای عارضش ای دیده گریه چیست
 بعد از صفا بگریه چرا ماجرا کنسی
 آن خط همیشه مشک خطا خوانده^۸ کمال
 در يك خط ای عجب زجه^۹ چندین خطا کنی

(۱) ب - را (۲) تاش - بشوخی و فتنه (۳) ب، ل، د، س، سب -
 سرکشان (۴) د - کارت برآویم (۵) تاش - لطیفست و عین (۶) تاش -
 مقام (۷) س - بیت ۵ و ۶ را ندارد (۸) تاش - که تو

گر لذت خونریزی آن غمزه^۱ شناسی
 از تهنغ نقوی و زکشتن نهی^۲ راسی
 ای دل همه رفتند ز دلبر بشکاپست
 صد شکر کزین درد تو در^۳ شکر و سہاسی
 مہ نیست باندازه روی تو کہ در حسن
 افزونی از اندازه و بیرون ز قہاسی
 آزرده چه سازی بلباس آن تن نازک
 جانی تو سرا پای چه محتاج لباسی
 درویش ترا جای پر از^۴ اطلس چرخ است
 خویش باش دو سه روز کہ^۵ در زہر پلاسی
 ای شہ سر کاوس اگر ت کاوس^۶ شرابست
 یاد آر ز دروی^۷ کہ بواس جامی و کاسی

دستی نتوان بود کمال از فلک و مہر
 مادام کہ بازیچہ این مہرہ و طاسی

- (۱) ب - خونخواری عشاق (۲) د، س - این غزل را ندارد (۳) ب -
 با (۴) فاش، لن - جایزه براطلس، ب، تب - خانه پر از اطلس
 (۵) ب - دوروزی کہ (۶) ب، فاش - جام (۷) ب - ز روزی

گر همه وقتی همه دل خون نبی
 لیلی وقتی تو و مجنون نبی^۱
 نیست چو ما مردی خون خوردنت
 در خور این باده گلگون نبی
 در طلب زر چکنی گنج^۲ عشق
 خواجه گدائی تو فریدون نبی
 پیش دهان و لبش ای قند مصر
 قند چه خوانیم ترا چون نبی
 در صفت جستن دوری ز مهر
 کم نبی از ماه گر افزون نبی
 جای تو یا دیده ما یا دلست
 زین دو یقین است که بیرون نبی^۳
 ای مه درخانه تو آه کمال
 چون شنوی زانکه بگردون نبی

(۱) س، ل - این غزل را ندارد (۲) ب - در (۳) ل - این بیت را
 ندارد؛ د، تاش - بیت پس از بیت ۴ جای دارد

گفتم ای سهم زفن گفت کرا میگوئی^۱
 گفتم ای عهد شکن گفت چها میگوئی^۱
 گفتم ای آنکه نداری سر يك موی وفا
 گفت معلوم شد اکنون که مرا میگوئی
 گفتم ای جان زدل سخت تو فریاد سرا
 گفت با ما^۲ سخن سخت چرا میگوئی
 گفتم آن زلف پریشان تو یا^۳ مشک عطاست
 گفت تا چند پریشان و خطا میگوئی
 گفتم از باد نسیم تو شنیدن چه خوشست
 گفت تاکی سخن از باد هوا میگوئی^۵
 گفتم از دست دل خود بهلاکم راضی
 گفت این^۴ خود ز زبان و دل ما میگوئی
 گفتنش کی رسد از بخت پیامی بکمال
 گفت آن روز که از ما می سلامی گوئی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - من (۳) ب - این (۴) ب - از
 (۵) ب - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۶) ل - آن

گل و رخسار تو دارند به هم بکرنگی
 لب شیرین و دهانت بشکر هم تنگی
 بملامت نهد از لوح دل آن نقطهٔ احوال
 که سباهی نتوان هست بآب از زنگی
 خالهای سیه تو بزندان گوشتی^۱
 دهنت دانه بجه کرد ز بیسم تنگی^۲
 تا چرا غمزه و ابروی توأم زود نکفت
 سالها رفت که با تیر و کمان در جنگی
 صوفی از جام لبست بیند و در کنج حضور
 نشکند عیشهٔ سالوس^۳ زهنسی بیسنگی
 جامه رنگین چه کنی جام طلب کز بی عشق
 رنگ آنراست^۴ که دارد صفت بیسنگی^۵

تا هنوزت قدمی^۶ در ره هستیست کمال
 رو که از مقعد خود^۷ دور بعد فرسنگی

(۱) ب - دانه (۲) س - بیت ۴ و ۵ را ندارد (۳) ب، د، تاش، س -
 ناموس (۴) ب، تب - رنگ او راست (۵) ب - بکرنگی (۶) تاش -
 صفتی (۷) ب - ما

لبست آن بگو بسا شکر خورده^۱
 ز خود خورده باشی اگر خورده‌ای^۱
 چرا میدمد زان دهان بوی جان
 چو دایم ز لبها جگر خورده‌ای
 گم با سگ خویش بخشی^۲ نصیب^۳
 غم من ازو بیشتر خورده‌ای
 ترا با من ای کاه یکرنگی است
 مگر با رخ بنده زد خورده‌ای
 ز العطف آن غمزه ای دل منال
 چو هر لحظه تیری دگر خورده‌ای
 ز سرگشته‌های ما ای صبا
 تو دانی که گرد سفر خورده‌ای^۴
 چو آن سرو دیدی پلین دان کمال
 که از شاخ امید بسر خورده‌ای

(۱) ده من - این غزل را ندارد (۲) ب - سازی (۳) تایی - چه غم
 (۴) ب - بهت پس از بهت ۴ جای دارد

مبارك منزلی خوش سوزمینی
 که آنجا سر برآرد نازنینی^۱
 برایم! من که گر باشد جزاین نیست
 که حودی هست و فردوس برینی
 یقین دانی که چشمش^۳ عین فتنه است^۴
 گوت حاصل شود عین^۵ الهفنی
 بآن لب ملك دلها شد مسلم
 طبعان ملك راند با نگیبنی
 جو پیش رخ خطا آری سوزیم جان
 شد این حرفم درت از پیش بینی
 بشوید چشم از غیرت بصد آب
 جو بهنم بر دوت نقش جبینی^۷
 کمال از سینه مگمل مهر آن سو
 نزیبد صدر بی بالا نشینی

(۱) ص - این غزل را ندارد (۲) ب - برانم (۳) ل - چشمت (۴) تاش -
 که حسنش عین قبله است (۵) ل، تاش - علم (۶) لن - جو خط
 پیش رخ (۷) ب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد

مهوشان روی خود^۱ ای شوخ خود رای
 تو چمنی چمن بر عناق بگشای^۲
 ستم تا کی کنی فرمائیم جود
 کم فرما دگر اینها مفرمای
 ز دست ما کجا بگریزد آن زلف
 که ملاوسیت چندین رشته برپای
 تو ماهی دیده و دل منزل تست
 دلت هرجا فرود آید فسرود آی
 دل دیوانه^۳ ماوای تو کزدهیم
 جو در ماوا نباشی وای ماکوای^۴
 روم گفتمی و مایم رخ بر آن در
 اگر آسودگی خواهی میامای^۵
 کمال آن آستان کردی تمنّا
 بهشت عدن بادت مکن و جای^۶

(۱) قافیه ل - خوب (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ل ، قافیه -
 دیوانه (۴) قافیه - برمای (۵) د - این بیت را ندارد (۶) قافیه ، ل ،
 لن - بیت پس از بیت ۵ جای دارد

مرا در درد بی یاری درینا یار بایستی
 هزاران غم کزو دارم یکی غمخوار بایستی^۲
 نمودی چهره مقصودی ز رخسار و خط خوبان
 ولی آئینه ما آه بی زنگار بایستی
 چه سود از همدم^۳ شد خضر سوی چشمه حیوان
 مرا همراهی آن سرو خوش رفتار بایستی
 قدم گر رنجه فرمودی بسوقت من از یاری
 رفیق آن روز بود از یار و گل بهار بایستی
 توانستی بت چین کرد با او دعوی خوبی
 ولی از نوگش چشم و زگل رخسار بایستی^۴
 ز لب گر وعده فرمودی که بوسی با تو بفروشم
 چو نوحه عمر و چون قارون زد بسوار بایستی
 کمال از جمله تشریفی که بخشند یار با یاران^۵
 ترا بایستی وصلت و آن هر بار بایستی

(۱) لن - دردی (۲) س - لن - این غزل را ندارد (۳) تاش - همدم
 (۴) ل - تاش - بیت پس از بیت ۳ و د - پس از بیت ۲ جای
 دارد (۵) تاش - یارانوا

مرا زبید بچوگان سر زلفت نظریبازی
 که سر در بازم و چون گوی نگرینم ز سر بازی^۱
 شکسته بسنه چو گانیت گوئی زلف شبرنگت
 که کس با او نیارد گرد جز باد سحر بازی
 چه شیرین حله بازست آن لب پرعشوه^۲ کز مردم
 دهان تنگ تو چون حله پنهان کرد در بازی
 دلا برگردن از زلفش ترا^۳ طوی آنگهی زبید
 که در دام بلا خود را کبوتر وار در بازی
 بآن لب هر که بازده عشق از کشتن . نیندیشد^۴
 مگس گر فکر این^۵ کردی نکردی باشکر بازی
 چه^۶ آموزی بآن طره که چون فوزین نهد بندم
 چو کجیازست و رخ دارد مکن^۷ با او دگر بازی^۸

کمال از عشق بازی و نظر بآن دو رخ اولی
 که در لعب محبت نیست خود زین^۹ خوبتر بازی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - شیوه (۳) ب - دلا (۴) ل، تاش،
 لن - نبره بیزد (۵) د، لن - سر این (۶) تاش - چو (۷) د - مگس و
 (۸) ب، تاش - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۹) تاش، د، لن -
 زین دو

من آن بهتر که باشم رند و عامی
 که نیکو نیست عشق و نیکنامی^۱
 نوشتند از ازل بر سر جو جام^۲
 کزان لب باشدم بس تلخکامی^۳
 بدان^۴ ساعد یاقین شد لاف سیم^۵
 که آن از سادگی بودت و خامی
 مه نو زابرویش خود را فزون دید
 همین باشد نشان نسا تمامی
 کمال این پنج بیت آن پنج گنج است
 که ماند از تو جو آنها^۶ از نظامی

(۱) ل، ه، طای - زهد (۲) س - این غزل را ندارد (۳) طای - باعدی
 بس دوست (۴) ل، ه، تب - آن (۵) ب - که مانده یادگاری

من اوصاف حسنت^۱ ندانم کماهی
 ولی اینقدر روشنم شد که ماهی^۲
 مرا در سرت اینکه باشم غلامست^۳
 گدا بین که دارد تمنای شاهی
 بزلف جو شست گرفتسار باشد
 من و هرکه گیری ز مه تا ب ماهی
 مرا توبه فرمودن از حال مشکین
 بود شستن از روی رنگی سیاهی
 تو دلچنگی ما بهرس^۴ از همانست
 که خرد است و صادی بود در گواهی^۵

بکن از دعای کمال احتیـرازی
 کائـر هـمـات در ناله صبحگاهی

(۱) ل، تاض - رویت (۲) د، ص، ل - این غزل را ندارد (۳) ب -
 اینکه در پات میم (۴) ب، ب - ز دل تنگی من بهرس (۵) ب -
 که مسوع نبود ز خوردن گواهی

من کهستم که وینم سودای چون تو یاری
 حیف آیدم که گودی مشغول خاکساری
 کار غسوست مارا بار غسست کشیدن
 خوشی وقت آنکه دارد زین نوع کار و باری
 گفتیم بـحـساک پایت باشم رفیق لـهـکن
 توهم ازین نشیند بسردامنت غبـساری
 زلفت جو شد بریشان از جمع ما برانش
 کاین حلقه را نشاید^۲ هر تیره روزگاری
 گر سرو پیش قدمت آزاد شد بـخـسـدمت
 گل را چه برگ باشد در معرض تو باری^۴
 ساقی ز جام دوشین دیگر می آر مارا
 کامروز اگر^۵ غم آری هم نشکند خماری
 بستیم در هوایت برخود در^۶ هـمـسـردا
 عاقل^۷ کسی که نبود در بند غمگساری
 زان زلف سرکش^۸ ای دل نومیستم نباشی
 کاخر^۹ بروز آید شام امـهـدواری^۹

گردست من بگیری گردد فلك غلامست
 مه چون کمال گیرد آرنش اعتباری^{۱۰}

- (۱) ده، س، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - اگر؛ تاش - ز من؛
 تب - که بر (۳) ل، تاش - نزیبید (۴) ب - این بیت را ندارد
 (۵) ل، تاش - گر (۶) ب، ل، تب - غافل (۷) ب، تب - دلکش
 (۸) ل، تاش - آخر (۹) ب - بیت پس از بیت ۶ جای دارد
 (۱۰) ب - این بیت را ندارد

من کیم گفتی که گویم خاک نعلین منی
 ماه من تا چند نعل بساز گونه میزنسی^۱
 گفته بودی دامنم روزی بدست افتد ترا
 وعده افتادگان دریای تا کی افکنسی
 دمبدم آهنک رفتن میکنسی از پیش من
 عمری ای اندک وفا چون عمر از آن در رفتنی
 من سزایم گفته درکشتن تو ای رقیب
 راست میگوئی تو دشمن خود نه ای کشتنی^۲
 از گلستان جمالت^۳ برنگیم چشم تو
 فی المثل گر چشم من چون چشم نوگس برکنی
 گر می رنگین زند در شیشه با لعل تو دم
 هر چه آید زو فرو خور زانکه خامست و دنی^۴

بی تو چون ببند جهان چشم جهان بین کمال
 چون بچشم خویش می ببند که چشم روشنی

(۱) ده تاسره، س، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - سزای دشمنی
 (۳) ل - جمالت (۴) ب - هر چه آید فرو خور زانکه بد نامت

ناوك غمزه چو هرسو بشتاب اندازی
 دل شتابد که سوی جان خراب اندازی
 گم از پا فکند خال لبست سهل مگهر
 بیمکی سهل نباشد که عقاب اندازی
 دل تحمل نکند جان نتواند برداشت
 بار آن سایه که با رخ به نقاب اندازی
 شمع آخر شده یارب چه شبی باشد آن
 که منت بوسم و خود را تو بخواب اندازی
 خون دلها که کبابست چو می^۲ نوشت باد
 گر^۳ بستنی نظری سوی کباب اندازی
 بمن روند بده تا سر حاسد^۴ شکنسم
 زاهدان سنگ که بر^۵ جام شراب اندازی
 فیض ازین سان که ترا میرسد از گریه^۶ کمال
 زود بهنند که^۷ سجاده برآب اندازی

(۱) فاش، تب - بر رخ (۲) تاش - همچو می خون دل موخته گان
 (۳) ب، ل، س - که (۴) تاش، ل - خامان (۵) تاش - که در
 (۶) فاش - که از دوست (۷) ب، س - زود بینم که تو

ندارد دلسم طاقت بی توی
 که کردست چنم توام جادوی^۱
 ز تو ابرویت ساخت شیدا مرا
 چنین‌ها کند^۲ ماه نو در نوی
 گشودند چشمان تو ترك و هند
 بناوك كشی و کمان ابروی
 چه دولت که آن پای را در سرست
 که دارد بزلف تو هم زانوی
 در ایام بحالی از جود زلف
 رخت کرد باما بسی نیکوی
 محو اگر نسخه زان رخ برد
 بمعنی کشد صورت مانوی

کمال آن سر زلف هر دم^۳ نگیر
 که بازش بجنبید رگ هندوی

(۱) د، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) لن - چها میکند (۳) ب - هرگز

ندانم کی بدام من در افتسی
 چه خوش میدی چه خوش باشد گر افتی^۱
 اگر مد بام افتی چون لطیفه
 دران فکرم که بار دیگر افتی
 لبس بگذار ای^۲ گفتار و نسی
 بگوش این و آن چون گوهر افتی
 چه خوش افتد مرا ای سر ترا هم^۳
 ز تیغ او جو بر خاک در افتی^۴
 ره مردم تو گل مسازی ای اشک
 چرا در ره ز مردم برتر افتی
 ز تشویش تو ای برقع ملولیم^۵
 خدایا زود تر وقتی بر افتسی
 کمال از دین^۶ دل لختی دهی شرح
 شب وصلی که پیش دلبر افتسی

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ل - در (۳) تاش - سر ترا - نویسز
 (۴) د - این برت را ندارد (۵) ب - تاش - ملولم (۶) د - حال

نشان خاک پَسای او اگر مهیافتم جاشی
 سم میگشت در پایش غلطان دیده در پاشی^۱
 تمنا کرده‌ام باخود که در پایش فتم بیخود
 کم افتد در سر عاشق ازین خوشتر تمناشی
 دل پروانه پیش شمع رای سوختن دارد
 نه بینم در میان جسع روشنتر ازین رایشی
 جمالت را جو بازار هست نیز از غمزه و مزگان
 رها کن تا کند زلفت بحسن خویش سوداشی
 بعد نقش از خیال آراست رویت خانه دل را
 ز مهرویان کرا باشد چنین روی دل آراشی
 بهاران بیگل رویت بداغ دل برون آریسم^۲
 جو لاله گر برون آم بکوهی یا بصحرایشی
 نخواندی این مثل جانا تماشا رایگان باشد
 رخی بنما ستان مد جان اجازت ده تماشاشی
 مرا تو چشم بیناشی بتو زان در تماشایم
 دلا میکن تماشاشی جو داری چشم بیناشی^۳
 کمال از سرو بالا یان چه میبوسی^۴ نشان گفنی^۵
 مهی میجویم از هر سو مگر بینم ز^۶ بالاشی

(۱) تاش - در پاشی و (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - آریسم
 (۴) ب - این بیت را ندارد (۵) ل - میجوئی (۶) تاش - حسن
 (۷) تاش - مگر یابم به

نیست بهای جان بسی پیش تو چون کشد کسی
 در نظرت جهان و جان نیست بقیامت کسی^۱
 شادی جان اگر تویی نیست غم جهان مسرا
 غصه چه وحشت آورد بارخ چون تو مونس
 ازلب و غمزه^۲ توام باده پرست و مست هم
 باده و ساقی چنین نیست بهیچ مجلسی
 زیر دولب^۳ به بوسه ام گفنی و^۴ چشم چار شد
 چون بیکی نمیرسی^۵ وعده چه میدهی بی
 از تو نه من جو بلبلان نالم و بی که درچمن
 بهرخ زرد و چشم تر نیست گلی و نوگی
 سهو قلم ز بیخودی باز نداند از^۶ رقص
 نقطه^۷ حالت ار فقد بر روی مهنسی

یافت کمال وصل تو دولت نقد او ببین
 نقد چنین کم او نقد خاصه بدست مفلسی

(۱) من، لن - این غزل را ندارد (۲) تاش - از دو لبت (۳) تاش -
 دادی و (۴) تاش - چونکه یکی نمیدی (۵) ب - آن

وصال اوست بخت ما نبینم آن به بیداری
 خیالش دولتت ای دل تو باری دولتی داری^۱
 بمستان و نظر بازان نظرها دارد آن چشمان
 مگر دیوانه زاهد که جوئی عقل و هنیاری
 در و دیوار در رقصند صوفی درسماع^۲ ما^۳
 چه بر دیوار چسبیدی^۴ نه آخر نقش دیواری
 جو غس برخاک راه تو بدان امید افتادم^۵
 که چون باد صبا آبی مرا از خاک برداری
 دل من چون زکار افتد بیار^۶ محنتت برردن
 رمد یاری مرا از تو اگر دولت دهد یاری
 کریمان تحفه آرند با خود پیش^۸ مکهنان^۹
 اگر آبی تو نهز^{۱۰} آن به که بر من رحمتی آری

بعد جان وصل او^{۱۱} خواهی کمال از سر نه این سودا^{۱۲}
 جو هیبت نیست این گوهر مکن هر دم^{۱۳} خریداری

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) تاش - رقصند و (۳) تاش - اما
 (۴) تاش - چسبیدن (۵) د - بدان امیدم افتاده (۶) ب - تب -
 آبی ز خاک راه (۷) تاش - بنازه تب - نیارد (۸) د - سوی
 (۹) تاش، ل - درویشان (۱۰) تاش - ترا (۱۱) تاش - بعد وصل
 ار تو او (۱۲) ب، تاش، تب - از سر بنه سودا (۱۳) د - چندین

هرگز سوی ما چشم رضائی نگشادی
 گوئی بسعدیت من بهدل ننهسادی^۱
 ای در گرانمایه که مثل تو کم افتد
 بکروز بدست من مفلس^۲ نقتسادی
 در دیده^۳ من جمله خهالند و تو نفسی
 بر^۴ خاطر من جمله فراموشی و تو یادی
 با آنکه بجز محنت و رنج^۵ از تو ندیدم
 خادم که برنج من محنت زده شادی
 از کام دل من نبود گر برود جان
 شهرینی آن بوس^۶ که گفتی و ندادی
 رفتی بسر اسب جو باد از نظر ما
 تو عمر خوشی از^۷ بی آن رفته ببادی

دی راندی و میگفت کمال از بی خهلت
 غاهی که ز خوبان برخ و اسب زیبادی

(۱) س - این غزل را ندانود (۲) ل - مکین (۳) ب - تب - دو (۴) ب -
 هم؛ تب - درد (۵) ب - بوسه (۶) ب - وز

هر لحظه بسا از تو رسد تحفه^۱ دردی
 گر این نبودی^۲ عاشق درویش چه خوردی^۳
 دل چاره^۴ درد تو باین کرد که خون شد
 این چاره نبودى دل بیچاره چه کردی
 میسخت سراپای وجودم ز دل^۵ گسرم
 گرمی نزدم هر دم ازین غم^۶ دم سردی
 هودان^۷ کفن من همه در روی بمالند
 با خاک لحد گر برم از کوی تو گردی
 عاشق بنده^۸ فرد یگانگی نشیند
 گر نیست جو فرزند ز دو عالم شده فردی
 کو یار سبک روح که بهر دل مجروح
 سازیم ز خاک قدمش مرهم^۹ دردی
 تا چند کمال این همه درمان^{۱۰} طلبیدن^{۱۱}
 رنجی برودردی طلب از باطن مردی

(۱) ب، د - نوید (۲) ص - این غزل را ندارد (۳) ب - ز دم (۴) عاشق -
 هر نفس از دل (۵) ب، د، عاشق - جانها (۶) ب - نشود (۷) ب،
 عاشق - مرهم (۸) د - این همه تشویش تو زان زلف

هر لحظه بغمزه دل ریشم چه خراشی
 چشم از نظم پوشی و خون از مزه باشی^۱
 فرهاد شکایت زدلی داشت نه از سنگ
 جانا چه شود^۲ گر دلی از سنگ تراشی
 رخت دل و دین پیرم بجان گر ببها رفت
 ای جان فروماه^۳ تو باری چه قماش
 هر^۴ تیر که بوسینه زدی گو^۵ دل و جان هست
 فارغ ز چه بنشین و بیگانه چه باشی^۶
 زاهد چه بچنگ آری ازین شهرت و^۷ گلبانگ^۸
 گیرم که جو بوبکر ربابی شده فکاشی
 کس فهم نکرد از خط^۹ لب نقش دهانش
 مفهوم نشد نکته^{۱۰} مبهم بس^{۱۱} حواشی

بشکست کمال از محنت قدر کمالین
 چون از گهر و لعل^{۱۱} سپاهانی و کاشی

- (۱) س - این غزل را ندارد (۲) فاش - بود (۳) ب، ل - گرانمایه
 (۴) فاش - با هر (۵) ل، فاش - زد دل گر (۶) د - این بیت را
 ندارد (۷) ب، د - (و) افتاده است (۸) فاش - عدت و ناموس
 (۹) ب - (و) میافزاید (۱۰) ب، ل - ز (۱۱) ل - سنگ

هر لحظه غمزهها^۱ بجفا نیز میکنی
 باز این چه فتنههاست که انگیز میکنی^۲
 دل‌های ما نخت بتاراج میببری
 وانگه اسیر زلف دلاویز میکنی
 گر خون چکانی از دل عاشق کراست جنگ
 شاهی بقلب رفته و خونریز میکنی
 در بحر دیده آب کجا ایستد ز غشوش
 زمینان کس آتش دل ما نیز میکنی
 خواب شبان میند بچشم دگر خیال
 چون همدم بآه محرم خیز میکنی
 از خون ما چه توبه دهی چنم مست را
 از باده حلال چه پرهیز میکنی

شهر^۳ سرای^۴ چون دلت آشفته شد کمال
 وقتت اگر عزیمت تبریز میکنی

(۱) ب - را (۲) سر - د - این غزل را ندارد (۳) ده - لن - ناس -
 شهرت (۴) لن - سراب

هیچ شب ای مه از وطن جانب ما نیامدی
 همچو شهبان بمرحمت سوی گسدا نیامدی^۱
 سوخت غم جو از دعا حاجت ما^۲ روا نشد
 هیکل خویش سوختم چون بدعا نیامدی
 آمده^۳ بلند جان هجر تو کشته^۴ شب مرا
 درد و درین جان من دوشی چرا نیامدی
 نیست سزای دیدنت دیده بگیر زآینده
 زانکه جمال خویش را جز تو سزا نیامدی
 از سر زلف دلکشت کسی نشنید بسوی جان
 تا بر شکستهگان همچو صبا نیامدی
 جان نفاشده بر در کعبه وصل دلبران
 طوف مکن جو از سر^۵ صدق و وفا نیامدی

هست کمال گفتیم این همه درد گرد تو
 درد کجا رود دگر چون تو دوا نیامدی

(۱) ده س - این غزل را ندارد (۲) قاش - دل ؛ ل ، تب - مسن
 (۳) قاش ، تب - کشت (۴) لن - در

< قطعات >

۹۸۳

ای زخم کلک شکرپسار تو
تازه و تر باغ سخن را نهال^۱
تا شده روشن ز تو آب سخن
سرد شده بر دل مردم زلال
دیده خط شعر تو و گشته سرخ
جدول دیوان من از انفصال
گر بهدایای موظف ز فخر
می نرسد دستی تو چون بارسال
حسندام اشعار مخیل فرست
از تو جو قانع شده‌ام با خیال
همت تو گر چه نیسارد فرو
سر بمقام من شوریده حال
هست امیدم کیه رساند ترا
پیر مکتل بمقام کمال

۹۸۴

بسم مجزی ای پیک عاشقان برسان^۲
حدیث شوق ملاقات و آرزومندی^۱
ز بعد آنکه زدی حلقه بر در و خود را
در آن جناب همایون چو دولت افکندی
بگویش این قدر از من که ای برتبت و فضل
گشته قدر تو از پایه هنرمندی

(۱) ب، د، تاش، س، لن - این قطعه را ندارد (۲) ب، تاش، س، لن - این قطعه را ندارد

چه گل شکفت ازینت که براسبیل خـلاف
 درخت مهر و محبت ز بیخ بر کندی
 گر از تنیده یاری گسسته شد تـساری
 چه باشد ار بسر انگشت عفو پیوندی
 مرا خود از توجه نفع و ترا ز من چه ضرر
 که من ترا بیسندم مرا تو نپسندی
 بنظم و نثر گرفتم که سعدی و قـسی^۲
 جو^۳ من ز خاک خجندم تو از سمرقندی

۹۸۵

بسمع شیخ محمد ایما صبا برسان
 که باد پیرهن صبر ما زنت تو چاک^۴
 درین جهان که بود رنج و راحتش گذران
 نه دوستی است که باشی تو شاد و ما غمناک
 کنی که او پی دنیا زنت داد دلـسی
 فروخت دامن دنیا بکمترین خـشاک
 گشت مدت عشق ماه و قوب سالی شد
 که تحفه‌ایت فرستادم از عقیده پاک
 بدان امید که شریف بنده بفـرستی
 ز بندگان خود و از کی نداری پاک
 عنیده‌ام که هنوزت نیامده است بسـست
 غلامکی که سبک روح باشد و چـالاک
 مرا غلام با پیام ز نسـدکی باید
 نه آنکه بعد وفاتم بود مجاور خاک

(۱) ل - ازین بس که (۲) د - وقتیم (۳) د - نه (۴) نقل از نسخه

چاپ تبریز

ز ما ای صبا با محمد رسان
 خدایا درودی که اورا^۱ سزاست
 بگو با درود انگش در نهفت
 که ای ساز معنی ز طبع تو راست
 گرفتیم که باشد ترا صد گرفت
 بهر یک غزل کاغذی سزاست^۲
 نه آخر غریب دیار سزواند
 ترا با غریبان خفونت چزاست
 ز بهدادت است این همه بر غریب
 که شعر من آوازه شهرهاست

ای بلبل خوش نغمه زما بساد سلامت
 هر مرغ که بر^۳ آید ره همین نغمه سراید
 نام تو بدان خود شد از مادر فطرت
 کاین خرد شناسی همه از طبع تو زاید^۴
 هر نفس که در پرده نهفتی^۵ زنی و چنگ
 چون ماه نوش زهره بانگست نماید
 نام سخن بنده برآورد بغیر بی
 کاین کار غریبت و ز^۶ دست تو برآید
 هر بیت که ما بیره^۷ و اندازه بازیم
 از در تنه در نای^۸ شما در تنه آید

(۱) د - ل - آنرا (۲) ب - د - تراست (۳) ب - د - درود - که افقاده
 است (۴) د - آید (۵) ل - نمودی (۶) ل - به (۷) ل - د - زه
 (۸) ب - ناز

بحر معنی حمام ملت و دین
 ای مفاخر بگوهر تو عاقول
 حل هر مشکلی که در سخنست
 کرده بر خاطر تو جمله حلول
 از محبان خود بدقتصیری
 خاطر نازکت مباد ملول
 در عبادت اگر تاهل رفت
 تو کریمی و عذر من مقبول
 زان نشد فرصت بیروسی تو
 که بمرثیه بسوده‌ام مشغول

خواستم از خادم مطبخ حساب
 برده ۱ گان کشت و بر سه پایه برد
 گفت بر رسم فدای کسان خود تست
 حنو آن ۲ همایه بهمایه برد
 پیه و گرده حاجبی ۳ قا گرفت
 شیردان را گنده پیر دایه برد
 گفتش دل را کجا بردی که نیست
 گفت دل را دختر همایه برد

گفت فرهاد آقا بمیرولی
 که رشیدید را کنیم آباد

(۱) ل- بره‌را (۲) ل- فدا (۳) ل- او

ند به تبریزیان بآجر و سنگ
 بدهم از برای این بنیاد
 بود مسکین بشغل کوه کنسی
 که ز مردان کوه و دشت زیاد
 لشکر پادشاه طوقتمش^۱
 آمد و هاتف این ندا در داد
 لعل شهرین بکام خسرو شد
 کوه بپهسوده میکند فرهاد

۹۹۱

مودنی - کان علاء دین سازد^۲
 گوی کشد بود باید امر محال
 چاره این ز پیر بنیاشی
 رفت شرمنده و بکرد^۳ سوال
 پیر گفتا منت هم تعلیم
 گر نگردد طبیعت سو ملال
 مود پیش همان آشدان
 بیگلو نهک نیست در همه حال
 گفت من مودی همه کردا
 بیگلو کار کرده ام همه سال

۹۹۲

دی علاء دین بمریزی^۴ میگفت
 که ازین نکته شدستم غمناک

(۱) ل - طور قیمش؛ د - طور قیمش (۲) ل - بکشد (۳) ل - آن (۴) ل -
 کو نکرد؛ ب - گر نکرد (۵) ل، ب - بگو (۶) ده، ل، قاس، لن -
 عزیزی بعلا دین

کآنکه حافظ نبود خاک خورد
 همه اعضايش چو افتد بمفناك
 بنده هم ياد بگيرد^۱ قرآن
 تا كه در خاک نبوسد^۲ تن پاك
 گفتم اى بنده^۳ مقبل تو مترس
 هرگز انگشت نبوسد در خاک

۹۹۳

صاحبها شوكت دى ماه بدان^۴ پايه رسيد
 كه زحل كپسى نه پايه بههيم^۵ بفروخت
 برفد هيچ كس ايام قبائلى نبريد
 كز طمع چشمه^۶ خورشيد بدان چشم ندوخت
 ميكنند باد برفتن^۷ حركتهاى غنىك
 مگر اين شيوه ز زهاد رياستى آموخت
 با همه ذوق درون گرم نشد وقت كمال
 تاكه در غلوت او^۸ دمبدم آتش بفروخت
 بر سر نلده^۹ و امى بدعاگو^{۱۰} بفرست
 پاره اى هيم و انگار كه آن نيز بسوخت

۹۹۴

سوال كرد يكي از علاء دين گلكار^۱
 كه تو غلام نهى روى تو سپاه جراست
 جواب داد كه هر مورثى كه ما سازيم
 چو آتشى بكنى^۲ ميل دود جانب ماست

(۱) ب - نگیرد (۲) ب - بیوسد (۳) ل - موسم دیماء بآن (۴) د - خود
 (۵) لن - نقدی و (۶) ب، ل - علاء دولت و دین (۷) ب - آتشی
 فکنسی

سیاه روشی من عارضی است اصلی نیست
سیاه روشی بنده ز دود مسوریهاست^۱

۹۹۵

جوانی گفت با محبوب خوشگسوی
که چون بینی هوا خواه تو یارم
چرا کاغذ نجیبانسی به بینی
سریش ار نیست تا^۲ کاغذ من آم
بگفت از ضعف پوری و فلبیری
من سکین سر بینسی ندانم

۹۹۶

پنج بیت قطعات کز پنج گنج آمد فزون
من چه گویم چون نظامی را جوابش حد نبود
تو سخن کردی روانه نزد من من بنده آن
گرچه فکر نیک بود آن از تو این هم بد نبود
در جواب شعر چون آب روانت بیت ما
خانه زین بود و مارا زین روانتر خسود نبود

۹۹۷

دوش مهمان لب جانان شدم
عذر گفت و منتم بر جان نهاد
کامشیم چیزی چنان در لبت نیست
کان توان پیش چنین مهمان نهاد
گفتم آن نقل دهان بس نیست گفت
هیچ پیش مهمان نسوان نهاد

(۱) ب - این بیت را ندارد (۲) ب - با

جستم از یاری نشان آن پسر
 کاب حیوان است جویمان لبش
 گفت بیگانهان بجیحونش طلب
 کان زمان باشد خلاص از مکتبش
 هر نماز دیگری آیهام روان^۱
 جانب جیحون و جویم لب لبش

طبع تو کمال کیمیاشیست
 کز وی سخن تو همچو زرش
 دیوان تودی یکی^۲ همی خواند
 دیدم که دهانش پر شکرشد
 از بغایت لطف و آبداری
 حامد سخنت شنید^۳ و^۴ بر شد

هفت . بیت آمد غزلهای کمال
 پنج گنج از لطف آن عشر عشر
 هفت بیتی های یاران نیز هست
 هر یکی پاک و روان و دلپذیر
 لیک از هر هفتشان^۵ حک کرد نیست
 چار بیت از اول و سه از آخر

(۱) لن - برون (۲) ب، لن - کسی (۳) لن - بدید (۴) د، ل - (و) افتاده
 است (۵) د، لن - ازان هر هفتشان؛ ب - از هر هفت آن

جو دیوان کمال افتد بدست
 نویس از شعر او چندانکه خواهی
 خیالات غریباً و لفظ و حرفش
 اگر خواهی که دریایی کماهی
 ز هر لفظش روان مگرد چو خامه
 بهر حرفی^۱ فو^۲ رو^۳ چون ساهی

مرا هست اکثر غزل هفت بیت
 چو گفتار^۴ سلمان نرفته ز یاد
 که حافظ همی خواندش در عراق
 بلند و روان همچو بیع^۵ شداد
 به بنیاد هر هفت چون آسمان
 کزین^۶ جنس بیعی ندارد عماد

دو کمالند در جهان مشهور
 یکی از اصفهان یکی^۷ ز خجند
 این یکی در غزل عدیم المثل
 و آن^۸ دگر در قصیده بهمانند
 فی المثل در میان این دو کمال^۹
 نیست فرقی مگر بیوشی چند

(۱) ب، س - لطیف (۲) ل - حرفش (۳) س - شو (۴) ل - اشعار (۵) د،
 ل - سبکاً (۶) ل - کزان (۷) ل - دگر (۸) ب - آن (۹) د - دو بزرگ،
 ل - هر دو کمال

یکی شعر سلمان زمن^۱ بنده خواست
 که در دفعتم زان سخن هیچ نیست
 بدو گفتم آن^۲ گفتهای چو آب^۳
 کز آنسان دوری در عدن هیچ نیست
 من از بهر تو مینوشتم و لسی
 سخنهای تو^۴ پیش من هیچ نیست

۱۰۰۵

ما بار از شکارستان مشکین
 دو آهو بره^۵ مشکین فرستاد
 چو افتادند دور از سبزه و آب^۶
 بصحرای عدم رفتند چون باد^۷
 گر آهو برگان را کرد اجل سید
 بقای آهوان چشم او بساد

۱۰۰۶

وقتست که استعاد سخن زرگر معنی^۸
 مانند رز از بوتہ بما صاف برآید^۹
 کان نوك نباخذ که ز صندوق ضمیرم
 زر دزد دو بامن به^{۱۰} ترازو نگراید
 شك نیست که اقبال درآید ز در من
 گر رأی مبارك بصفای میل نماید

(۱) ب - ازین (۲) ب - این (۳) ب - نکته‌ها را جواب (۴) ب، د
 ل - او (۵) د، ل - لاله و گل (۶) د، ل - بصحرای عدم رحلت
 افتاد (۷) د، ل - نماید (۸) د، ل - چو

از جناب رفیع داودی
 که سلیمان‌ش آستان بوسید
 بطریق معامله^۱ سوی شیخ
 مدتی شد که تحفه^۲ نرسید
 بار دیگر ز جامه‌دان امیر
 میتوان صوف دیگری دزدید

توك دنیای دون^۲ بگیر کمال
 تا جهانیت مرد دین خوانند
 هر که در بند ریش و دستارست
 خاص و عامش بهیچ نستانند
 چون کلاه از سریش هست برك^۳
 همه بر فوله‌ش نشانند

ز شعر خویش جزوی و کلاهی^۴
 که هر يك قالبی و بی بهایند
 بدان حضرت فرستادم بتحفسه
 اگر چه صدر عالی را نشایند
 امیدم هست کز لطف تو هر دو
 جو یابند التفاتی برسو آیند^۵

(۱) ل - معاملت (۲) لن - دنیا و دین (۳) ب - کلاه ار - سریش
 هست بتوك (۴) ب، د، ل - کلامی (۵) ب - جو آرند التفاتی را
 بشایند

کرد حکیمی ز نظامی سوال
 کای بسر گنج معانی مفهم
 هست در انگشت کمال آن قلم
 یا نه عما نیست بدست کلیم
 گفت قلم نیست عما نیز نیست
 هست کلید در گنج حکیم

باغیت پر از گل معانی
 دیوان کمال تازه اش دار
 شعر دگران جو خار بتی
 پیرامن او بجای دیوار
 تا سنبل و نورگش نجینند
 دزدان گل ریاض اشعار

کردم از سید راگسوی^۲ سوالی که ترا
 نیست جز رای و جز اندیشه سودای دگر
 گفت صد رای دگر با تو بگویم فردا
 هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر
 گفتم ای ساده خود رای مکن نیز چنان
 که من از دست تو فردا بروم جای دگر

(۱) ب - اشعر (۲) ب - زاگوی (۳) ب - لیکن

ما بتدریج در مقام سلوک
 خیمه برآ پهلوی ملک زده ایم
 بر سر خوان آرزو همه شب
 شکم آرزو نمک زده ایم
 برفلک میزنیم ناوک آه
 تا بدانی که ما فلک زده ایم

این خیمه سرادی کمال است
 نغمان ز طناب او گشته
 گرد در او ز صبح تا شام
 اصحاب کمال حلقه بسته
 زیرا که درو ملیم قطبیت
 اونساد بگرد او نشسته

ز فاقه و ره پر محنت و عذاب سفر
 طباع مردم معنی بغایتیست ملول
 که از ملال به بیستی نمیکنند شروع
 که تا نخست به بیستی نمیکنند نزول
 در ابتدای سفر من قصیده‌ای گفتم
 اگر چه السفر^۵ قطعه گفته است رسول

(۱) ب - در (۲) تاش - آرزو (۳) ب - مقام (۴) ب - س - دانسا
 (۵) ب - الشعراء ده تاش - السفر

ذاکر حق که دل روشنت از بیداریست
 همدم صبح سحر خیز و غنک جان و تنت
 گر تو در زکری و فکری شده زانسان مشغول
 کس دگر یاد نماید زمن و حال منت
 من هم از ذکر نیم خالی و از فکر دمی
 گه بذکر توام و گاه بفکر سخت

قطعه مدح تو گر دیر ترک شد مکتوب
 عفو فرما ز دعاگو که قلم دیر کشید
 ورنه آن گفته چون آب روان بود چنان
 که ببوسیدن خاک قدمت خواست دوید
 تو روانی سخن بین که ز دروازه شهر
 تا در خلوت خلی تو به مساه رسید

چو حاجی احمد کل از در شیخ
 جدا افتاد زو افغان برآمد
 روان بر منظر آن حاجی نی زن
 طربناک و خوش و خندان برآمد
 چو تابستان رسید و شد هوا گرم
 کدو افتاد و بادمجان برآمد

(۱) لن - پنداری (۲) ب، تاش - شده را (۳) ل - منظر او حاجی آسود

دهقان فضل عالم پروران^۱ جلال^۲ دین
 آنی که جهات جو خسی پر زگندم است
 پرورانی تو ساخت تنت را جو خم بسزرگ
 تن پروران برند گمان کز تنم است
 چون تو فله خشکی و مکر^۳ نمیشوری
 دستار تو همیشه چرا بر سر خم است

زر طلبان همچو در حلقه بگوش آمدند
 شکر کز آزادگی^۴ بنده در آن سلك نیست
 باغ اگم نیست هست نخل معانی بی
 نخل مرا برگ و شاخ جز ورق و کلك نیست
 خانه ملکی مرا نیست بجز بیت شعر
 ملك دگر قافیه است قافیه خود ملك نیست

در یاب کمال این سخن نازک و باریک
 آزوده مکن خاطرت از کس سرموشی
 گر باتو برابر زید آن مونسسی افرع
 یا دست مرا در حسی او بیت نکوشی
 بد خواه تو خود را ببزرگی جو تو دانسد^۵
 لیکن مثل است اینک چناری و کسوشی

(۱) ب - برهان (۲) ب - تاش، لن - هلال (۳) ب - تاش - می گر
 (۴) ب - که از دادگر (۵) ب - ماند

جواب گفته‌های ما به تبریز
 که میگویند یاران گاه و بیگاه
 به پستی و بلندی مینماید
 به پیش بیت کعبه بیت جولاه
 نو گوئی خانقاه خواجه شیخست
 بجنب مسجد خواجه علینشاه

ای جو بیستی به بیت خود نمدی
 خواستی گر چه آن سزاوار است
 همجو شمرت چرا نمیدزدی
 نمد خانقاه که بسیار است
 مگر آگه نبی ازین معنی
 که نمدم ز جنس اشعار است

گفت ماحبدلی بمن کسه چراست
 که تورا شمرهت و دیوان نیست
 گفتم از بهر آنکه چون دگران
 سخن من بود فراوان نیست
 گفت هرچند گفته تو کم است
 کمتر از گفته‌های ایشان نیست

کمال اشعار اقوانت جوا اعجاز
 گرفتم سر بسر وحی است و الهام

جو خالی از خیال خالص باشد
خیالت آنکه^۱ گیرد شهوت عام

۱۰۲۶

بمسا آن صوفی بپریده بینی
بغیر از عجز و مسکینی ندارد
نشاید جرم خود بینی برو بست
که آن بیچاره خود بینی ندارد

۱۰۲۷

الا ای صوفی مکشوف بینی^۲
که بنمائی ره اریاب و دع را
بیاطن صورت فقر^۳ دعا گو
جو بینی قطع کن از من طمع را

۱۰۲۸

بمجمعی که دف از قول خویش موزد لاف
جواب داد نهی در نفس بیانگ بلنسد
که در برابر من ای فراخ چنبر بسوز
ز لطف لاف زنی تن زن و بطبله مهند

۱۰۲۹

محبت تو اماما فریضه چون روزه است
اگر تو میل محبت کنی و گو نکنی

(۱) تاش، لن - اینک (۲) ب، ل، تاش، د - باطن (۳) د - قطع

کمال گو بخواویح بعد فرضاً عشا
من از تو روی نه پیچیم که مستحب منی

۱۰۳۰

ای حافظ عندلیب آهنگ
آهنگ تو رفته نیم فرسنگ
گر زهره بر آسمان زند عود
سهلت تو بر زمین بزن چنگ

۱۰۳۱

حافظ نیک خوان نیک نویسی
هر که حق گویدت شنو سخنش^۲
چنگ را بیش در^۳ کنار مزن
بسر خود که بوزمین بسزنش

۱۰۳۲

نکبت پیراهنت آمد بمن
یافتم جان نوی زان رایحه
خوانده بودم فاتحه وصل ترا
شد قبول الحمد لله فاتحه

۱۰۳۳

کیسه مکن بر زرد سیم ای پسر
کیسه برانند درین رهگذر
کیسه نهی باش و بیاسا کمال^۵
هر که نهی کیسه تر آورده تر

(۱) ل - فرض بعد (۲) ب - سخن شنویش (۳) د - بر (۴) ب - را
(۵) ل - زعمر

آواز حزین موزنی را
 مشنوه که کنند عیب بسیار
 خشکت همین و تیز و باریک
 چون سوزن خارهای دیوار

اگر زهره شنیدی بانگ چنگت
 رباب و بریبط خود با تو میداد
 وگر بودی نهی بر رسم تحفه
 بناخنهای تو نی مهنسرتاد

جز آه و ناله ندادم بعاشقی هنوی
 مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد
 ز اشک سرخ و رخ زرد چون زیم بیهم^۲
 که هر یکی بدگرگونه داردم ناساد

نشسته بر در حمام دیدم آن همه را
 همه رخان دگر گفتمن ز بعد سلام
 اگر تو آدمشی اعتقاد من اینست
 که دیگران همه نشسته بر در حمام

(۱) ب - و عظیم (۲) ب - بی اشک

نی به آواز عود گفت نهفت
 همه چشمیم تا برون آئسی
 عود گفتش که راستی ما نیز
 همه گوشیم تا چه فرمائسی

کسی کز عشق دولتمند گردد
 بیفزاید هزاران اعتبارش
 نه بینی کز عشق بلبل مست
 یکی مرگت و میخوانی هزارش

گفته‌های لطیف بنده خویس
 بنده‌ام گر بلطف میخوانی
 بر من خود پسند نیز قلم
 حاکمی گر بنهر میرانی

جو آید بر دلم اندوه بیوقت
 ز دور دون صباحاً او رواحاً
 صلاح کار نقل است و می لعل
 لعل الله یرزقنی صلاحاً

میزند بنگ صاف مرشد خاف
 غافل از ذوق باده غیبیت
 گرچه الشیخ کالنبی گویند
 کالنبی نیست شیخ ما کنبیت

ما ز تشریف میر عبدالله
 نیک آسوده و قوی شادیم
 نیست مارا ز صحبتش گله
 لیکن از گوش او بفریادیم

چو همدی و مصاحب بجای چنگ ای نی
 تو آن نیی که دل از صحبت تو برگیرند
 بگو مصاحب نی مطربا کزین نیازی
 اگر ملول شوی صاحب دگر گیرند

گفتم از مصر معانی بفرستم بتو باز
 سخنی چند که آید بدعانت چو شکر
 باز رسیدم ازان نکه که گوئی چو همام
 شکر از مصر به تبریز میارید دگر

دوش گفتم خلیل اچک ———— ورا
 تا کی این عیش و چند لهو و نشاط
 گفت شیخا برو تو خودرا کسوش^۱
 کل شاة برجلهها استنباطا

عمارت چرا میکند جیم آقا
 درین شهر ویران انده فزای
 یکی خانه اورا مگر بس نبود
 که دو خانه میسازد اندر سرای

ای طالب معانی در شاعری زهر در
 در حجره معاذی^۳ چون آشی و نشینی^۴
 از بس تواضع اورا کوچک دلی شناسی^۵
 لیکن برادر او مردی^۶ بزرگ بینی^۷

طاس بازی بدیدم از بغداد
 چونر جنید از سلوکش آگاهی
 رفت در جبه وقت بازی و^۲ گفت
 لیس فی جبتی سوی اللهی^۱!

(۱) ب، ده تاش - باش (۲) ب، ده ل، تاش، س - ستناط (۳) تاش،
 لن - معانی (۴) ب - نیایی (۵) د - مرد (۶) د - (و) ن - دارد
 (۷) ل - هو اللهی

با من آن ترك كمان ابرو گفت
پیش چشمش بزبان ترکی
گر ترا کتیهام آن زنده به بین
در میان دو کمان ترکی

۱۰۵۱

طبع من هرچه بسازد بسر خوان سخن
قسمت تست اگر نیک و اگر بد سازد
بنده در هر غزلی کرد ادا قول کمال
تا به تصنیف ترا معتقد خود سازد

۱۰۵۲

ای آنکه دفتر ما دیدی پر از حواشی
دانم که با دل خود گفתי چه هست اینها
بسیار دیده باشی خاشاک بر لب بحر
از بحر شهر ما هم خاشاکه است اینها

۱۰۵۳

شیر مردانه بگفتم^۲ پندیت
روبهی باشی^۳ اگر نپسندیری
برکس آن به که نگیری آهو
که سگی باشی ار آهو^۴ گیری

(۱) ب - بهر (۲) - بگویم (۳) ب - باش (۴) د - ل - باشد آهو

بی بود وقتی کمال اسمعیل
شرف روز گار اهل سخن
بکمال تو در سخن . امروز
آن کمال این شرف نداشت که من

حافظا بریط نواز و جنگ ساز
بامنت از بهنوائی جنگ چیست
از برای سوختن در زیر دپک
گفته . همین ندایم جنگ چیست

سید آل کر بلول رسول
هست فعلش گوا که سید نیست
ساختت آل مصطفی خود را
غالباً آل کر بدین معنیست

خادم^۲ نااهل خوارزمی که بساد
هر دو دندانش شکسته هر دو^۳ دست
کوزه^۴ کز لطف آبش میچکد
نا شکسته نشنگی مساء^۴ شکست

(۱) د - قبول ؛ ل - بفعل (۲) ب - خادمی (۳) ب - همجو (۴) ل -
ناشکسته دست او آمد

مطبخ بسی برگی^۱ مرا در سفر
 نیست بحق نمک اوماج خشک
 همچو ستونی که بود خیمه‌را
 میگذرانیم بکومساج خشک

حمام کچل^۲ را یکی پیر راه
 گلاهی ببخشید و گفت آه آه
 فتاد از سر سبز من^۳ این کلاه
 بجایی که هرگز نروید گیاه

مکن خواجه اصلاح شعر کمال
 قبول از تو از بنده فرمودنت
 که پیش من اصلاح شعری چنین
 بگل بیت معمور انسودنت

برسر بیمو حمام خلوتی را هرکه زد
 حق بدست اوست گر فریاد و افغان میکند
 چون سرش زیر کلاه بخیه از گرمی بسوخت
 بر مثال کاسه نو بانگ پنگان میکند

(۱) لن - بیدود (۲) لن - کدو (۳) ب، ل، لن - ما

چون^۱ علاءدین ما بوقت سماع
درفغان و خروش میآید
گوئیها از حرارت انگشت
دیگ طوسی بجوش میآید

حاجی کل از بر ما گرچه^۲ سوی قبله رفت
نیست او حاشا و کلا^۳ عانم بهت الحرام
طاس بنگانرا چو بازاری شنید اندر دمشق
مر گرفت از سادگی بهچاره و شد سوی شام

حاجی احمد گله میکرد که در خانسه پرا
نیست برگ و شده ام راضی ازین غصه برگ
گفتم ای کله کدو فهم نشد ایسن قدرت
که زمستان نبود هیچ کدو خانسه برگ

براه گم بغداد^۴ ایسن سلمان
دران حالت^۵ که از جان میبریدی
نبودش گوئیها شعر پسر پادا^۶
که خواندی آن دم و^۷ بر خود دمیدی

(۱) ل - جو (۲) ب - جو (۳) ل - کلا و حاشا (۴) ل - بگر ماهای
بغداد (۵) ناش، ل - ساعت (۶) ل، ناش - از اشعار بدر یسارش
نیامد (۷) ل، ناش - که آنرا خواندی و

از کتابت مثنوی جلال ملسول
 قلم کاهلی بیخط درکنی
 سخن خال خود نویس که هست
 سخن خال و خط نوشتن خواهی

چشم آقا گفت بهر قبر میر
 حافظی باید که ما سرنا^۱ چشم
 چون حمید گریه این معنی شنید
 از میان^۲ برجست و گفتا ما چشم

ز ضعف و صحت تن یار صرف خوان از من
 سوال کرد یز لفظی که آن صحیح^۳ بود
 نظر بجانب قدش فکندم و گفتم
 الف مقابل عین است چون صحیح بود

گر گوشه بسازد سلطان حسین مارا
 در قلب شهر نبود کسرا^۴ نزاعی
 با مطربان خوشگو شام و صبح باشد
 در گوشه حسینی عشاق را سماعی

(۱) د، ل - قرنا (۲) ب - زمین (۳) ب، ل، ل، ن، س - فصیح
 (۴) ل - بدان

به نی گفت در خانه صوفی
 که دارند جمعی بیانگت هوس
 نی انگشت برده بنهاد و گفت
 کمر بستم در قبول نفس

حمیدک می گفت بسا دوستان
 که ما موش ما پیکر و دوست اوست^۱
 جو ما گریه ایم ای عزیزان چه عیب^۲
 که ما موش را دوست داریم دوست

با فطاعی گفتم از روی مزاح^۳
 بد معامل نیستم من ای محسوس
 وجه شربتها که دادی بستم
 گر فراموش شود بر پنخ نویس

دعای من اینست در هر نمازی
 بخلوت که با ملجائی با ملاذی
 نگه دار اصحاب نوری و طریبرا
 ز جنگ ملاطی و شر مسازی

(۱) ب - دوست (۲) ب - باک (۳) ل - نیاز؛ لن - نزاع

موفقی علم لغت میگرد بحث
جز جدل هیچش نبود از علم بهر
در لغت گفتا چه باشد موت و سم
گفتش تا چند گوئی مرگ^۱ و زهر

در سخنم کزو زنم لاف
"لاف از سخن جو در توان زد"^۲
بر فوی حسود قالبی گسوی
"آن خنت بود که پر توان زد"^۳

معایبی که در اشعار خواجه عصارست
نوشته آن همگی در دیوانهاست
جداولی که برخی کشید در دیوان
نه جدولست بمعنی که خون دیوانهاست

ز بنده خسرو فخار^۴ اجازتی میخواست
که در غزل بپریم نسام آن دلارارا
رقیب گفت زنم مشت و بشکنم زنجش^۵
مزن بجان تو گفتم چنین زنجهارا

(۱) ل- موت (۲) مصراع از نظامی گنجوی است (۳) مصراع از
نظامی گنجوی است (۴) فخر - بخار (۵) فاش - دهنی

پهلوان ففافی ار نساگاه
 زهر یخ رفت و داد جان نفیس
 بر خاک او بگو بـسـرش
 برد الله مضجه بنویس

در علف زاراً دو نعل اسب مرا رفت ز دست
 گر رود راه به آهنگی اورا چه گناه
 این زمان غیور دو نعلی جو ندارد بر پای
 تهنوتو زمین نتوان رفت بنعلمین براه

سپلهائی کز سهند آمد من و یاران ز کوشک
 موج آن بالا و اوج بام میدیدیم پست
 شد بطاق هر در بجه آب نزدیک آنچنان
 کان زمان شنیم ما و هرکه بود از کوشک دست

بیش چنگ دلخراشت صوفیانرا حافظا
 نمرهها باید بوقت نفس بنمودن زدن
 اردشهر و تو اگر در مجلسی آرید چنگ
 مردم مجلس ترا خواهند فرمودن زدن

دی بمن شیرین لبی گفت این لغت
 گو بمن تا اهل و دانا گویمت
 چیست قبل دانی و حتی اقول
 گفتش بوسی بده تا گویمت

شاهرا از فضل و رحمت پادشاه نوالجلال
 هم جمال ملک بختیست و هم ملک جمال
 داعی جاه و جمال تو کمال است و ملک
 از ملاحظین نیست کردا این کمال و این جمال

(۱) ل- چیست قبله هاتنی حتی اقول؛ لن- چیست گوئی قبله
 حتی اقول

< مستزاد >

۱۰۸۴

با اکبر مکر بدکان گفتم من زانگشت سپه شد به دنت پیراهن
یا نیست چنین
گفتا که ز عشق ... احمد سوخت بر آتش دل پیرهن باره من
گند لسه بین

www.persianbooks2.blogspot.com

> ترانه <

۱۰۸۵

بهر برهان امهرزادهٔ ما
گوسفندی خرید فربه و خوش
زود باوردجیان مطبوع وی
گو سپند افکنند در آتش

۱۰۸۶

گله کردی که ز رنجور نکودی بر سرش
تو بیوس از من بهدل که برو زان و شبان
مونس نیست مرا در برو مشهورست ایمن
دلبری هست ترا در برو معروفست آن

(۱) نقل از نسخه چاپ تبریز (۲) نقل از نسخه چاپ تبریز

< رباعیات >

۱۰۸۷

آن میر که در سماع سوزی داری
سگ روی غلام همچو پوزی داری^۱
گویند غلام او خطسی دارد سبز
خط نی که ولی جوال دوزی داری

۱۰۸۸

قول و غزلی که دل ریاید همرا
چنگت باصول چپ^۲ سرآید همرا
چنگ تو بچنگ زلف خوبان ماند
زان رو که شکستنش خوش آید^۳ همرا

۱۰۸۹

تا فکرت من نهاد بنهاد سخن
آباد شد از من طرب آباد سخن
میخواست سخن زبست^۴ بی طبعان داد
دادم باشارت خرد داد سخن

۱۰۹۰

خط تو که خوانند خط ریحانش
سنبل نکشد سر ز خط فرمانش

(۱) نقل از نسخه چاپ تبریز (۲) د - حب (۳) د - آمد (۴) ب - بدست

گر در رخ تو کج نکرد صورت چین
نقاش بانگت کهدا چشمساند

۱۰۹۱

ای آنکه توئی سوار در هر هنری
از وعده^۱ اسب دادیم دی خبری
بی همتیست اسب تنها بتسو داد
خواهیم روانه کرد اسبی و خوری

۱۰۹۲

ای یار لطیف دلستان نساژک
قوماغ و عمل بیار و نان نازک
قوماغ ز لطف عارض همچون شور
نان و عمل از لب و دهان نازک

۱۰۹۳

هرگز نکشیدم^۲ سر آن^۳ زلف^۴ بخشم
چون دال بست خویش^۵ الا بتلسم
تا ابروی تو نون و دهانت میم است
چشم ز^۰ خیال هر دو باشد پر نسیم

۱۰۹۴

با قامت ای لاله رخ مومن بوی
از جای رود جو آب سرو لب جوی

(۱) تصحیح: غیائی - کند (۲) ب، تاش - نشنیدم (۳) د - آن سر
(۴) تاش - زلفین (۵) ب، د - به

پیش رخ تو ز سہلی باد صبا
گل ہم بہا طہنچہ سرخ میدارد روی

۱۰۹۵

امروز جو شعر هر که در خط کوشد
حرفی ز^۱ خطت بعد غزل نفرودد
پوشید^۲ خط خوب تو عیب سخنست
همچون خط خوبان کہ زسخ را پوشد

۱۰۹۶

ما روی تو بینیم و نہ بینیم بمان
تا روی تو بینیم و نہ بینیم بمان
راہی کہ رساند بتو مارا شب وصل
باروی تو بینیم و نہ بینیم بمان

۱۰۹۷

کس خوبتر از تو در جهان ممکن نیست
بس خوبتر از تو در جهان ممکن نیست
گر خوبی ماہ پیکران بسد مهریست
بس خوبتر از تو در جهان ممکن نیست

۱۰۹۸

دندان مرا چون درد پنهان بگرفت
آن درد نمان در دل و در جان بگرفت

(۱) ب - را (۲) د - ہم (۳) تاش - پرسود

چون مرهم دردها همه در لب تست
آن لب باید بزیر دندان بگرفت

۱۰۹۹

یاران جو ورق شکست ما میجویند
چون خامه یکی نوعیب ما میجویند
گویند بدم جو شعر هر جا که رسید
من شعر نهم بدم چرا میگویند

۱۱۰۰

ای سرو ترا اگرچه طوبی خوانیم
از سرکشیت بجای خود بنشانیم
با قامت او چند کنی نسبت خویش
ما اصل تو و فرع تو نهکودانیم

۱۱۰۱

دی از سر اسپ ای لعل خانه نشین
گر زانکه فتادی که کند عیب تو زین
تو برگ گلی و اسپ تو باد صباست
از باد صبا برگ گل افتد بزمین

۱۱۰۲

گر گل نه بخدمتت زجا برخیزد
بهر زدنش باد صبا برخیزد
پیش قد تو سرو سهی را در باغ
چندانک نشانند بپا^۲ برخیزد

(۱) ب، تاش - صبا (۲) ده - لن - ز پا؛ تاش، س - ز جا

دی جلوه گری بین که آراست مرا
 خوان کم حسدا مہیاست مرا
 حلوا جو ز غارہ بود در سفرہ ما
 امروز همان ز غارہ حلواست مرا

گفتم مستی گفت کہ آری بخدا
 گفتم مگدر گفت کہ بگذار مرا
 گفتم باز آ گفت کہ از من باز آ
 گفتم رفتم گفت دگر باز میسا

با پستہ شیرین تو شکر هیچ است
 با سنبل مشکین تو عنبر هیچ است
 گویند کہ هیچ است ز تنگی دہنت
 من هیچ ندیدہ ام سخن در هیچ است

با پستہ تنگ تو شکر برہیج است
 با موی میان تو کمر برہیج است
 گر بر دہنت کنم نظر هیچ مرنج
 زیرا کہ مرا از تو نظر برہیج است

تا کی نبود با دل من تمکنت
 تا چند بود جور و جفا آئینت
 پیوسته بکینه‌ای دلم مـسی پیچد
 زلفین غم اندر غم چمن برجینت

گفتم چه خودم در طلبت گفت که خون
 گفتم چه بود حال دلم گفت جنون
 گفتم که مرا کی بکشی گفت اکنون
 گفتم که زلفت بجهم گفت که چون

گفتم که چه خواهی که دم گفت که جان
 گفتم که چه خواهی که دمی گفت امان
 گفتم که چه گهری زبم گفت کنار
 گفتم که چه داری جو نم گفت میان

گفتم چه زخم در غم تو گفت که آه
 گفتم چه کنم در پی تو گفت نگاه
 گفتم که کجا روم ز دست غم تو
 گفتا که بتون و تنجه و آب سباه

گفتم جانان گفت بگو گسردی
 گفتم مردم گفت که نیکو کردی
 گفتم چشم گفت بس این بی آبی
 گفتم نسیم گفت مکن دم سردی

گفتم چشم گفت مگر بی بصری
 گفتم جانم گفت ز نسیم نبوی
 گفتم عاقلم گفت که بر عقل میخند
 گفتم که تنم گفت که برون بگری

گفتم که بده بوسه ای حسود نژاد
 زان تنگ دهان که هیچ ازویم نکشاد
 گفت ارچه دهان ما ز تنگی هیچ است
 مارا بکسی هیچ نمی بساید داد

گفتم که چه ویزد ز لببت گفت که قند
 گفتم که چه خیزد ز زمو گفت کمند
 گفتم که بفرما سخنی گفت خموش
 گفتم بشکر خنده درآ گفت میخند

گفتم که برویت چه کنم گفت نظر
 گفتم که بکویت چه کنم گفت گذر
 گفتم که غمت چند خودم گفت مغرور
 گفتم چه بود چاره من گفت سفر

۱۱۱۶

گفتم رونم گفت بدین روز منساز
 گفتم که شبم گفت مکن قصه دراز
 گفتم زلفت گفت که در مار مپیچ
 گفتم حالت گفت برو مهره مبارز

۱۱۱۷

گفتم بچه ماند مژه‌ات گفت سنان
 گفتم که جو قدم چه بود گفت کمان
 گفتم جو بیانی چه بری گفت که دل
 گفتم چه دهم تا نروی گفت که جان

۱۱۱۸

گفتم چه کند دفع غم گفت که می
 گفتم چه بزند راه دلم گفت که نی
 گفتم که تو داری دل من گفت که کسو
 گفتم ز غمت جان بدهم گفت که کی

گفتم قهرت گفت بچشمش گردی
 گفتم شکرت گفت بچشمش خوردی
 گفتم باز آگفت که باز آوردی
 گفتم مردم گفت کنون جان بردی

۱۱۲۰

کی باشد ازین تنگ برون آمدنم
 نامست ازین تنگ برون آمدنم
 گوئی مگر از سنگ برون میاید
 پروانه از سنگ برون آمدنم

۱۱۲۱

ای گشته تو مشهور بشیرین سخنی
 در نقل رباعیت تو پنج منی
 بوبکر رباعیت جو بهند گوید
 کاندرا غلطم که من تو ام یا تو منی

۱۱۲۲

زلف تو که داشت عادت دل شکنی
 مهگفت بمشک از پریشان سخنی
 من با تو چنانم ای نگار چینسی
 کاندرا غلطم که من تو ام یا تو منی

آن خوش پسر که بردند در مکتب نظامش
 مشتاق اوست از جان دارد و را گرامی
 سیمین ذقن نگار بست دیوان شیخ در دست
 یارب نگاه دارش از خسته نظامی

www.persianbooks2.blogspot.com

< مثنوی >

۱۱۲۴

به امعانی سپهری یکی گفت
چو از شوق برادر شب نمی‌خفت
که چون در گل بماندی ز اشعیالی
چگونه می‌کشی بسار فراقی
بدو گفت ای رفیق غمگام
چرائی بیخبر از کار و بام
چون بینی که پیش روی من هست
نه بینی آنکه پنجه نعت من هست
خوی کوشت من برگردد آسان
ز نعت و پنج من نبود هراسان

< معماها >

۱۱۲۵

بنام "خسرم" شیرین تو ازین چکار باشد
گویم بگو نام آن شکر لب
خرما بگزین و بفکن از وی چیزی که میان خار باشد

۱۱۲۶

به اسم "قاسم" چون نهادم سر قلم بر نام
نام او نانوشتی بر خواندم

۱۱۲۷

به اسم "بلقوس" چون برافشانند آن هری رخ طوره را
دل بر آورد از درون طره سر

۱۱۲۸

له اسم "سیدی" عیدی دیدم سر علم افتاده
فی الحال بجایش سر سنجق بستم

۱۱۲۹

به اسم "سیدی" دست رس یافتم بلامت دوست
بسر سرو دست من جو رسد

با آنکه ترا سر مسلمانی نیست یا بود کنون نیست همان محبوبی

۱۱۳۱

شبی کردم نیاز پای بوسش زناگه پای او دیدم بهایشی

۱۱۳۲

عقل را از مهانه برباشی بر سر سنبل ار نهی بندی

۱۱۳۳

لب چون قند او مگرد کن تا بدل نام او فرود آمد

۱۱۳۴

آنکه در حسن مه چارده بود دی شنیدم که به پیوست بسی

۱۱۳۵

آن دلبر بی مهر که ماهست بچهر دارد سر عاشقی ندارد سر مهر

< مفردات >

۱۱۳۶

جهان خائون غرت و شعر او غر عزیزان بشنوید اشعار غرا

۱۱۳۷

این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا خمیرای من است

۱۱۳۸

عاقبت عمار مسکین مرد و رفت خون دیوانها بگردن بود و رفت

۱۱۳۹

گر غزلهای جهان خائون بهندستان روند
روح خود با حسن گوید که این بس گفته است

۱۱۴۰

گفت شخصی کمال زن داری گفتم آری زنان ما مردند

۱۱۴۱

ترك آهو چشم ای آهوی چشمت شیر گیر
صید آهوی توام بر صید خود آهو مگیر

۱۱۴۲

ز چیست قهقهه شیشه‌های می دانی
بریش محتسب شهر میکند خنده

فهرستها

www.persianbooks2.blogspot.com

فہرست اسامی
(طبق نمبرۃ اشعار)

۱۰۷۲ خسرو نطار	۱۰۶۵ ابن سلمان
۰ ۵۳۷ ۰ ۳۰۷ ۰ ۲۰۶ ۰ ۷	۵۷۹ ۰ ۷۲۸ ابو الفوارس
۰ ۸۷۶ ۰ ۷۱۵ ۰ ۵۸۸ ۰ ۵۵۰	۳۷۸ ابو جہل
۹۶۶ ۰ ۸۷۶	۱۰۸۷ احمد
۱۰۷۶ خلیل آجکو	۱۰۸۱ اردشیر
۱۰۲۳ خواجہ شہخ	۲۰۶ ۰ ۱۰۳۳ اسکندر
۱۰۷۶ خواجہ عطار	۱۰۵۷ اسمعیل
۱۰۲۳ خواجہ علیشاہ	۱۰۸۷ اکبر
۳۱۶ رستم	۱۱۲۷ امعانی
۱۰۰۷ رفیع داودی	۷ انودی
۲۸۷ ۰ ۲۸۵ ۰ ۲۰ زلیخا	۲۱۹ ۰ ۲۱۲ ۰ ۲۵ ۰ ۵۰ ایاز
۱۲۱ سبکتگین	۷۱۶ ۰ ۳۳۳ ۰ ۳۰۹
۹۹۲ ۰ ۵۶۰ ۰ ۵۷۳ ۰ ۳۱۶ حدی	۸۷۶ بلال
۹۸۳ ۰ ۹۰۲ ۰ ۷۷۹	۱۱۲۷ بلقیس
۲۰۶ ۰ ۲۰۶ سکندر	۸۱۹ ۰ ۷۳۰ ۰ ۶۷ بولہب
۱۰۶۹ سلطان حسین	۹۹۰ توقمہ
۱۰۰۷ ۰ ۱۰۰۲ ۰ ۹۰۷ ۰ ۳۵ سلمان	۱۰۶۶ جلال
۱۰۰۷ ۰ ۱۰۰۲ ۰ ۱۱۶ سلیمان	۳۲۱ ۰ ۷ جیم
۱۰۳۷ حوزنی	۱۰۲۷ جیم آقا
۱۰۱۲ سید راگوی	۱۰۶۷ ۰ ۱۰۱۸ حاجی احمد
۱۱۲۸ سیدی	۹۸۹ حاجی سقا
۲۳ شمس تبریزی	۱۰۶۳ حاجی کل
۹۸۵ شہخ محمد	۰ ۱۰۳۰ ۰ ۱۰۰۲ ۰ ۹۹۲ حافظ
۷۰۷ ۰ ۳۳۶ ۰ ۳۰۲ ۰ ۳۹۸ شہرین	۱۰۸۱ ۰ ۱۰۵۵ ۰ ۱۰۳۱
۹۹۰ ۰ ۹۵۱ ۰ ۷۱۲ ۰ ۷۷۵	۱۰۶۱ ۰ ۱۰۵۹ ۰ ۹۸۸ حمام
۷ ظہیر	۱۱۳۹ ۰ ۸۷۷ ۰ ۸۱۷ حسن
۹۵۷ ۰ ۷۹ عطار	۱۰۷۱ حمیدک
۰ ۹۹۷ ۰ ۹۹۲ ۰ ۹۹۱ علاء الدین	۱۱۲۵ خرم
۱۰۶۳	۱۱۳۹ ۰ ۹۹۰ ۰ ۸۷۷ ۰ ۸۱۷ ۰ ۳۹۸ خسرو

۱۰۰۳ عماد
 ۳۰۱ عیسی
 ۳۳۶ • ۸۳۷ • ۹۴۳
 ۳۱ • ۷۷ • ۱۰۲ • ۱۹۹
 ۳۹۳ • ۸۶۳ • ۱۰۳ • ۲۰۲
 ۳۳۶ • ۵۳۵ • ۵۳۵ • ۳۰۳
 ۴۶۳ • ۵۷۵ • ۶۰۹ • ۸۱۸
 ۸۱۹ • ۱۵۱ • ۱۵۹ • ۹۹۰
 فرهاد آقا ۹۹۰
 قارون ۹۶۶
 قاسم ۱۱۲۶
 کمال اسمعیل ۱۰۵۴
 لیلی ۱۳۸ • ۱۴۶ • ۱۶۱ • ۲۴۶ • ۲۸۷
 ۲۹۳ • ۳۳۳ • ۴۴۳ • ۶۲۱
 ۷۸۸ • ۸۱۹ • ۸۶۳ • ۹۶۰
 مجنون ۳۷ • ۱۳۸ • ۱۴۶ • ۲۳۱ • ۲۳۱
 ۲۴۶ • ۲۸۷ • ۳۹۳ • ۴۴۳

۴۴۲ • ۶۲۱ • ۷۸۸ • ۸۵۴
 ۸۹۳ • ۹۶۰
 محمد ۹۸۵ • ۹۸۶
 محمود ۵ • ۷۵ • ۲۱۲ • ۳۹۱
 ۳۰۹ • ۳۳۲ • ۳۵۳ • ۴۱۶
 مریم ۳
 معجزی ۹۸۴
 منصور ۷۸۱ • ۹۰۰
 موسی ۲۳ • ۱۳۷ • ۹۵۷
 میر عبدالله ۱۰۴۳
 میرولی ۹۹۰
 نظامی ۹۶۸ • ۹۹۶ • ۱۰۱۰ • ۱۱۲۳
 یاقوت ۸۸ • ۴۲۵
 یحیوب ۵۰۳
 یوسف ۷۰ • ۱۰۸ • ۲۲۷ • ۳۸۵
 ۲۹۲ • ۴۰۳ • ۵۰۳ • ۷۴۴
 ۸۷۲ • ۸۷۸ • ۹۱۲ • ۹۳۸ • ۹۴۳

www.persianbooks2.blogspot.com

فہرست اماکن
(طبق نمبرۃ اشعار)

۸۰۹	دع	۱۰۰۳	اصفہان
۱۴۹	دی	۴۵۴	بابل
۷۲	سرخاب	۳۹۸	بغداد
۲۷۵	سمرقند	۱۰۶۳	بوت الحرام
۹۸۴	سپند	۲۷۵	بہستون
۱۰۸۰	شام	۷۲	تبریز
۱۰۶۳	شہراز	۱۰۴۵	
۵۵۰	طہور	۳۴۸	توکستان
۲۳	عسدر	۳۲۰	جیحون
۱۰۰۴	عری	۸۶	چین
۱۰۰۲	فرات	۴۱۱	۴۱۱
۹۳	کعبہ	۴۲۹	۴۱۷
۳۸۰		۷۱۵	۸۰۹
۲۴۱		۶۴۱	حجاز
۱۰۲۲		۷۸۱	خٹن
۱۰۸۰	کونک	۳	۴
۴۴۶	کوه بہستون	۱۳۷	۱۳۷
۱۳۷	کوه میوہ ثلث	۵۳۲	۵۳۲
۳۹۸	مصر	۵۵۰	۹۸۴
۱۰۴۵	نیل	۱۰۰۳	
۲۳۳	ہند	۷۸۶	۷۴۸
۴۲۹	ہندوستان	۳۲۹	۳۲۹
۱۱۳۹		۴۳۴	۳۲۰
		۱۰۶۳	۳۹۸
		۹۹۰	۹۹۰
			خوارزم
			دجلہ
			دمشق
			رشیدیہ

غلط نامه

دوست	نادوست	سطر	شماره	
			غزل	صفحه
بمی	بمن	۱۴	۱۵	۳۳
آمد ندا ز	آمدند از	۹	۲۲	۴۰
حلقه	خلقه	۸	۵۲	۷۲
دار شفاست	دار اشفاست	۵	۷۸	۹۸
کمال	کامل	۱۳	۹۸	۱۱۸
هرکه	پرکه	۱۱	۱۰۲	۱۲۲
خیلیست	خیلست	۲	۱۳۸	۱۵۸
هر بار	هریاد	۳	۱۴۲	۱۶۲
کویت	گویت	۴	۱۳۲	۲۵۸
چون	حون	۱۴	۲۴۲	۳۱۳
به نوگس	بزگس	۳	۳۶۹	۳۹۱
بزد ندش	بزدنش	۶	۳۷۴	۳۹۶
نگشود	نگشود	۱۳	۵۰۱	۵۲۸
صبح خیری	صبح خیزی	۴	۵۱۶	۵۴۳
فروشتی	فروشتی	۱۴	۵۴۳	۵۷۰
فروشتی	فروشتی	۱۶	"	"
تجزی	تجزی	۸	۵۴۹	۵۷۶
ببوی	ببو	۱	۶۴۹	۶۷۶
می برسی	مپرسی	۱۳	۶۶۶	۶۹۳
نه	نا	۴	۶۹۶	۷۲۳
هنم	هنز	۸	۶۹۷	۷۲۴
مسای	مساوی	۱۱	۷۱۰	۷۳۷
استغفرالله	استغوالله	۳	۷۳۲	۷۵۹
هم بود بس	هم بس	۱۰	۸۶۸	۸۹۵
دیوانه‌ای را	دیوانای را	۳	۸۸۰	۹۰۲
زلف تو بر	زلف بر	۵	۸۹۱	۹۱۸
عراق	عرق	-	-	۱۰۶۰

شماره روی جلد کتاب دوم ۱-۲ و روی جلد کتاب سوم ۲-۱ خوانده شود

T E K S T

www.persianbooks2.blogspot.com

Ответственный редактор

И.С. Брагинский

СОДЕРЖАНИЕ

Текст (окончание) 190 — 190

Книга II, часть 2 содержит окончание критического текста дивана персидско-таджикского поэта XIII в, Камāла Худжанди.

К 70403-091 Письмо
013(02)-76 "Межкниги"

Камāла Худжанди

ДИВАН

(в двух книгах)

Книга II, часть 2

Утверждено к печати Институтом востоковедения
Академии наук СССР

Редактор *М.М. Хасман*. Художественный редактор *Э.Л. Эрман*

Технический редактор *Т.А. Сударева*

Персидский текст набран *О.М. Оганесян*. Корректор *О.Л. Щигорева*

Сдано в набор 1/VIII 1974 г. Подписано к печати 20 IV 1976 г. Формат 60x90 1/16.

Бум. № 1. Печ. л. 67,75. Уч.-изд. л. 31,9. Тираж 6000 экз. доп. Зак. 1992

Изд. № 3480. Цена двух книг (каждая в двух частях) 3 р. 20 к.

Главная редакция восточной литературы издательства "Наука"

Москва, Центр, Армянский пер., 2

Московская типография № 9 "Союзполиграфпрома"

Москва, Волочаевская ул., 40

© Главная редакция восточной литературы
издательства "Наука", 1975

АКАДЕМИЯ НАУК СССР
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

КАМА́Л ХУДЖАНДӢ

ДӢВӢН

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ
К. А. ШИДФАРА

II, 2



ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ
МОСКВА 1976

КАМӀЛ ҲУДЖАНДИ

ДИВӀН

II,2

تهیه نسخه الکترونیک: **باقر کتابدار**

تابستان ۱۳۸۷

www.persianbooks2.blogspot.com

برای عضویت در خبرنامه می توانید در خواست

خود را به این آدرس بفرستید:

farsibooks@gmail.com